الکتاب حیوان بسیار دراز
ریسمان

[illegible]

[illegible]

٣٤٤
٣٢

٢٣٢
٢٥٨
١٧١٢

بندزن جلوه الهی غم اسود ماده ااا ابر بهار اخلاط در جای [illegible] به
قالوا انا قلنا یکی الهی ما بینه مغرب و عشاء در زیر زبان بخیر شکل کن
۱۱۱۱۱ ۹ ۱۱۱ [illegible] ۱۱۱ ۱۲ ربیع [illegible] ۱۱۱۱ ۹ ۱۱۱۱ [illegible]

[illegible] انی یا شلوشد یا شیلوکش اکش [illegible] بیسیکی [illegible] فی یوم الاربعا سبید
الایام اکتبت علی ثلاثة اوراق من القرطاس الاول فی الاول والثانی فی
الثانی والثالث فی الثالث او تقع فی النار
۱۱۱۱۲۱۱ [illegible] ۱۱۲۱۱ ۹ ۱۶ ۱۶ ۳ ۱۱۲۱۱ ۱۲۱۱۱ ۱۱۱۲ ان

قمر مسیحا ها بیار بعین را است تاج دار و دار را از کرک شبوار
لیک هر دو را اخلاط بعد از چنین خشک دارد در وقت غروب خورشید
بابک بیبار و بر هم واز در عین خود تر علی بینی بر اجنه از
خوابی مقصود ز اینکه کر نوشتند طیار و کر خواهی چون [illegible] دوند
نجلا ناتجه ۹ بار گفته چو پیش بو عا لقا از و یاد کار

هر خوابی چو تو بینی در تحت آب ان منه زهر اره و پیکر
بسیار از او بعین پر منه اگر خواهی زنی اعقد بسیار که بار دیگر
دیگر هیچ نه بسیار زد بیاری خفته کر کی زاو زود بلکه با یسی
تو او را سپس نکرد که بعد از این عمل یا بسمع به سیاهی تو
به همدیگر بکرد چو این معمول را دلکش بلکه سیب بکبر خفته
الی [illegible] دراید انچو نیس دو فرجه باز که آن
فمی بعد یکی عقد کرد در

و بحصه يم نفر ٦

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نا محدود حکیمی را که بقانون حکمت و کامل صناعت رحمت رافع انواع امراض
و دافع اصناف اعراض است جلت آلاؤه و عمت نعماؤه و درود نا معدود
رسولی را که حاوی رسالت و زبدهٔ نبوت طبیب عیوب امت و شفای صدور ملت است
صلی الله علیه وسلم وبعد چنین گوید بندهٔ ضعیف کمینه نحیف المستغفر الی الله الرفیع
محب یوسف ابن محمد ابن یوسف الطبیب ستر الله تعالی عیوبه و غفر ذنوبه که
چون بتوفیق حضرت فیاض رساله علاج الامراض که علاج هر مرض و دوای هر عرض
در وی مسطور و مذکور است صورت اتمام و سمت اختتام یافت و بشرف مطالعهٔ
بعضی از فضلای نامدار که ایشان را این ضعیف بمقدار المنفعت حق بود مشرف کرده
اشارت فرمودند که کتابی در شرح مشکلات و ترتیب جرکتب که در آن رساله معین
و مبین شده باز و اید فراید و فراید فواید از علامات امراض و امارات اعراض وغیرها بباید نوشت
تا از مطالعهٔ آن کافهٔ انام از خواص و عوام مستفید و بهره‌مند گردند لاجرم عنان قلم بصوب این مرام که
بجامع الفواید موسوم است معطوف گشت امیدوار بعنایت باری عز شانه آنکه

265

مطبوخ بلغم

بعد از نضج بلغم و ظهور اثر آن از اعتدال قوام قاروره و غیره صفت منضج و مزیل بلغم بادیان

و بادرنجبویه و انیسون از هر یک دو مثقال پرسیاوشان و اصل سوس مقشر نیم کوفته از هر یک ده درم انجیر

پنج عدد همه را در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک بهفت سیر آید صاف کنند و ده مثقال گلقند عسلی برگ

گل سرخ تازه نیم من کوفته تا قیمه کرده یکمن عسل آمیزند و چهل روز در آفتاب بنهند یا برگ گل خشک پنج سیر بکوبند

یا بدست بمالند و بگلاب تر کرده نزدیک بده ساعة بگذارند و یکمن عسل آمیخته دو بجوش دهند نافع باشد

از بلغم اگر ترا مرض شد پیدا ٭ زان پیش که افکند تنت را از پا ٭ اخراج کنش بحب اصطمخیقون ٭ یا حب ایاره یا حب قوقایا

صفت حب اصطمخیقون ترید و صبر سقوطری و حب النیل از هر یک نیم درم بسفایج و پوست هلیله زرد

از هر یک ربع درمی شحم حنظل و محموده از هر یک نیم دانگ همه را بکوبند و بپزند و نیم درم غاریقون به مو بینه

بیز کرده زاینده اضافه نموده بآب کرفس خمیر کنند و حبها ساخته در عسل یا چیزی که مشابه آن بود غلطانند

و فرو برند صفت حب ایاره ترید یکدرم حب النیل و انیسون از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگی نمک هندی

دو دانگ همه را بکوبند و بپزند و نیم درم غاریقون بموبینه بیز کرده زاینده و یکدرم ایارج فیقرا اضافه

نموده بآب بادیان خمیر کنند و حبها ساخته بطریق حب اصطمخیقون فرو برند صفت ایارج فیقرا مصطکی

و زعفران و سنبل و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی از هر یک مثقالی صبر سقوطری هشت

مثقال و بعضی شانزده مثقال میکنند همه کوفته و بیخته در شیشه نگاه دارند صفت حب قوقایا صبر سقوطری

و عصارهٔ افسنتین یا برگ آن و مصطکی از هر یک درمی محموده و شحم حنظل از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته بآب

کرفس خمیر کنند و حبها ساخته بدستور حب ایارج فرو برند **صداع سوداوی** یعنی درد سر که از سودا بود علامتش
تیرگی رنگ روی و خشکی بینی و فکر و خیالات که درد سر را سبب شد سودا از دست مده شربت افتیمون را
از شربت و اگر او نخود ساز غذا و از روغن بابونه و بادام طلا صفت شراب افتیمون افتیمون ده درم در نیم من
آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم من قند سفید در ان حل کرده بجوشانند تا بقوام آید صفت
روغن بابونه بابونه تر سه سیر روغن کنجد نیم من در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا گل بابونه خشک
پانزده درم در نیم من آب جوشانند تا نزدیک پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند
تا روغن بماند صفت روغن بادام مغز بادام مقشر پنج [illegible] یا چیزی که مشابه آن بود پنج درم بکوبند
و قطره چند آب گرم بروی پاشانند و در طبق مسین که بر روی آتش گذاشته باشند بمالند تا روغنی که در آن داشته
باشد بیرون آید **اشارت** بمسهلاتی که در علتهای سوداوی نافع است بعد از نضج سودا و ظهور
اثر آن از اجتماع اجزای دردی قاروره وغیره صفت منضج و پزنده سودا اسطوخودوس بادرنجبویه
و گاوزبان کوهی و شاهترج از هر یک ده مثقال پرسیاوشان و بادیان و اصل سوس مقشر کوفته از هر یک دو درم
همه را در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک بهفت سیر آید صاف کنند و به ده مثقال قند سفید شیرین کرده نیم گرم
رغبت نمایند گر در مرض توجه از سودا پیدا باشد که تنت پاک شود از سودا معجون نجاح یا حب افتیمون
یا حب اسطوخودوس تناول فرما صفت معجون نجاح هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و آمله
از هر یک ده درم اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و تربد از هر یک پنج درم همه را بکوبند و به پزند و لاجورد شسته

شراب افتیمون

روغن بابونه

روغن بادام

منضج سودا

معجون نجاح

با نمک و پانزده درم عسل در آن حل کرده و صاف کرده پنج درم روغن زیت یا کنجد اضافه نمایند و بدو
نوبت نیم گرم عمل کنند سیم در علاج فالج مفلوج سوی شفا چون نزدیک رسید و از منضج و مسهل و عمل فایده دید
از روغن قسط و فرفیون و شونیز چند انکه دست بار بباید مالید صفت روغن قسط در علاج خدر گذشت
صفت روغن فرفیون در صداع بلغمی مذکور شد صفت روغن شونیز یعنی سیه دانه ده سیر مغز بادام سه سیر
کشمش یا چیزی که مشابه آن بود نیم سیر بکوبند و بدستور روغن جو که در علاج نسیان گذشت روغن کشند لقوه یعنی
کج شدن روی و چشم و لب تولد این مرض از رطوبت بلغمیه است انهاکه بدیشان مرض لقوه رسید مرغ صحت زدام ایشان رمید
کر جوز بوا در دهن خود شب و روز دارند بکام خواهد افتاد میفید در علاج لقوه لقوه چو بجانب کسی اوی نهد
صحت بود از دست و مرض روی نهد باید که خورد حب ایارج دو سه بار باشد که ازین مرض بکلی بر ملد
صفت حب ایارج در صداع بلغمی مذکور شد سیم در علاج لقوه انراکه رسد از مرض لقوه گزند باید که باید
دار دا زمن این پند آیینه چینی بنظر آورده در خانه تاریک نشیند بکنند آیینه چینی عبارت از آیینه است که
از تال ساخته باشد رعشه یعنی لرزیدن عضو چون از ماده سرد و تر باشد علامتش نسیان و گرانی اعضا و عدم
تشنگی است از کثرت بلغم اگر در رعشه فتاد مسهل که مناسبش بود باید داد و در شرب شراب با جماعش سبب است
باید ز می مباشرت باز استاد اختلاج یعنی پریدن عضو چون دایمی شود اگر در روی بود مقدمه لقوه بود
و اگر در شکم بود مقدمه صرع و اگر در پهلو باشد مقدمه امس پرده که در نواحی سینه است و اگر در جمیع بدن بود
مقدمه سکته چون عضو کسی گرد پریدن بنیاد باید نمک گرم بر آن عضو نهاد و دفع نگردد بطریق مذکور

حبی که بدن پاک کند باید داد صفت حبی که بدن را از خلطهای غلیظ پاک گرداند صبر سقوطری یکمثقال تربد

یکدرم حب النیل و انیسون از هر یکی درمی و نیم شحم حنظل و نمک هندی و مقل ازرق و کتیره از هر یکی دانگی همه را بکوبند

و به بیزند و دو درم غاریقون بجوینه بیز گزاریده اضافه نموده باب کرفس یا بادیان خمیر کنند و حبها

ساخته در عسل یا چیزی که مشابه آن بود غلطانند و فرو برند تشنج یعنی در هم کشیده شدن عضو چنانچه راست

نشود علامتش در بلغمی گرانی اعضا و فراموشی و سفیدی بول است چون عضو را تشنج از بلغم شد افزود تر را محنت و

راحت کم شد در تنقیه کوشش زود تر زانکه علاج مشکل گردد مرض چو مستحکم شد تمدد یعنی راست ماندن عضو

چنانچه خم نگردد چون از ماده سرد و تر بود علامتش سردی لمس و گرانی اعضا و نرمی نبض است هر کس که گرفتار تمدد گردید

و اگر ز حبوب مسهله فایده دید اندر بدنش روغن پیه کفتار یا روغن بیه خوک باید مالید علاج امراض چشم برد

که دانه ایست در اندرون پلک بموضعی که مژه روید ای چشم تو مبتلای تشویش برد تدبیر تو نزدیک تبدیر خرد

سکبینج و حلیتیت واشق با بر کن بر دیده اگر نهی برد را برد سکبینج شیلی است معروف و حلیتیت انگوزه است

و اشق کندل زرد شعر منقلب و شعر زاید یعنی کژ بر آمدن مژه و مژه زیادتیت گر شعر تو منقلب و گر زاید

در تنقیه دماغ می باشی بکد چون تنقیه دماغ حاصل گردد تشمیر کن ای ترا خدا و بد مدد تشمیر بر بدن پلک است

سلاق که کنایت از غلظت و حمرت کرانه پلک و ریختن مژه است تولد این مرض از رطوبت غلیظه بورقیه است

در پلک تو ای که گرده غلظت نبیاد ازین نسخه مفید مید ادبیاد اسفیده تخم مرغ و برگ خوفه آب بروغن

گل و سا ضماد شترناق یعنی زیادتی پیه در پلک بالا علامتش گرانی پلک در وقت باز کردن چشم است

ز چشم تو شریانی چو پیدا گردد غم را دل غمخوار تو ماوی گردد با آن وقت که دستکاری نکنند نادر باشد اگر مداوا گردد

غرب که ریشی باشد در گوشهٔ چشم از جانب بینی علامت وی آن بود که چون انگشت بر موضعش فشار دهد ریم بیرون آید

چو گرد و ورم گوشهٔ چشمت بگشود نامش غرب آید ای دلت معدن جود گر ناشی بجانید و گذارند بود امید بود که

رو ننماید بهبود. جرب که درشتی اندرون پلک است و سبل که پرده ایست شبیه رگهای در هم بافته بر سفیدی چشم

حدوث جرب از رطوبت بورقیه است و تولد سبل از امتلاء دماغ و بزرگی رگهای چشم در دفع جرب شیاف اخضر باید

و در سبل شیاف احمر باید باشد جرب و سبل چو با یکدیگر تا نفع دهد ذرور اغبر باید صفت شیاف اخضر زنگار

سه درم اقلیمیاء نقره و صمغ عربی و کتیرا از هر یک ده درم اشق که بعضی در علاج برد بجز ریست دو درم و نیم

همه را بکوبند و به بیزند و با آب شبت شیاف کنند صفت ذرور اغبر توتیا مغسول و شنج سوخته از هر یک دو درم

نبات مصری پنج درم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود صفت شیاف احمر شادنج مغسول شش درم

صمغ عربی پنج درم اوی سوخته و زاک زرد سوخته از هر یک دو درم افیون نیم درم زنگار دو درم زعفران و مر مکی

از هر یک دانگی و نیم صبر سقوطری نیم درم همه را بکوبند و به بیزند و بشراب کهنه یا آب شبت شیاف کنند سبل

یعنی در چشم چون از بد تو بگذرد دوری جستن با او صحت در اید بکند جشیان و نبات مصری و مامیران

باید چو غبار گرد و در چشم فکند کیفیت ترتیب ادویه مذکوره جشیان دو مثقال نبات مصری یک مثقال مامیران

یک مثقال همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود ظفره یعنی ناخنه در چشم تو ناخنه چو پیدا باشد

از بد تو تشویش مهیا باشد چیزی که بود درین مرض فایده مند نزدیک حکیم آشنا پیدا باشد

شیاف اخضر

ذرور اغبر

شیاف احمر

روشنایا

صفت روشنایا مس سوخته و شادنج مغسول از هر یک دو درم فلفل و دار فلفل و زعفران و شحم حنظل
از هر یک ربع درمی زنگار و صبر سقوطری و بوره ارمنی از هر یک نیم درم اقلیمیا زر یک درم همه را کوفته
و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود دمعه یعنی آب رفتن چشم چون از گرمی باشد علامتش سرخی چشم است
و چون از سردی بود سفیدی آن دانا مرض دمعه چو از گرمی بیند دانست که بهران بود سرمه مفید
و در دید که سردی مزاجش بسبب است در دیده بنیز باسلیقون بکشید صفت باسلیقون روی سوخته پانزده

باسلیقون

درم کف دریا و اقلیمیا زر و نمک نیشابوری و شادنج مغسول و جند بیدستر و سرمه و سنبل از هر یک دو درم
قرنفل و اشنه از هر یک یک درم صبر سقوطری و مامیثا از هر یک نیم درم مرکی و کوشادر و زرد چوبه از هر یک
سه درم نوبت ملیله زرد چهار درم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود قرحة العین
یعنی ریش چشم قرحه که بود چشم ترا موجب درد و ز درد کند عارض ککلونت زرد چو پاک شود ز دیده از بهر علاج
ترتیب شیاف کندری باید کرد بدیده بکش ز الی نقطه ام و ز رد است صفت شیاف کندر انزروت که

شیاف کندر

بشیر خر پرورده باشند و افیون و کتیره از هر یک درمی کندر دریا نیم درم سفیده ارزیز هشت درم صمغ عربی
چهار درم همه را بکوبند و بهپزند و بسفیده تخم مرغ سرشته شافها کنند بیاض که سفیدی بود در سیاهی چشم
در چشم تو چون بیاض پیدا کردد دفعش بدوا ترا تمنا باشد گردد گر آب شقایق بچکانی بعسل
تا چشم ز نجن مداوا کردد انتشار عین یعنی کشاده شدن ثقبه عنبیه که موضع روشنایی چشم است
چون از کثرت رطوبت بیضیه بود علامتش نفع یافتن از جوع و ریاضت در دیده چو انتشار پیدا کردد

وغاریقون بموینیه بر کز ایده از هر یک دو درم اضافه نمایند و بچهار درم عسل سرشته

حب افتیمون

هر بار پنج مثقال از دی علو لهاکنند و فرو برند صفت حب افتیمون افتیمون یکدرم و نیم بسفایج نیم درم خربق سیاه و نمک هندی از هر یکی ربع درم اسطوخودوس دو دانک همه را بکوبند و به بیزند و ایارج فیقرا که صفتش در صداع بلغمی گذشت وغاریقون بموینیه بر کز ایده از هر یک نیم درم اضافه نموده باب خمیر کنند و حبها ساخته در شربت بنفشه یا چیزی که مشابه آن بود غلطانند و

حب اسطوخودوس

فرو برند صفت حب اسطوخودوس اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج از هر یک ربع درمی بر بند و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و صبر سقوطری از هر یک نیم درم و شحم حنظل دانکی همه را بکوبند و به بیزند و دو دانک غاریقون بموینیه بر کز ایده اضافه نمایند و باب خمیر کنند و حبها ساخته بدستور حب افتیمون فرو برند صداع که از گرمی افتاب حادث گردد علامتش تقدم معارنت افتاب و گرمی سر و خشکی دهانست ۰ از گرمی افتاب هرکه کرا ۰ برگشت مزاج و درد سر شد پیدا ۰ اب گل خطمی و لعاب سبوش امیز بیکدیگر و می بساز طلا صداع که از سردی هوا عارض شود علامتش تقدم ملاقات سردی هوا و سردی لمس و سفیدی بول است ۰ گردی متاثر چو ز سردی هوا ۰ ز انسان که شود صدع از آن پیدا ۰ مرتکی و عنبر لادن و مشک در روغن زیت حل کن و بساز طلا صفت ترتیب طلاء مذکور مرتکی نیم درم کوفته و عنبر لادن یکدرم گداخته و مشک نیم دانک سوده و روغن زیت ده درم گرم کرده بهم امیزند و صلایه کرده زمان زمان طلا کنند

علامت نیک در صداع هر کس صداع رنجه دارد و او را ۰ بر سر قطرات در بارد او دا

لحبه و ماری از ... جاری ... لعوبه ...

از بینی او چو دیم آید یا خون البته صداع واکر از داور آمدن خون و دیم از علامات جیدات بسبب انکه
دلالت کننده است بر نضج ماده و دفع طبیعت از او **شقیقه** یعنی درد نیمه سر از درد شقیقه اکر با بی بعد آن
بکشا زرنج علاج و تدبیر نقاب با صمغ بکوب زعفران و افیون و ز بهر طلا خمیر سازش بکلاب طریق ترتیب طلاء
مذکور صمغ عربی یک مثقال زعفران نیم دانک افیون یک دانک همه را کوفته و بیخته بکلاب خمیر کنند و بر روی کاغذ
تنک ساخته بر شقیقه چفسانند **سرسام** یعنی اماس یکی از دو پرده که در او وی مغز سر کشیده شده علامتش
درد موی تب دایمی و هذیان و خنده و سرخی زبان است سرسام کسی را که بود از التهاب باشد جوز خون بده شراب عناب
از ماش و خوش غذا کن و لخلخه بساز از صندل و آب سیب و کشنیز و کلاب صفت شراب عناب عناب پنج سیر در یک من آب
جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم من قند سفید دران حل کرده بجوشانند تا بقوام آید صفت ترتیب لخلخه
مذکور صندل سفید نیم مثقال در ده درم آب سیب و ده مثقال آب کشنیز و پنج درم کلاب حل کرده در شیشه کنند
و زمان زمان بدماغ دارند **هم در علاج** سرسام چون از صفرا بود علامتش تب تیز دایمی و هذیان و بیخوابی و بدخویی است
و چون از سودا باشد تب دایمی و هذیان و دیوانکی سرسام چو عارض شود از صفرا یا اکر پدید کردد از سودا است
باید که نهد معالج از بهر علاج در آب کل بنفشه دست و پای مراد باب کل بنفشه اینست که کل بنفشه را در وی جوشانیده باشند
هم در علاج سرسام چون از بلغم بود علامتش تب نرم دایمی و کرانی خواب و هذیان است از بلغم اکر پدید شد سرسام است
از دردی غم لباب آید جامت تدبیر تب بلغمیت باید کرد باشد که ز دفع آن بر اید کامت تدبیر تب بلغمی
در علاج تبها خواهد آمد انشاء الله تعالی **علامت بد** در سرسام هر کس ز سرسام علیل آمده است بر بستر بیخودی علیل آمده است

بولش چو عیان شد هست بر صورت آب برآمدن مرگ دلیل آمده است مائیت بول دال است بر موت بواسطه
آنکه دال است بر تمامی توجه ماده بجانب دماغ **علامت نیک** در سرسام سرسام کشد زحمت علت سویت
در مجمع ماکند پریشان گویت گر فتنه آیدت عروق مقعد بهبود هم آن زمان نماید رویت انتفاخ باد گرفتن و
آماس کردنت **نسیان** یعنی فراموشی علامتش در بلغمی گرانی سر و رطوبت بینی و آب رفتن دهان و بسیاری خواب است
نسیان چو شود منقص قابلت باشد همه وقت از آن پریشان حالت هر روز برای دفع آن کن بامداد از ماده الحیوة یکمثقالت
صفت ماده الحیوة مغز چلغوزه و مغز جوز هندی از هر یک ده درم مویز دانه بیرون کرده سی درم بکوبند و در یکمن عسل
حل کنند و فلفل و دارفلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست بلیله و آمله و شیطرج و زراوند مدحرج و بیخ بابونه
از هر یک ده درم بکوبند و ببیزند و همه را بهم سرشته هر صباح دو مثقال از وی غلولها کنند و فرو برند **حمق**
و رعونت که عبارت از بطلان و نقصان فکرت چون از بلغم باشد علامتش گرانی سر و چشم و بسیاری خواب و شکست
و ضر رسیدن از خیرها سر داست ای قدر تو از حمق و رعونت شده پست در کار تو زین عارضه چون کرده شکست
هر روز ز معجون بلادر درمی میخور که از آن بلا بدین خواهی رست صفت معجون بلادر سیه دانه
و قسط و فلفل و دارفلفل و اکیر از هر یک ده درم برگ سداب و جنطیانا و زراوند مدحرج و حب الغار
و جندبیدستر و شیطرج و تخم سنا و از هر یک پنج درم همه را بکوبند و ببیزند و به نیم من عسل و ده مثقال روغن
جوز و چهار مثقال عسل بلادر سرشته هر صباح یکدرم از وی غلوله کنند و فرو برند صفت روغن جوز
مغز جوز پنج سیر کشمش یا چیزی که مشابه آن بود پنج درم بکوبند و قطره چند عرق گلاب بروی باشانند و بطریق روغن

معجون فلاسفه
چلغوزه مغز دانه [illegible]

معجون بلادر

روغن جوز

بادام که در صداع سوداوی مذکور شد روغن کشند کیفیت گرفتن عسل بلادر که از جانب درخت بوده تبر زند

عسل بلادر

جایکه عسلش نمایان شود پس با بخر گرم کرده بگیرند و دست فشرده داشته بلادر را سرنگون دارند تا عسل که داشته باشد

بیرون آید جمود که کنایت است از باطل شدن حس و حرکت بیمار و باقی ماندن او بشکلی که قبل ازین حال بوده

حدوث این علت از استیلاء سوداست چون بیحرکت جمود کردد حادث رنجی که ترا نبود کردد حادث

حقنه

ذکر علتی که درین مرض و جمیع مرضهای سوداوی نافعست سنا مکی خامه و بسفایج نیم کوفته از هر یک پنج درم افتیمون در لته

بسته چهار درم شحم حنظل دو درم بنفشه و بادیان و برسیاوشان و بابونه از هر یک سه درم همه را در سی سیر آب

جوشانند تا نزدیک بده سیر آید صاف کنند و ده درم شکر سرخ و دو مثقال مغز فلوس دران حل کرده

وصاف کرده دو مثقال روغن بادام و بابونه که در صداع سوداوی گذشت هم در علاج جمود هر که که برد

جمودت از جسم رواج ازو می شود متاع صحت تاراج انها که مباشر علاج تو شوند باید که کنند خلط سودا

اخراج اخراج سودا در پیشتر بعلتی کنند که صفتش که در شرح رباعی سابق مذکور شد و در حلیش شود بیکی از

مسهلاتی که در صداع سوداوی گذشته سبات که خوابیست در غایت گرانی علامتش در بلغمی آب

دهان و رطوبت بینی و نرمی نبض و سفیدی بولست انرا که بود سبات از روی صلاح باید که باهتمام

در شام و صباح از بوره و مقل شاف سازی که بود اورا ز برای باب صحت مفتاح طریق ترتیب شیاف

مذکور مقل ازرق و بوره از هر یک مثقالی بکوبند و به بیزند و با آب سرشته شاف کنند هم در علاج سبات

از عارضه سبات کردی چو کرخ کردد بدنت فسرده بر صورت یخ ترتیب عمل اگر نه بهر تو کنند

6

السوداویه
حقنه للامراض

جلم بیاری منجلد بود

باید زغم تو دردستان آوخ ذکر عملی که درین علت وجمیع علتهای بلغمی مفید است سنا رکی خامه وقنطوریون دقیق و
مغز کاجیره نیم کوفته از هر یک پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم بادیان و پوست بیخ بادیان و بابونه و حلبه از هر یک
دو درم شحم حنظل یک درم انجیر پنج عدد همه را در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک بده سیر آید صاف کنند و ده مثقال
فانید و دو مثقال مقل ازرق و دو درم بوره ارمنی با نمک در آن حل کرده و صاف کرده پنج درم روغن کنجد اضافه
نمایند و بدو نوبت نیم گرم عمل کنند **سهر** که بیخوابی است از حد اعتدال درگذشته چون از صفرا بود علامتش
خشکی چشم و بینی و زردی قاروره است بیخوابی تو چو بکه فرون شد از حد افیون که بود بسنده مثال جو
در روغن بادام و بنفشه حل کن هر شب قدری مال از آن در سر خود مراد بر روغن بادام و بنفشه روغن بنفشه بادام است
روغن بنفشه بادام
و کیفیت ترتیبش آنست که مغز بادام مقشر بدو نیم کرده یکمن برگ گل بنفشه تازه نیم من در خریطه کنند و چهل روز
بگذارند پس بدستور روغن بادام که در علاج جمود مذکور شد روغن کشند یا گل بنفشه تازه سی درم روغن بادام نیم من
در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا گل بنفشه خشک یازده درم در نیم من آب جوشانند تا نزدیک پنج
سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن بادام اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند **علامت بد** در بیخوابی
بیمار تو هر وقت که خوابش باید کرد در پی دفع آن شوی می باید • با بیخوابی اگر بود سر خشک • بگذار که خواب اصلش نیاید
جنون یعنی دیوانگی تولد این مرض از ماده سوداست هر تن که از و پدید عقل نمود آثار و علامات
هم در علاج عز
جنون باید بود • چشمش همه بر صورت زیبای بتان • گوشش همه بر صدای چنگ و نی و عود
چون در بدن تو خلط سودا افزود • دیوانگیت از آن سبب روی نمود • باید که مداومت کنی بر می لعل •

گردی رود و این مرض جوارش دود **عشق** که مرضیست وسواسی شبیه بمالیخولیا که مردم لوند و بیکار را بواسطهٔ
کثرت احتیاط بخوبان و افراط فکر در حسن شمایل ایشان عارض شود علامتش زردی روی و خشکی دهان و بیخوابی
و گریه و آه و اختلاف نبض خاصه در وقت که معشوق را ببیند یا نام او شنود هر کس که براه صدق عاشق باشد
در طور و طریق عشق صادق باشد نزد یک طبیب حاذق آن شیفته را وصلت علاجی که موافق باشد و اگر وصل میسر نشود
کسان را بر گمارند تا از معشوق سخنان زشت بر زبان آرند تا شنیده که عاشق را از آن عار آید تنفر شود در روایت کنند تا عاشق
را بقید تا اهل مقید سازند که مباشرت و مجامعت مزیل عشق و دافع اندیشهٔ معشوق است و قومی را از اهل ادراک
این مرض حادث گردد و در آیینه صورت خوبان مشاهدهٔ جمال معنی کنند و جمعی را عارض شود که صورت زیر در میان
نه بینند **دوار** یعنی گردیدن سر چون از بخار بلغمی باشد علامتش گرانی سر و رطوبت بینی و سستی اعضا و نرمی نبض است
از دست بجای جون بگردد سر رد اطریفل خورد میل می باید کرد از اشربه باید شراب لیمو و از اغذیه آش کباب می باید خورد
صفت اطریفل کوچک هلیله سیاه و آمله و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و پوست بلیله از هر یک بیست درم بکوبند
و به پرند و بیست درم روغن بادام که صفتش در علاج سهر مذکور شد اضافه نموده بدست بمالند و بگیر عسل
سرشته هر صباح دو مثقال از وی علوا لها کنند و فرو برند صفت شراب لیمو قند سفید نیم من در نیم من آب
جوشانند تا اینکه غلیظ شود دیگر افرو گیرند و پنج سیر آب لیمو اضافه نمایند **سدر** یعنی تاریک شدن چشم بوقت
برخواستن چون از بخار بلغم بود علامتش سستی اعضا و کاهلی و فراموشی و خواب انواکه در درون او بخار انگیزد
تاریک شود چشم چو بر خیزد باید که خورد کباب یا قلیهٔ خشک و از سیر و بسیار روشن آن پرهیز د

اطریفل کوچک

شراب لیموا

۱۷

صرع که معروف و مشهور است علامتش در جمیع اقسام گرانی و سبری رگهاء زیر لب زبانست رباعی
ازآنکه قضا علت صرع انگیزد باید که زمیوهاء تر پرهیزد از خوردن لحم نیز کنند قطع نظر و ذکر دن خود عود و صلیب آویزد
سکته که عبارت از باطل شدن حس و حرکت جمیع اعضاست چون از خون باشد علامتش سرخی چشم و روی باشد
علامات غلبهٔ خونست هر کس را که سکته از باغی فتاد هم حس وی و هم حرکت رفت بباد گر سرخی چشم و روی بینی او را
در دم باید رگ سر و روی گشاد علامت آنکه صاحب سکته زنده است یا مرده چون صاحب سکته را نفس بسته بود
زان گونه که در حیوة او شبهه شود گر عکس تو هنگام نظر افکندن در دیدهٔ او دیده شود زنده شود **کابوس**
که عوام هراة انرا عبد الجنه گویند علامتش در دموی سرخی چشم و بسیاری خواب و پری رگهاست و در بلغمی فراموشی
و کاهلی و سفیدی زبان و سستی اعضا و در سوداوی خشکی چشم و بینی و تیرگی رنگ روی و فکر فاسد است چون
زحمت کابوس شود عارض مرد آسایش خواب بردلش گردد سرد هر ماده که موجب اشده است آن ماده را
زتن برون باید کرد یعنی اگر ماده خون بود فصد باید کرد و اگر خلط دیگر باشد مناسب آن مسهل باید داد
علامت بد در کابوس هر کرا که بسیاری کابوس بود وز کم خوردنی پی علامتش نبود در آخر کار بشود دیوانه
یا صرع کند بدید یا سکته شود **خدر** یعنی کرخ شدن عضو چون از مادهٔ سرد و تر بود علامتش
سستی ملمس و رطوبت دهان و کاهلی و فراموشیست چون عضو کسی را اگر کرخی روی نمود از روی علاج باید شقی فرمود
باید مالید بعد ازان روغن قسط چندانکه صحتش برآید مقصود صفت داروی که بلغم را بتقی دفع کنند
بیخ کرفس و بیخ صل السوس و تخم ترب و شبت از هر یک ده درم در سی استار آب صاف کنند و سی درم سکنجبین

وزان چوب بیست کرم باریک
بران خط با بید ا شود
صلیب با بدین صورت
و صلیب چوب بید ا... ...
ده بر بیمار ...

سکنجبین عنصلی

عنصلی و یک درم بوره یا نمک دران حل کرده نیم گرم بیاشامند چشم و شکم را بسته دارند کنند که قی شود صفت سکنجبین عسلی

سرکه عنصل

عسل نیم من بجوشانند تا غلیظ شود پنج سیر سرکه عنصل اضافه نمایند و دو سه جوش دیگر دهند صفت سرکه عنصل

بیار عنصل که بشیشه بانی پاره پاره کرده باشند و در رشته کشیده و چهل روز در سایه گذاشته یک من سرکه کهنه هشت

من در شیشه کنند و دو ماه در افتاب نهند یا نیم من عنصل ریزه کرده در چهار من سرکه کهنه بجوشانند تا مهرا شود

صفت روغن قسط در صداع بلغمی گذشت فالج یعنی باطل شدن حس و حرکت نصف بدن در طول علامتش در بلغمی

سفیدی روی و رطوبت بینی و فراموشی و غلبه خواب چون علاجش فالج گرم گردد پرهیز نصف بدنش از حرکت آید فرود

ماء العسل

از روز نخست تا روز چهارم جز ماء العسل هیچ نمی باید خورد صفت ماء العسل عسل یک من در ده من آب جوشانند

تا بهفت من آید [illegible] چون صاحب فالج را چهارم آید از ماء الاصول بهترش نشاید از لحم کبوتر بچه دو

ماء الاصول

آب نخود با زیره و زعفران غذا آید صفت ماء الاصول پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کبر و بیخ از خر

از هر یک پنج درم انیسون و بادیان از هر یک سه درم مویز دانه بیرون کرده ده درم همه را در یک من آب جوشانند

تا به نیم من آید صاف کنند و یک من عسل دران حل کرده بقوام آرند و هر صباح ده مثقال از وی در پنج سیر گلاب حل کرده

نیم گرم بیاشامند [illegible] چون روز چهاردهم از فالج گذرد باید که معالجه بحمل دست برد

دانکاه دو بار و از وی چهل و سه بار باشد که مریض الصحت بکرد ذکر علاجی که درین مرض و جمیع مرضهای بلغمی نافع است

سنا رمکی خاصه و بسفایج نیم کوفته و قنطوریون دقیق از هر یک پنج درم تخم کرفس و بادیان و انیسون و بابونه و افسنتین

از هر یک سه درم شحم حنظل دو درم همه را در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک بده سیر آید صاف کنند هفت درم بوره

اسباب غم والم مهیا کردد کر کثرت بنفشه بود موجب آن چون تنقیه رود مداوا کرده صفت حبی که تنقیه
دماغ کند صبر سقوطری یکمثقال تربد و پوست هلیله زرد از هر یک درمی شحم حنظل و مقل ازرق و مصطکی و کتیره
از هر یک دانکی نمک هندی یکدانک و نیم همه را بکوبند و بیزند و نیم درم غاریقون بموبینه بیز کرده اینه اضافه
نمایند و باب بادیان خمیر کنند و حبها ساخته از عسل یا چیزی که مشابه آن غلطانند و فرو برند ضیق الحدقه
یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه چون از غلبه رطوبت باشد علامتش رطوبت بینی و عدم ظهور در کنار چشم است
ضیق حدقه اگر شود عارض مرد گویم که چه چیز باشد از او در خورد کر غیر رطوبت بود باعث آن دفعش بشیاف
زعفران باید کرد صفت شیاف زعفران اشق که صفتش در علاج جرب مذکور شد و درم زعفران
و زنگار از هر یک درمی با میشا و گل سرخ و صبر سقوطری مر ترکی و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی درمی و نیم همه را بکوبند
و بیزند و باب سپیده شیاف ها کنند خیالات که نمودن چیزهاست مثل مگس و پشه در پیش چشم چون از
بخار معده بود علامتش زیاده شدن از امتلاء معده و قصور هضم است چشمی که خیالات قرینش باشد
صد آفت و فتنه در کمینش باشد هر که بخار معده باعث شد مسهل بطلبد و اینش باشد صفت مسهلی که
معده را از اخلاط مختلف پاک کرداند صبر سقوطری سوده نیم مثقال غاریقون بموبینه بیز کرده اینه
یکمثقال اطریفل صغیر که صفتش در علاج درد اد کذشت دو مثقال همه را بهم سرشته گلولها کنند و در شربت بنفشه
یا چیزی که مشابه آن بود غلطانند و فرو برند نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در موضع روشنائی چشم ابتدا رقیق
و صافی بود در ابتدا و در انتها بتدریج غلیظ شود اما ابیض سیاه و سرخ و سبز و زرد و کبود و غلیظ

حب ذهب

ویتره وبرنگ کبود نه بدارد علاج بدبرد دنه بدبکاری هرکه که نزول آب شباد شود جبر دل تسنبر باد شود
کرصاحب آن میل کند حب ذهب صحت آید خاطر او شاد شود صفت حب ذهب صبر سقوطری یکمثقال پوست
بلیله زرد و مصطکی وکتیره و محموده و زعفران از هر یک دانگی گل سرخ دو دانگ همه را کوفته و بیخته با آب خمیر
کرده و حبها ساخته در شربت بنفشه یا چیزی که مشابه آن بود غلطانند و فرو برند عشا یعنی شب کوری بیشتر
مردمی را حادث گردد که چشم ایشان سیاه باشد از غلطت بیقه اش شب کوری زاد صدکونه غم و الم بدل او نهاد
کر شهد باب را دماغ بکشند نزدیک خود مفید خواهد افتاد را زمانه بادیانات اجهر یعنی روز کوری
اکثر مردمی را عارض شود که چشم ایشان ازرق بود چون عارضه جهر بار مسبود از رقت روح باصره وی نمود
از روی علاج صحت عارضه را لحم بقر و هریسه باید فرمود ضعف البصر یعنی نقصان پذیرفتن قوت بینایی
چون از رطوبت بلغمی بود علامتش سفیدی چشم با سایر علامات غلبه بلغم است ضعف بصرت چو از رطوبت زاید
کحل اولی
پس مسهل آن مسل کنی می شاید کرد دچو دماغ وبدنت پاک ز خلط دیگر سو کحل او لی باید صفت کحل اولی
مروارید ناسفته یکمثقال مایران یکمثقال و نیم بوره ارمنی دو مثقال قرنفل و زعفران و سرمه از هر یک
نیم مثقال بشکل فیراطی همه را کوفته و بیخته صلایه کنند با سحون عادر شود علاج امراض گوش و طرش یعنی گرانی

علاج امراض گوش

گوش چون از بلغم باشد علامتش گرانی سر و کدورت حواس و بسیاری خواب است ای انکه ترا گرانی گوش بود
کو هم سخنی اگر ترا هوش بود باشند سببش چو بلغم از بد علاج کرداروی دفعش خواهی گوش بود صفت دارو
که دافع بلغم بود صبر سقوطری نیم مثقال شحم حنظل و تربد و محموده و مقل ازرق از هر یک دانگی همه را بکوبند و به آب تر

۱۰

نیم درم غاریقون بمویزینه بیز گذرانیده اضافه نموده باب خمیر کنند و حبها ساخته در عسل یا چیزی
که مشابه آن بود غلطانند و فرو برند **طنین** یعنی آواز کردن گوش چون از قوت حس بود علامتش در
یافتن آواز بخار معده است و چون از ضعف دماغ بود کدورت حواس   از قوت حس اگر طنین گشت پدید
نزدیک خود مغلظ نیست مفید وان لحظه که باشد سببش ضعف دماغ بر سر مقویات باید مالید
مغلظ چیزی را گویند که ماده را غلیظ گرداند چون خشخاش و کاهو و مقوی چیزی را گویند که مزاج عضو را با اعتدال
آرد یا قبول فضول نکند چون روغن گل و مورد صفت روغن گل در علاج قرحة الاذن خواهد آمد
انشاء الله صفت روغن مورد آب مورد تر سه من روغن کنجد یک من بجوشانند تا روغن بماند یا برگ
مورد خشک سه سیر در نیم آب جوشانند تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند
تا روغن بماند **وجع العین** یعنی درد گوش درد گوشت اگر از صفرا باشد زردی رخ و چشم تو بیند اما باشد
چو حب بنفشه بود منضج بخودی   از روی علاج خوب و دیر باید باشد صفت حب بنفشه و منضج صفرا
صفراوی گذشت **قرحة الاذن** یعنی ریش گوش ای اگه بود قرحه گوش تو جلد بید که مرهم ابیض طلبی نیست بعید
واندم که بود قرحه مذکور قدیم   چیزی نبود چو زهره گاو مفید صفت مرهم ابیض موم کافوری دو درم زر چهار
درم روغن گل حل کنند و سه درم سفیده کاشغری کوفته اضافه نموده صلایه کنند تا مرهم شود صفت روغن گل برگ گل
سرخ تازه سه   سیر روغن کنجد همین در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا برگ گل خشک پانزده درم در نیم آب
بجوشانند تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند

روغن مورد

۶۴

مرهم ابیض

روغن گل

دخول الحیوان فی الاذن وتولد الدود فیها یعنی درآمدن جانور در گوش چون مورچه وغیر آن وپیدا شدن

کرم درو ‖ در گوش تو هر گه بتقدیر بود دود ‖ آید حیوان یا که برید آید دود ‖ گر صبر بار شبیح یا آب کبر تقطیر کنی زود

نماید بهبود ‖ شبیح درمنه ترکی است وتقطیر چکانیدن ‖ **دخول الماء** فی الاذن یعنی درآمدن آب در گوش علامتش

بقدر ملاقات آب ودرد عظیم است ‖ چون آب درون رود دیار میبود ‖ در گوش تو وای دل تو سر چشمه جود ‖ در گوش تو

چوب با دیان گر بنهند ‖ واگر بمکند آب برون آید زود ‖ **علاج** امراض بینی حس شم یعنی باطل شدن حسی که بوها را دریابد

چون از مواد غلیظ باشد علامتش کدورت حواس وگرانی سر وغلیظی بول است ‖ ای آنکه ترا قوت شم باطل شد

احساس بوی نیک وبد مشکل شد ‖ اخلاط غلیظ گر بود موجب آن ‖ از دارو مسهل نتوان غافل شد ‖ صفت مسهل که

خلطهای غلیظ را دفع کند صبر سقوطری بگیرد م شحم حنظل دانگی سنبل وزعفران ودارچینی واسارون وحب البلسان

ومصطکی وافسنتین ومحموده وتربد وبلیله از هر یک نیم دانگی همه را کوفته وبیخته با آب خمیر کنند وحبها ساخته

[illegible] چیزی که مشابه بود بآن غلطانند وفرو برند ‖ **نتن الانف** یعنی بد بوئی بینی چون از تعفن خلطی باشد

که در مجری بینی بود علامتش آنست که در گرسنگی وسیری زیاده وکم نشود ‖ از بینی اگر نتن وزیدن گیرد ‖ طبع همه کس از آن

رمیدن گیرد ‖ باید که طبیب سنبل کوفته را ‖ از وی دوا دود میدن گیرد ‖ بباید دانست که در نتن الانف آنچه

در بینی دمند بعد از آن باید دمید که بینی انجم با بول حمار شسته باشند ‖ **جفاف الانف** یعنی خشکی بینی

چون از گرمی وصفرا باشد علامتش سوزش دماغ وبیخوابی واضطراب است ‖ ای عیش ترا گرمی شده طبع تو سرد

وز خشکی بینی ز جوشش آمده فرد ‖ بر پیش سر تو آب برگ خرفه ‖ با روغن بادام طلا باید کرد ‖ صفت روغن بادام

در علاج دوا رکذشت **قرحه الانف** یعنی ریش بینی خواه مبدا تولدش در نفس دماغ بود و خواه در غیر آن بینی تو از قرحه جوتر خواهد بود حال تو ازین مرض کر خواهد بود داروی جو بکار مرهم ابیض را شاه مرض تو اسمح خواهد بود صفت مرهم ابیض در قرحه اذن مذکور شد **رعاف** یعنی خون رفتن بینی جون از بحران بود علاماتش آنست که در روز بحران باشد خون رفتن بینی جو بحران باشد کر بند کنی زان خطر جان باشد وان دم که ز بحران نبود نزد حکیم بستن بد قاق کند راسان باشد بستن خون بدقاق کندر و غیر آن از ادویه رعافه که بعد ازین خواهد آمد چنان باشد که کرفته و تیجه در بینی دمند یا باب کشنیز چکانند یا لته کتان را فتیله کنند و سفیده تخم مرغ تر کرده بران آلوده سازند و در سوراخ بینی نهند **تعداد** ادویه که رعاف را دفع کند داروی رعاف انچه مشهور بود کربا تو بکویم زوفا دو ربود افیون دقاق کندر و زاک و عدس کلنار و اقاقیا و کافور بود **زکام** یعنی فرو آمدن رطوبت از دماغ بجانب کلو یا بینی و بعضی انرا که بجانب کلو فرو آید نزله کویند جون از کرمی بود علاماتش کرمی انچه از دماغ فرود آید و سوزش کلو و بینی ازانکه زکام کرم حادث کردید لیکن فایده اثر [illegible] جون ساخت لیکن شربت مذکور غذا از ماش و جو مقشر افتاد مفید صفت شربت نیلوفر کل نیلوفر در پایی ده درم در نیم آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم قند سفید دران حل کرده بجوشانند تا بقوام آید **هم در علاج زکام** جون از سردی باشد علاماتش سردی انچه از دماغ فرود آید و کرانی سر و روی است دانا جو زکام را از سردی نکرد از اشربه جز شربت زوفا نخورد و از اغذیه ترتیب نماید نخود آب تا نفع دهند این مرض را ببرد صفت شربت زوفا زوفا چهار درم پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کبر از هر یک سه درم

زوفا کیاهیست برکها او مشابه برک حنا امرتن اوان بود که از قدسی ارند و از روم نیز می ارند ۵

اقاقیا بسعی کشته اندک ملیکه ... حفظ ارنت و بعضی ... اند ... شراب ... فظ ارنت ... سرد ... و ... ارنند ... خنب ... از ... بد ... ۵

شراب نیلوفر

شراب زوفا

همه را در نیمن آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم من قند سفید دران حل کرده بجوشانند تا بقوام آید

علاج امراض روی باشرا یعنی اماس سرخ که تمام روی را فرا گیرد علامتش تشنگی و تب تیز و اندوه است

باشی چو بماشرا نباشی نومید باشد که رسد صحت زود نوید خون کم کن و مسهل خور و مار و رسم کن ز طلاء

صندل سرخ و سفید کیفیت ترتیب طلاء مذکور صندل سرخ و سفید از هر یک ربع درمی در چهار سیر آب کشنیز

تر حل کرده بلته کتان کهنه زمان زمان طلا کنند باد شنام یعنی سرخی مایل بکدورت که در روی عارض شود

حدوث این مرض از حدوث خون سوخته است انها که گرفتار بباد شنام اند کو رک بزنند در خورد نشاستند

مطبوخ هلیله بعد ازان کر بخورند در طور و طریق تجربه کاری انند صفت مطبوخ هلیله هلیله سیاه و پوست

هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک چار درم بنفشه و گل سرخ و تخم کرفس و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یکی دو درم عناب

و سبستان از هر یک بیست عدد تمر هندی و آلو بخارا از هر یک پانزده درم همه را در سه سیر آب جوشانند تا نزدیک

هفت سیر آید صاف کنند و سه سیر شیر خشت دران حل کرده و صاف کرده نیم گرم بیاشامند علاج امراض

لب تشقق الشفه یعنی شق شدن لب چون از صفرا باشد علامتش تلخی دهان و خشکی لب و درشتی زبان است

ای انکه شقاق بر لبت ظاهر شد باید بعلاج آن ترا حاضر شد گر ماده صفرا بود از مسهل آن بر و دفع چنین مرض توان کرد

بیان مرهم که شقاق لب را دفع کند هر کس تشقق لبش آزارد هر خوردنی خشک زیانش دارد باید که ز پیه

و اسفیده روی مرهم کند و بر لب خود بگذارد ورم الشفه یعنی اماس لب چون از خون باشد علامتش خمیازه

و شیرینی دهان و پری رگهاست هر کس لبش از خون ورم خواهد کرد صد گونه شکایت از الم خواهد کرد

مطبوخ هلیله

کر کم

گر کم نکند خون و بلغم نخورد بر خویش درین مرض ستم خواهد کرد صفت بلغمی در مرضهای دموی نافع است تمر هندی

پنج سیر شب در آب گذاشته صباح صاف کنند و ده مثقال شربت عناب دران حل کرده رغبت کنند

صفت شربت عناب در علاج سرسام گذشت علاج امراض دهان قلاع یعنی جوشش دهان چون از گرمی بود

علامتش در دموی سرخی جوشش است و در صفراوی زردی آن از گرمی اگر قلاع گردید پدید ازاله علاج بر بباید گردید

گلنار و گل سرخ و سماق سوده بروی گه و بیگاه بباید پاشید سم در علاج قلاع چون از سردی باشد علامتش

در بلغمی سفیدی جوشش است و در سوداوی سیاهی آن از سردی اگر قلاع پدید گردد اسباب فشرکی مهیا کرده

باشی جوز و ضا و ثبت سوده بتود عجبی اگر مداوا گردد ثبت جوز مه بلور بود سیلان الماء من الفم یعنی رفتن

آب از دهان چون از بلغم بود علامتش عدم تشنگی با سایر علامات غلبه بلغم است چون آب ز سردی از دهان رود

چیزی که بود سرد مفید بنود باید که خوری گوارش زیره و عود تا آن وقتی که این مرض دفع شود صفت گوارش

زیره نبات نیم در نیم آب جوشانند تا نیک غلیظ شود و دیگرا فرو گیرند و ده مثقال زیره که در سرکه پرورده

باشند و تف داده و چهار مثقال زنجبیل و مثقال فلفل و یک مثقال بوره همه را کوفته و بیخته اضافه نمایند

ولت کنند تا بهم سرشته شود و بس بروی نمک یا چیزی که مشابه آن بود ریزند و بر بند گوارش عود مثل گوارش زیره

سازند و اجزای وی اینست عود قماری پنج درم پوست ترنج چهار درم قرنفل و بازباز و مصطکی از هر یک سه درم

قاقله کبار و سنبل و زعفران از هر یک دو درم زنجبیل و دارفلفل و جوزبوا از هر یک درمی نبات مصری نیم بخر

یعنی بدبوئی دهان علامتش در صفراوی تشنگی و سرعت نبض است و در بلغمی رطوبت بینی و سفیدی بول چون بوی بد از دهان آید

شما را سطح ناب بیا بابینید

گوارش زیره

گوارش عود

از بیمیش خلو هر آسان آید از خوردن مسهل که خلط غالب اخراج کند علاج آسان اید علاج امراض دندان

وجع السن یعنی درد دندان چون از گرمی بود علامتش راحت یافتن از آب سرد است دندان تو را چو گیرد از گرمی درد سر که گلاب

مضمضه باید کرد از اشربه اب سکنجبین باید جست و از اغذیه ماش و کدو باید خورد صفت سکنجبین قند سفید یک من نیم من آب

جوشانند تا غلیظ شود پنج سیر آب سرکه اضافه نمایند و در دو سه جوش دیگر دهند ضرس یعنی کند شدن دندان دندان تو

چون کند شود ای زود زود باید نخم نشنیدن از ما لابد از خون تخم خرفه کن زود علاج زانرو که بیست اگر مرض ممتد شد

دود السن یعنی کرم دندان حدوث این مرض از تعفن رطوبت است دندان ترا رسید چو تشویش ز دود نو مبتلا بیش از

شغلش و دود تا هر چه بود زود ساقط گردد بیه تر و تخم گند نا میکن دود علاج امراض بیخ دندان استرخاء اللثه

یعنی سست شدن گوشت بیخ دندان چون از رطوبت خون باشد علامتش رطوبت دهان و سرخی زبان و نرگی ... است

... حالش بد بد حالی و تا که بکرد ممتد باید که بکوبد گل و گلنار و از ان هر شب قدری بر بیخ دندان باشد

دامیه خلاصه معنیش خون رفتن از گوشت بیخ دندانست تولد این علت از کثرت رطوبت است چون لثه دامیه شود

عارض مرد از بهر دو اسنون بدست باید آورد عفص و عدس و اقاقیا و کندر گلنار و شب یمانی و بزر الورد

سنون داروی دندانست و عفص و مازو و شب یمانی زره بلور و بزر الورد تخم گل ورم اللثه یعنی ماس گوشت

بیخ دندان علامتش در دموی درد و شیرینی دهانست و در صفراوی سوزش و تیر کشیدن و در بلغمی سفیدی و نرمی

اماس و در سوداوی سیاهی و محکمی ان از آنکه ز خون شد ورم لثه بدید گر رگ نزند بسی الم خواهد دید وان لحظه که باشد

سببش خلط دگر خواهد بسی از مسهل آن فایده دید تاکل اللثه یعنی خورده شدن گوشت بیخ بن دندان

حدوث

حدوثش این مرض از زیاده ماده خورنده است • چون خورده شود لثه است ای نیکو عهد • بشنو تو جو بهر طلا از بر عهد •

کند ز بلغ او رو بکوب و بلیس ازان • تخمیر کنش بسرکه عنصل و شهد • صفت سرکه عنصل در علاج خود مذکور شد

علاج امراض زبان بطلان الذوق یعنی باطل شدن حس مزه چیزها دریابد چون از ماده سرد و تر بود

علامتش رطوبت دهان و نرمی نبض و بی رنگی قاروره است هر گاه که حس ذوق باطل گردد در یافتن هر مزه مشکل گردد

افراغ کنی چو خلط غالب ز بدن اندیشه مکن که زود زایل گردد ثقل اللسان یعنی گرانی زبان چون از غلبه بلغم

باشد علامتش عدم تشنگی و آب رفتن دهان و سفیدی زبانست ای آنکه گرانی زبانت باشد در جهد ز بلغم جو نشانت باشد

باید که کنی غرغره از خردل خل چندانکه درین مرض توانت باشد طریق ترتیب غرغره مذکوره خردل یعنی تخم سناو

بقیمی مشهور است ده مثقال بکوبند و در نیم آب جوشانند تا نیمه آید اضافه کنند و ده درم آب سرکه اضافه

نموده زمان زمان نیم گرم غرغره کنند ورم اللسان یعنی آماس زبان آماس زبان اگر ز عفونت باشد

سرخی زبان ز حد فزون است باشد کز رگ زدن و شنوی قول حکیم نزدیک خردمند چنونت باشد [illegible] اللسان

یعنی شق شدن زبان چو از ماده گرم و خشکی باشد علامتش خشکی دهان و تشنگی و بی رغبتی است هر کس که تشقق زبانش باشد

تشویش بهر نحو از آنش باشد باید که کتیره در لعاب بهیوش حل کرده مدام در دهانش باشد حرق اللسان

یعنی سوزش زبان چو از غلبه صفرا بود علامتش تلخی دهان و درشتی زبان و سرعت نبض است هر گاه که سوزش زبانت باشد

آتش بدل خسته از آنت باشد باید که لعاب تخم به بیوسته با شیره خرفه در دهانت باشد جفاف اللسان

یعنی خشکی دهان چون از گرمی و خشکی باشد علامتش بسیاری میل آب و محکمی نبض و زردی قاروره است

چون حال زخشکی زبانت بتر شد کز باعث آن حرارت بیحد شد از مضمضه کردن لعاب بهیدانه‌اش با شیرهٔ خرفه بر طرف خواهد شد

علاج امراض حلق مراد بحلق فضائیست که در لهاة و لوزتین و مری و قصبه‌الریه بود ورم اللهاة یعنی آماس ملازه

ملازه جسمی است که از بالای حلق آویخته تشبیه به برده ای انور ورم ملازه احوال تو بتر گرمادّهٔ خون بود در رگ بباید زد

و آنکه ز سماق باید ترا غرغره ساخت باشد که شوی خلاص ازین علت بد کیفیت غرغرهٔ مذکور سماق ده مثقال در نیمی

آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و ده درم گلاب اضافه نموده زمان زمان نیم گرم غرغر کنند استرخاء اللهاة

یعنی سست شدن ملازه. سستی ملازه گر ترا عارض شد. بلغم چو بود ماده‌اش بی رد و کد باشد زبرای غرغر نزد حکیم

خردل بسکنجبین است ازمال ابد صفت ترتیب غرغرهٔ مذکوره خردل که معینش در علاج ثقل اللسان گذشت ده مثقال بکوبند

و در نیمی آب جوشانند تا بنیمه باز آید صاف کنند و ده مثقال سکنجبین در آن حل کرده زمان زمان نیم گرم غرغره کنند

صفت سکنجبین در علاج وجع المفاصل مذکور شد استرخاء اللوزتین یعنی پست شدن دو گوده دهان چون سستی لوزتین

[illegible] احوال تو از حدوث آن بد گردد کز غرغره سازی از گلاب و مازو ظاهر شود تحقیق بی حد و عد

طریق ترتیب غرغرهٔ مذکوره مازو ده عدد بکوبند و در نیمی آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و ده درم گلاب اضافه

نموده زمان زمان نیم گرم غرغره کنند خناق یعنی در آمدن گلو چون از خون باشد علامتش سرخی چشم و پری رگهاست

گردی چو خناق باشدت استلذاذ هر لحظه بصحت که ترا باد معاذ چون ماده خون باشد و رگ بگشائی گر دفع نگردد

البته باشد شاد وقوع العلق فی الحلق یعنی در آمدن زلو در گلو علامتش ظاهر شدن خون رقیق و اندو مست

ای خون گلویت از زلو داده خبر خون آمده هر دم از گلوی تو بدر گر غرغره سازی آب خردل نمک چیزی نبود ترا از آن نافع تر

کیفیت

کیفیت ترتیب غرغره مذکور خردل ده مثقال بکوبند در نیم آب جوشانند تا بنیمه باز آید صاف کنند و پنج مثقال
نمک دران حل کرده زمان زمان نیم گرم غرغره کنند **قرحة الحلق** یعنی ریش گلو علامتش درد و بیرون آمدن ریم
بتنعم است چون شد گلوی تو ریش ای فخر بشر گویم سخنی از سخنم در مگذر تخم گل و انزروت میکوب و ازان
اندک اندک بموم و روغن میخور مراد بموم و روغن موم روغنی است که از موم کافوری و روغن گل ساخته باشند
و طریق اختیار کردنش با دویه مذکوره آنست که هر صباح پنج درم ازوی و دو درم انزروت سوده و یکدرم
تخم گل کوفته و بیخته بهم سرشته غلولها کنند و یک یک را بزرده تخم مرغ آلوده ساخته فرو برند **نشب العظم و**
الشوک فی الحلق یعنی بند شدن استخوان یا خار در گلو چون ریزه استخوان بماند یا خار در جوف گلوی کس با قهار
هر لقمه که بعد از فرو بردن آن تشویش رسد مفید باشد بسیار **ورم المری** یعنی آماس مجری طعام از حلق بمعده
علامتش در جمیع اقسام درد میان دو شانه است و در دموی تب و پری رگها و تری نبض و در صفراوی [illegible]
نبض و زردی قاروره و در بلغمی سفیدی بول و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی دهان و دیر [illegible]
غذا بجانب معده اگر آماس کند موجب آماس نگر چون موجب آماس مشخص گردد تدبیر مناسبش کن ای دانش ور
بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز چون از گرمی باشد و خشکی علامتش بسیاری میل باب و خشکی دهان و درشتی زبانست
آواز تو چون گرفت نپندم به بپزیر جزوی ز نبات جزوی از مسکه بگیر آمیز بیکدیگر و میلش فرما که دشمن اقبال تو از غصه بمیر
سعال یعنی سرفه در سرفه تر بقول اهل تدبیر میکن طلب طبیخ زوفا بگیر و در خشک بود سرفه شراب خشخاش
ترتیب کن وز خوردنش باز مگیر صفت طبیخ مذکور زوفا و پنج تخ و حلبه از هر یک دو درم پرسیاوشان

طبیخ زوفا بگیر

وتخم کرفس و پوست بیخ کرفس و بادیان و پوست بیخ بادیان و تخم انجره و فراسیون یعنی کندنا بره کوهی از هر یک

۴۰ درمی همه را در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک بهفت سیر آید صاف کنند و ده مثقال کلقند بنفشه دران حل

کلقند بنفشه

کرده نیم گرم بیاشامند صفت کلقند بنفشه بنفشه تازه نیمی قند سفید یکمن بکوبند و چهل روز در آفتاب

نهند یا گل بنفشه خشک یک سیر بکوبند یا بدست بمالند و بعرق گاوزبان یا آب تر کرده نزدیک یک ساعت بگذارند

و نیمی قند سفید در نیمی آب جوشانند تا غلیظ شود پس همه را بهم مخلوط کنند و دو جوش دیگر دهند صفت

شراب خشخاش

شراب خشخاش پوست خشخاش و تخم خشخاش از هر یک ده درم در نیمی آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم

قند سفید دران حل کرده بجوشانند تا بقوام آید ربو یعنی تنگی نفس و عسر نفس و بهر نیز گویند و بعضی ربو را

عبارت از عسر نفس داشته اند و هر یک از بهر و ضیق نفس را معنی دیگر گفته تنگی نفس اگر یکسر گردد باز دشمن او کش بوی بد و

دود و غبار و زنوش [illegible] بد بود و دود و غبار پرهیز است آب خنک و امتلا و نوم نهار نفث الدم یعنی برآمدن خون

از دهن خواه از ریه [illegible] خواه از قصبه شش بود و خواه از عضو دیگر از نفث دست کوتاه کرده دشوار از آب جو و عدس غذا کند نهار

شراب انجبار

و از شربت انجبار رغبت میکن با سوده صمغ و کهربا و گلنار صفت شربت انجبار انجبار ده مثقال قرظ

دو درم و نیم صندل سرخ و سفید از هر یک دو درم همه را کوفته در نیمی آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند

و نیمی قند سفید دران حل کرده بجوشانند تا بقوام آید علاج امراض شش و سینه سل یعنی جراحت شش

علامتش تب نرم دایمی و برآمدن ریم بسرفه است و فرق میان ریم و بلغم آنست که چون ریم را بر آتش افکنند

بوی بد ظاهر کرده و چون بر روی آب اندازند بته نشینند از علت سل کمی که شد زار و نزار

١٧

اب جو وشیر خورده او را از بخار سر حسیه که این مرض مر او را نشود از بهر تسهیل دو دادست مرار ذات الریه یعنی آماس

شش علامتش تب تیز دایمی و تنگی نفس و عدم قدرت بر تکیه کردن الا بر پشت در ذات ریه آب گل نیلوفر ممزوج بشربت بنفشه متجور

و آن لحظه که خاطرت کشد سوی غذا از آب جو و عدس در مگذر صفت شربت بنفشه بنفشه ده درم در نیم آب جوشانند

تا بنیمه آید صاف کنند و نیم قند سفید دران حل کرده بجوشانند تا بقوام آید شوصه و ذات الجنب یعنی آماس

پرده که در نواحی سینه است علامتش تب دایمی و تنگی نفس و خلهٔ پهلوست احوال تو ام ز شوصه چون داد خبر

گویم که چه کن تا رهی از خوف و خلل بگشا رگ باسلیق و رغبت میکن آب عناب و شربت نیلوفر باسلیق رگی را گویند که

که از رگ هفت اندام فروتر است صفت شربت نیلوفر در علاج زکام گذشت ذات الصدر یعنی آماس

پرده سینه علامتش تب دایمی و درد سینه است ای درد تو در سینه ز اندوه بدر از علت ذات صدر [illegible]

از اغذیه جو آب کشک و جو و ماش و ز اشربه خواه شربت نیلوفر صفت شربت نیلوفر در شرح زکام توضیح

پیوست اشارت بانکه در شوصه و ذات [illegible] و ذات الصدر اخراج ماده بمسهل نباید کرد بحقنه اکتفا باید

که الحقنة خیر من المسهل ای آنکه کنی بقوت علم و نظر اخلاط زیاده از تن خسته بدر در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر

حقنه کن و نام دارو کار مبر صفت حقنه که علتهای مذکوره را مفید است بنفشه و ساق نیلوفر خبازی

و عنب الثعلب و گل خطمی از هر یک دو مثقال عناب و سپستان و آلو بخارا از هر یک یازده عدد منقا جیر

نیم کوفته ده درم اب چغندر پنج سیر همه را در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک بده سیر آید صاف کنند و ده درم

شیرخشت دران حل کرده و صاف کرده پنج درم روغن گاو اضافه نمایند و بود نیم گرم کرده حقنه کنند

شربت بنفشه

خبازی نیز بان ملاح [illegible] و عنب الثعلب
اسپغول [illegible]

علاج امراض دل خفقان یعنی طپیدن دل ای در خفقان جسته طریق پرهیز بشنو ز من این نکته حکمت آمیز

خفقان چون از صفرا باشد هم در علاج هر جا که صفرا آتش غم افروزد بر صفر سفال دوده را غافل بگریز

علامتش خشکی دهان و تشنگی و سرعت نبض و زردی قاروره است ای از خفقان گرم در آتش تیز آب زرده دوا

جون از غلبه خون بود هم در علاج بر آتش ریز کافور و گلاب و آب سیب و صندل از بهر طلا بیکدیگر می آمیز

علامتش بزرگی نبض و پری رگها و سرخی چشم و روی است ای از خون جو تر اطبا که دل گردد تیز شیر بن صنعی طلق عاشور انگیز

خفقان چون از سردی باشد هم در علاج ریز مرجان مس ریز شاخ اوز حقه در کهربا در دم کش بر پشت خوش خوش

علامتش در بلغمی نرمی نبض است و در سوداوی محکمی آن ای کرده سردی خفقانت آغاز بشنو سخن من و بکوب

ترنج و اترج قشرات جمع قشور انداز طلای بر سیبه غالیه و ز عود و عنبر و اترج قشور بوی می پرداز

غالیه

صفت غالیه عنبر یک مثقال بگیرند و قند و مشک از هر یک نیم مثقال بسایند و همه را بپنج درم روغن حب

روغن بان

البان یا بنادر فرامیخته سلایه کنند صفت روغن حب البان مغز حب البان که به پسته غالیه حود و نیم

سیر یا چیزی که مشابه آن باشد پنج درم بکوبند و بدستور روغن جوز که در علاج حمق و رعونت مذکور شد

روغن نیلوفر

روغن کشند روغن نیلوفر را بطریق روغن بادام گیرند و صفت آن در علاج خفقان گذشت

غشی که بغش مشهور است از غش دگر کنید بیهوشی آغاز بر زند کیش در خطر گردد باز باید که زنی گلاب بر روی و بر روی

باشد که روان تری بخود آید باز علاج امراض پستان یعنی ماس پستان و ورم الثدیین علامتش در دموی و صفراوی

سرخی و زردی آماس است و در بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرگی آن پستان جو ورم کند فعش بر داز

غافل مشو و مکن مرض دو ورد دراز روزی دو بار با قلیه امیکوب و اکر بسکنجبین ضماد شی می ساز

صفت سکنجبین در علاج استرخاء اللهاة مذکور شد **قلة اللبن** یعنی کمی شیر چون از ماده کرم و عسل بود علامتش

حدت ورقت شیر با سایر علامات غلبه صفرا است چون کم شود تشنه شود طعمش تیز سستی منماید طریق پرهیز

آب جو خور بشربت نیلوفر ور خوردن هر چه کرم باشد بکریز صفت شربت نیلوفر در علاج ذات

الریه تجربه پیوست **علاج امراض معده** وجع المعدة یعنی درد معده چون از باد باشد علامتش انتقال

درد از موضعی بموضعی است از باد جو در معده شد عارض کس پس بشنو رسی ای که داشتی باس نفس

پیوند بده شربت دینارش پرهیز دهش ز مثل اکرا و عدس صفت شربت دینار تخم کاسنی نیم کوفته

و کل سرخ از هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی ده درم کل نیلوفر دریایی و کاوزبان کوهی از هر یک سه درم تخم

کشوث در لته بسته دو درم همه را در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک بدو سیر آید صاف کنند و نیم من قند سفید در ان

حل کرده بقوام آرند و هر صباح دو سیر از وی در چهار سیر کلاب حل کرده یکمثقال ریوند چینی اضافه نمایند

و نیم کرم بیاشامند و غذا نخود آب خورند **هم در علاج درد معده** چون از صفرا بود علامتش تشنگی

و تلخی دهانست و چون از بلغم باشد آب رفتن دهان و عدم تشنگی کر موجب در معده صفرا است دوس از مسهل

آن بمنفذ صحت رس ور باعث آن ورای بلغم بود اخراج کن و مداومت کن بر رس صفت رس

پیش ورنجبیل و فلفل ~~از هر یک دو مثقال~~ و دار فلفل و عاقرقرحا و مورنج از هر یکی مل مثقال و بعضی پیش یکمثقال

و زنجبیل و فلفل از هر یک دو مثقال میکنند و باقی را موقوف میدارند همه را کوفته و بیخته هر صباح مقدار

یک اثر انگشت از وی میل کنند هم در علاج ورم جون از سودا باشد علامتش ترشی دهان و سوزش فم معده است در علت درد معده جون داند کس کین رنج ز انصباب سودا باشد پس باید که خورد مسهل و پرهیز کند از لحم قدید و شبه آن مثل عدس انصباب ریختن است ورم المعده یعنی آماس معده علامتش درد حوالی تب و درد و شیر نهی دهان است و در صفراوی تب تیز و قی و تشنگی و بی رغبتی و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن جون معده کشیده از سبب خون آماس خون کم کن ور معده بخوردیم وهر آس ور ماده ورم بود یا غلط کر خرنفیه بدن مداوا مستنا پس قی که کنایت از حرکت معده است مع دفع جیزی بسوی خارج از طریق فم علامتش در صفراوی زردی آنچه بقی دفع شود و در بلغمی سفیدی و در سوداوی سیاهی است در علت قی کنی جو صفرا اچیاس جیزی جو شراب به و لیمو مستناس ور غلط دگر بقی بر آید بنود بهتر ز شراب میبه و حب الآس صفت شراب به بهی یکمن قند سفید نیم بجوشانند تا بقوام آید یا نیم قند سفید در نیم آب جوشانند تا غلیظ شود نیم سیر رب بهی که صفتش در علاج زحیر خواهد آمد اضافه نمایند صفت شراب لیمو در علاج دوار گذشت صفت شراب میبه آب بهی یکمن شراب نیم بجوشانند تا بنیمه آید قند سفید یکمن در آن حل کرده زنجبیل و قاقله و قرنفل و مصطکی از هر یکی ربع درمی مشک و زعفران از هر یک نیم دانگ بکوبند و لته بندند و همه را با هم بجوشانند تا بقوام آید صفت شربت حب الآس که بپارسی مورد دانه گویند نیم سیر بکوبند و در یکمن آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم قند سفید در آن حل کرده بجوشانند تا بقوام آید قی الدم یعنی بر آمدن خون از معده یا عضوی دیگر بقی ای قی‌ء دم تفکنده در هم و هر آب

۴۶

شراب بهی

میبه

شراب آس

حب الآس صفت شربت حب الآس رغبت میکن بشربت کهربای گوده صمغ عربی باس داری کرنجنی کوبیم

در شرح رباعی بو مذکور شد **فواق** یعنی حلجه علامتش متنش در امتلای بعدم خوردن طعامهای غلیظ و گرانی

معده است و در استفراغی بعدم تقوی و امثال آن از امتلای اکه حلجه گرده دیارش باید که گهی معتقی در کارش

وانراکه بود حلجه استفراغی بگذر علاج او بجوار ارش تعذر علاج حلجه استفراغی بواسطه تعذر اعاده

رطوبت اصلیه است که باستفراغ دفع شده **ضعف المعده** که عبارت از ضعیف قوت هاضمه است علامتش

دل شود او دیر گذشتن طعام از فم معده است جون معده بشود ضعیف اگر دارای هوش تحقیق مراد کرده

در تنقیه کوش از تنقیه فضلات جو فارغ کرده. تعدیل مزاج کن معدل می کوش معدل صبر را گویند که مزاج

سرد یا تر یا گرم یا خشک اباعتدال آرد جون علاج کرد و **جوع البقر** که کنایت از گرسنگی جمیع اعضاست با فم معده

از طعام جون از بلغم حاجی بود که بفم معده ریزد علامتش السور او عدم تشنگی و رطوبت دهانست هر کس که

بود علت جوع البقرش هر لحظه شود ضعف بدن بیشترش خوش حالی او فرود شود روز بروز میسوس اگر دهند

میسوس

تمام دیجرش صفت میسوس گل سوسن جهل عدد قسط و قرنفل و قصب الذریره و اسارون و سنبل

و مصطکی از هر یک دو درم گل نیشابوری و بلیله از هر یک سه درم عود بلسان جهار درم زعفران نیم درم مشک

مثلث

دو دانگ روغن بلسان یا زیت یکدرم و نیم مثلث جهار من در شیشه کنند و شش ماه بگذارند صفت

مثلث شیره انگور ده من بجوشانند تا به سه من آید شش من آب اضافه نمایند و بگذارند تا بسه

کلبیه که عبارت از بسیاری میل غذا و عدم سیری از آن جون از بسیاری ریختن سوداء بفم معده باشد

علامتش تیرگی رنگ و خشکی دهان و ترشی آروغ است در شهوت کلبیه اگر گویم فاقش آب نخود و شوربا دهد و اگر خورد ماش
هر چیز که شور یا ترش یا تیز است از خوردن آن چیز گریزان می باشد **فساد شهوت** که کنایت از میل کردن
بگل و امثال آنست از آنکه بود میل گل و امثالش یعنی بر همه مرض دگرگون حالش ~~در ماش و برنج بال غرش ده و سازی~~
~~از رحمت این عارضه فارغ بالش~~ هر خلط بدی که باعث آن شده است از معده بگوش بقی و اسهالش
هیضه یعنی حرکت مواد فاسده که بقی و اسهال دفع شود از هیضه گشتی شد قی و اسهالش شد از قی و اسهال دگرگون حالش
در ماش و برنج بال غرش ده و ساز از رحمت این عارضه فارغ بالش **علاج امراض جگر** ورم الکبد یعنی آماس
جگر علامتش در دموی تب دایمی و درد و گرانی و سرفه خشک و جگر است و در صفراوی تب تیز و زردی زبان و برآمدن
صفرا بقی و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن از آنکه جگر ورم کند از خونش رگ زن که رسد نفع ز هلا فزونش
و زیاده اش خلط دگر آمده است آن ماده را کن زدن بیرونش **عطش مفرط** یعنی تشنگی که از حد اعتدال بگذرد
چون از گرمی معده باشد علامت وی آنست که آب سرد زیاده از هوای سرد راحت یابد از گرمی اگر بود تشویش عطش
از راه علاج آن قدم باز کش از اغذیه اش رغبت میکن و زاشربه شربت انار میخوش صفت شربت مذکور
قند سفید نیم در یکمن آب انار میخوش جوشانند تا بقوام آید یا نیمن قند سفید در نیم آب جوشانند تا غلیظ شود
بیست مثقال رب انار میخوش اضافه نمایند و دو جوش دیگر دهند صفت رب انار میخوش یکمن آب انار بجوشانند تا از دیگ
بر بنج سیر آید **ضعف الکبد** یعنی ضعیف جگر علامتش زردی روی و تیرگی رنگ و بی رغبتی است هر کس شود بدید ضعف جگرش
از ضعف جگر بچهره پیدا اثرش فرما که خورد انار لیکن نخورد نارنج که بی شبه رساند ضررش **سوء القنیه**

شراب انار

رب انار

که مقو

که مقدمهٔ استسقاست علامتش سفیدی رنگ مایل بزردی و آماس دست و پای و [illegible] قرقره شکم است

هر کس که زشوقینه بی ارشش فرمای ریاضت بطریق مفرطش جون منشا این مرض بود ضعف جگر باید که دهی مقویات جگرش

استسقا

مقوی جگر چیزی را گویند که تقویت جگر کند بخاصیت یا عطریت و غیر آن جون کاسنی و دارچینی

که معروف و مشهور است علامتش در لحمی آماس جمیع اعضاست و در زقی آنست که جون دست بر شکم زنی آوازش

زنند او از مشکی دهد که پر آب بود و در طبلی انکه او از طبل دهد هر کس که بود علت استسقایش آبش بده و دیرتر فرمایش

از روی دوا اگر میسر گردد دایم بمیان شتران کن جایش یرقان صفر یعنی زردی علامتش زردی

چشم و قاروره است در علت زردی بعوام و جه خواص جو بندباب کاسنی را جلاس ور زانکه خلاصی

نشود حاصل از آن نوشند سکنجبین بنیار خاص صفت سکنجبین دیناری زدک و بزر الورد نیم کوفته از

هر یک هشت درم تخم کاسنی نیم کوفته پنج درم بیخ کاسنی و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان

و بادیان از هر یک ده درم همه را یک روز و یک شب در یکمن آب و سی مثقال آب سرکه گذاشته بجوشانند تا بهم من

آید صاف کنند و یکمن قند سفید در آن حل کرده بجوشانند تا بقوام آید علاج اورام ورم الطحال

یعنی آماس سپرز علامت وی آنست که جون دست بر آن فشار زند درد زیاده شود آماس سپرز اگر از اثر امر عارض

قرص کبر

بر سپرز از هر جه باشد قابض با قرص کبر سکنجبین خوراک شود بر جان تو فیض تن درستی فایض صفت قرص کبر

پوست بیخ کبر پنج درم زراوند طویل دو درم فنجنکشت و فلفل سیاه از هر یک شش درم همه را کوفته و بیخته بسی درم

سرکه کهنه که جهار درم اشق در آن حل کرده باشند خمیر کنند و هر صباح یکمثقال از وی در ده درم شربت

سکنجبین حل کرده رغبت کنند یعنی آش در علاج ضیق الحدقه وصفت سکنجبین در علاج اماس ستان تحریر یافت ضاغط
نفخ الطحال یعنی بعد سپرز علامت وی آنست که چون ضعیفش بیفشارند درد کم شود چون باد سپرز شد دلت را
از باد تر ابقر وایدغایط باید که خوری شربت دیناری را زان پس که قوت تو کرد ساقط معنی ضاغط فشارنده بود
وصفت شربت دینار در علاج وجع المعده مذکور شد علاج امراض روده مطلق اسهال خواه بسبب صفرا بود
و خواه خلطی دیگر دارد طور اسهال مداوالمحفوظ میداز باد سرد خود را المحفوظ از غسل با آب سرد هم دوا هوی
باشد که شود تنت رصحت محفوظ اسهال صفراوی یعنی بسیار اجابت طبیعت که از صفرا بود علامتش
زردی آنکه با اسهال دفع شود تشنگی و سوزاندرون تست اسهال تراکه شد ز صفرا واقع بهتر ز شراب به نبود دافع
از اغذیه که ترنج تف داده خوری ممزوج برب زرک باشد نافع صفت شراب به در علاج قی گذشت و رب
زرک بدستور رب انار گیرند و صفت آن در علاج عطش تحریر یافت سحج یعنی ریش روده علامتش ظاهر شدن
خون با اجابت طبیعت و درد حوالی ناف است ای قرحه روده از دلت برده فراغ روزت شده از شب
مرض چون پر زاغ تا تیرگی شب مرض دور شود از شربت انجبار افروز چراغ صفت شراب انجبار در علاج
نفث الدم گذشت مغص یعنی درد روده و گرد ناف علامتش در زبجی قرقر شکم و انتفاع بخروج ریح است
و در صفراوی تشنگی و شدت درد و در بلغمی فروج بلغم و در سوداوی ظهور سودا با اجابت طبیعت باشد چون ترا
زباد پیچیدن ناف بهتر تو بود شراب دینار کفاف ور ماده بلغم است یا خلط دگر از دارو ی کارت نتوان داشت معاف
صفت شربت دینار در علاج نفخ الطحال تحریر یافت قولنج یعنی درد کو که با قبض طبیعت بود علامتش بی رغبتی

ودل شوراو تشنگی و قی و درد اندرون و قبض طبیعت است قولنج ترا نخست از بهر شیاف باشد که بود

بوره و فانید کفاف ظاهر شود کر از شیاف عمل خود را از عمل نمیتوان داشت معاف ذکر عملی که انواع

قولنج را نافع است انیسون و بادیان و تخم کرفس و شبت از هر یک پنج درم همه را در نیم آب جوشانند تا بنیم آید

صاف کنند و ده درم فانید و بیست درم شکر سرخ و هفت درم بوره ارمنی یا نمک در آن حل کرده ده درم

روغن کنجد اضافه نمایند و بدو نوبت نیم گرم عمل کنند **حبات** که کرم معده گویند علامتش نفور از طعام و ب

ودلشورا و پیچیدن ناف و خشکی لبها در بیداری و آب رفتن دهان در خواب است از بهر علاج کرم معده چو سلف

قنبیل و برنگ و حب النیل از یک کف باتربد و قسط و خربق و ترمس و شیح میکوب و بشیر گاو میخور ز ضعف شیح درمنه

ترکی را گویند کیفیت ترتیب ادویه مذکوره قنبیل و برنگ و خربق و ترمس از هر یک درمی حب النیل و تربد

و قسط و شیح از هر یک نیم درم شیر ده سیر **حب القرع** که کدو دانه خوانند علامتش خروج وی باجابت طبیعت

و غیر آنست از بهر کدو دانه بدستور سلف خرما و برنگ و مغز جوز آر یکف معجون کن و وقت خواب آمیزش فرما

کین ادویه را درین مرض نیست خلف کیفیت ترتیب ادویه مذکوره برنگ مقشر ده درم بکوبند و بپزند و مغز

جوز هفت مثقال خرما خسته بیرون کرده پنج عدد یا مویز منقی ده عدد بکوبند و همه را باهم سرشته غلولها کنند

و در وقت خواب فرو برند **الدود الذی** یشبه دود الخل یعنی کرمی که شبیه بود بکرم سرکه علامتش خوارش و نیش سفره

و ظهور وی باجابت طبیعت است در روده اگر بر آید کرم ضعیف خارد همه دم موضع مخصوص حریف چون شیاف کنی

ز صبر و شونیز زهر از کرم ضعیف جسم بعاد نحیف **وخیر صادق** رخیر صادق آنست که صاحبش زمان زمان تقاضای حاجت

رود و هر بار مقدار خون یا بلغم از وی جدا شود یعنی کنا که راستین علامت وی آنست که بعد از لین طبیعت عارض شود

اگر گرمی اکر بود در زحیر صادق • رب بهی و برنج باشد لایق • باشد خوز سردی توان مانع شد • گر برشعثا دهد طبیب حاذق

صفت برشعثا فلفل سفید و بزر البنج از هر یک پنج مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل

و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک مثقالی همه را بکوبند و بیزند و به نیمن عسل سرشته هر صباح دانگی از وی غلوله کنند

و فرو برند **زحیر کاذب** یعنی کنا که دروغین علامت وی آنست که اجزا از قبض طبیعت حادث گردد و در زحیر کاذب

آن بود که طبیعت از غایت خشکی در روده مستقیم محتبس گردد و در آن زمان تقضا حاجت بر خواستن کند

و هر بار اندک چیزی دفع شود پس جاهل گمان برد که اسهال است • عارض چو شود زحیر و نبود صادق • میدان که

بنزدیک طبیب حاذق • از خوردن معجون بنفشه گردد • برماده مرض طبیعت فایق • صفت معجون بنفشه بنفشه

چهل درم ترید بیست درم رب سوس ده درم محموده چهار درم بادیان و انیسون از هر یک سه درم همه را

بکوبند و بپزند و بهفت سیر عسل و هشت سیر شیره قند سرشته هر بار دو نیم درم از وی غلولها کنند و فرو برند

علاج امراض مقعد بواسیر دانه چند بود بر سر غره • در رنج بواسیر علیل صادق • چون گوش کند قول طبیب حاذق

محظوظ بحب مقل چندان گردد • گردیدن حال اگر خود عاشق • صفت حب مقل پوست هلیله کابلی

و هلیله سیاه از هر یک ده درم سکبینج سه درم خردل سفید دو درم همه را کوفته و بیزند و به پنج سیر آب کنند

تا که پانزده درم مقل ازرق در آن حل کرده باشند سرشته حبها کنند و هر صباح دو درم از وی فرو برند

تشقق المقعد یعنی شق شدن سر غره در مقعد • اگر بدید رنج شقاق • بیمار از آنکه شد بصحت مشتاق

برشعثا

معجون بنفشه

حب مقل

۱/۲۸

باید که از قابضات پرهیز کنند چون سیب و بهی و زرک و لیمو و سماق **بیان مرهمی** که شقاق مقعد را دفع کند
هر که سر مقعدهٔ کس گرد دشق کوهان شتر باید و مقل ازرق هر روز بموم زرد و مرهم کردن صحت یابد از ان طلا نمودن از حق
صفت ترتیب مرهم مذکور موم زرد نیم سیر روغن کوهان شتر حل کنند و به سیر آب کنند تا که پنج درم مقل ازرق در ان
حل کرده باشند اینچنین صلایه کنند تا مرهم شود **ورم المقعد** یعنی آماس سر مقعده علامتش درد موی درد و گرانی ثابت
و در صفراوی خلیدن و تیرک زدن مقعد چون ورم سبب کند تحقیق رگ زن جوز خون بود که اینست طریق
در خوردن مسهل جو صفرا باشد تنقیه مکس بقول پارهٔ شفیق صفت مسهلی که اسهال صفرا کند تمر هندی
پاک شسته ترش ده سیر شب در آب گذشته سحر صاف کنند و سنا مکی خامه نخود درم بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک دو مثقال سپستان سی عدد در نیمن آب جوشانند تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کرده هم را
بهم آمیزند و نیم گرم اختیار کنند **علاج امراض گرده** و مثانه حصاة الکلی یعنی سنگ گرده علامتش ظهور ریگهای
سرخ یا زرد یا سبز در بول است چون سنگ در درون گرده گردد مدرک از درد زند گرده جو با و کبتر ک باید که
ناشتا خورد صاحب آن خاکستر چوب تاک در آب خسک **ریح الکلیه** یعنی باد گرده علامتش انتقال درد از موضعی
بموضعی و عدم گرانی در گرده کس چو باد گرد و مدرک نافع باشد کما دابوس و نمک هر روز ناشتا خورد ماء اصول
بیمار درین مرض جو افتد نیز که صفت ماء الاصول در علاج فالج مذکور شد **ضعف الکلیه** یعنی ضعیفی گرده
علامتش آنست که بول غلیظ باشد و رنگ وی مشابه آبی باشد که در و گوشت تازه شسته باشند چون گرده شود
ضعیف بی یکشت و در نگل از هر دو افلونیا آر حنیک گرسنتی اگر قضیب چون موم بود از قوت گرده سخت گردد چون سنگ

[illegible]

[illegible]

مراد بفلونیا فلونیای فارسیست و طریق ترتیبش آنست که فلفل و بزر البنج از هر یک از هر یک بیست درم افیون

ده درم زعفران پنج درم سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک دو درم خندبیدستر یکدرم زرنباد و درونج عقربی

از هر یک نیم درم مشک و مروارید ناسفته از هر یک نیم مثقال همه را کوفته بیزند و به نیم من عسل سرشته هر صباح دانگی

از وی غلوله کنند و فرو برند **ورم الکلیه** یعنی آماس گرده علاماتش درد موی تب و درد و پری رگها و نرمی

نبض است در صفراوی تب تیز و فراشا و بیخوابی و زردی قاروره و در بلغمی گرانی و کمی درد و در سوداوی رقت

و قلت بول چون گرده ورم کند بنا شی غمناک کارت جو بود بر سم اهل ادراک گر ماده خون بود دگر خلط دگر

از وی تن خویش باید کرد پاک **قرحة الکلیه** یعنی ریش گرده علاماتش خروج ریم و خون و ظهور قشور در بول است

ای آنکه زریش گرده باشی دلتنگ در بول توقف باشد لحمی رنگ تا جنگ تنت کند بعت اهنگ یلجند بده بده

رشته اگر از جنگ **ورم المثانه** یعنی آماس مثانه علاماتش در جمیع اقسام دشوار آمدن بولست و درد موی تب دایمی

و درد عانه و در صفراوی تب تیز و هذیان و درد زهار بر وجهی که گوئی سوزن میزنند ای از ورم مثانه

در عین و بال بر عارضه تو عسر بول آمده دال گر نیست بغیر خون و صفراش سببش افواج مراد کن بنفسه و اسهال

حصاة المثانه یعنی سنگ مثانه علاماتش ظهور سنگهای سفید یا خاکستری رنگ در بول است ای از سنگ مثانه آت

جو بد گردد حال هر دم المت بجان کنند استقبال از بهر علاج این مرض نزد حکیم نبود حجر الیهود در شربت و مثال

طریق اختیار کردن حجر الیهود تخم خطمی و تخم کرفس و سنبل از هر یک دو مثقال در پانزده سیر آب جوشانند

تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده مثقال نبات یا قند سفید و یکمثقال شلم الود در آن حل کرده

یکدرم

یکدرم حجر الیهود کوفته اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند و غذا نخود آب خورند **قروح المثانه** یعنی ریش مثانه

علامتش فرو ریم و خون و ظهور چیزهای که مشابه سبوس بود و سوزاک و بدبویی بول است ۰ از ریش مثانه ات جو گردد

حاصل دردی که علاج آن نماند مشکل چون پاک شود مثانه از مدّه بده در شربت ریواج سفوف مدمل

شراب ریواج

صفت شربت ریواج آب ریواج یکمن قند سفید یکمن بجوشانند تا بقوام آید یا نیم من قند سفید در نیم من آب بجوشانند

رب ریواج

تا غلیظ شود یکسیر رب ریواج اضافه نمایند رب ریواج را بدستور رب بهی گیرند و صفت آن در علاج زحیر مذکور شد

سفوف مدمل

صفت سفوف مدمل مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم گل ارمنی و گل مختوم و کتیره و نشاسته

و شلم الو و تخم خرفه و طباشیر از هر یک درم ریوند چینی یکدرم و نیم همه را بکوبند و بیبیزند هر صباح دو مثقال از وی بده

مثقال شربت ریواج آمیز بدو میل کنند **ریح المثانه** یعنی باد مثانه علامتش درد و دشوار آمدن بول و عدم

گرانی است چون درد مثانه شد ز نفخ حاصل یکدرم شو از طریق حکمت عاقل با ماء الاصول روغن بید انجیر

روغن بید انجیر

در کش که خداد ثمر شفاء عاجل صفت ماء الاصول در علاج ریح الکلیه گذشت صفت روغن بید انجیر مغز

بید انجیر پنج سیر کشمش یا چیزی که مشابه آن بود پنج درم بکوبند و بطریق روغن حب البان که در علاج خفقان تحریر

یافت روغن کشند **جرب المثانه** یعنی گر مثانه علامتش خارش مثانه و بدبویی بول است و سوزاک

ای از جرب مثانه گردیده ملول باید نخس مرا بجان کرد قبول میخور لبن الاتان دمادم که شود مامول تو از

علاج مقرون بحصول لبن الاتان کثیر الجرات **خلع المثانه** یعنی از جای رفتن مثانه علامتش عسر بول است

بعد از وقوع سقطه یا ضربه بر پشت باید چو مثانه تو از خلع خلل نزدیک مجرب که کند دفع الملل

خاکستر حلقوم خروست جو دهند واقع شود ازره مرد وانجل کیفیت میل کردن خاکستر مذکور است

که هر صباح یکدرم ازوی صلایه کرده بسی درم آب نیم گرم رغبت کنند **تقطیر البول** یعنی چکیدن بول

چون از سردی باشد علامتش بیاض بول و متضرر شدن از چیزهای سرد است ای گشته گرفتار بتقطیر البول

زاندیشه این مرض ذلت اندر بول هر روز ناشتا زمثرودیطوس میخور دو می باد میدار این قول

مثرودیطوس

صفت مثرودیطوس مر نکی و ثلم الود کیتره از هر یک دو درم کندر و بازر د و ثلم نار و دو جاوشیر از هر یک

هشت درم مقل ازرق هفت درم اشق که منفعتش در علاج ورم الطحال مذکور شد پنج درم مصطکی و صمغ عربی

و افیون و اقاقیا از هر یک چهار درم سکبینج سه درم در بازده سیر شراب کهنه حل کرده دو درم

غاریقون بموبینه پر کنزانیده اضافه نمایند و زعفران و زنجبیل و دارچینی از هر یک دو درم سنبل

و خردل سفید و عود بلسان و اسطوخودوس واذفر و قسط و انجدان و تخم کرفس رومی و دار فلفل

و جندبیدستر و میعه و ساذج از هر یک هشت درسلیخه و فلفل سفید و عنبر بید و تخم زردک دشتی و سیر بری

و اکلیل الملک و جنطیانا از هر یک هفت درم سراب دو درم سنبل رومی و تخم کرفس کوهی و کراویه بری

و بادیان و گل سرخ و پودنه دشتی از هر یک پنج درم انیسون و اکیروفویا کبابه و مویا جوزبوا و اسارون

از هر یک سه درم هیوفاریقون یا بنج اذفر و سر و سقنقور یا خصیة الثعلب از هر یک چهار درم

کوفته و بیخته همه را بهم مخلوط کنند و بیکمن عسل سرشته هر صباح یکدرم ازوی غلوله کنند و فرو برند

عسر البول یعنی دشوار آمدن بول چون از سردی مزاج بود علامتش عدم تشنگی و درستی نبض و سفیدی بول است

هرکس

هرگس زعبر بول گردید دلیل بر سوی فراج سرد یابد چو دلیل بولش بگشاید او از اعلاج گر بوره ارمنی نهند در احلیل

حرقة البول یعنی سوزاک چون از ریش کرده باشد علامتش درد بیکامت و چون از قرحهٔ مثانه بود درد زهار

انرا که رسد از رنج سوزاک الم بیند المی از سبب آن مردم باید که خورد بشیرهٔ خرفه و قند هر روز قرص کاکنج

یکدو درم صفت قرص کاکنج مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز بادام مقشر و رب سوس و نشاسته و صمغ عربی

و کتیره و خون سیاوشان و کندر دریایی و حب کاکنج که عروسک در برده گویند از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم

افیون یکدرم همه را بکوبند و بیزند و به آب بادیان سرشته قرصها کنند **سلس البول** یعنی بی اختیار

آمدن بول چون از سردی مثانه باشد علامتش عدم تشنگی و خروج بول پی سوزش چون در سلس البول زکندر دو درم

و ز سعد برابرش نه افزون و نه کم سائی و بقند سوده آن میل کنی آسوده شوی رهی بعجب از غم

البول فی الفراش یعنی بول کردن در جامهٔ خواب چون از سستی عضلهٔ مثانه بواسطهٔ غلبهٔ رطوبت بود

علامتش سردی زهار دوی بکی قاروره آست در خواب کنی چو بول آن که مدام بر پرهیز کنی ز کثرت میل طعام

و ز بهر مداوا خوری از برشعثا دانگی دم صبح و دانگ دیگر که شام صفت برشعثا در علاج زحیر گذشت

ذیابیطس که عبارت از آب خوردن و بول کردن دایمی است نسبت مراین بسوی مشروب نسبت زلق

امعاست بسوی مطعوم ای بوده پی علاج مرض دایم کرامده بعلم حکمت عالم فرمای که صاحب ذیابیطس را

باقلیه کدو دهند رب حصرم حصر غوره است و رابش بدستور رب ریواج گیرند و صفت آن در علاج

قرحة المثانه مذکور شد **بول الدم** یعنی آمدن خون بطریق بول چون از ضعف جگر باشد علامتش مایل

حاجبه بهو ساله
محمد شاکر بیکه

قرص کاکنج

خورد بیاد ... ان ابر رفیت از درخت ... ی ... شود ... نی ... سطوط ... ی باشده

شراب زرک

بودن وی برقت آبت باشد جوز ضعف کرده آتبول الدم ضعف تو از ان زیاده کردد هر دم کرشربت

زرک و آب فرغوله خوری قوت شود تن فرون مرض کردد کم صفت شربت زرک قند سفید نیمن در نیمن آب

جوشانند تا بقوام آید پیت درم رب زرک که صفتش در علاج ۱۹ سهال کذشت اضافه نمایند یا آب زرک

تازه یکمن قند سفید نیمن نیمن آب بجوشانند تا غلیظ شود یا زرک خشک چهار سیر در نیمن آب جوشانند تا بنیم

آید صاف کنند و نیمن قند سفید دران حل کرده بجوشانند تا بقوام آید علاج الامراض که خاص است بردان ضعف الباه

یعنی نقصان قدرت بر صحبت جون از سردی آلات منی باشد علامتش شواری فروج منی است باشی جوز ضعف باه دل خسته

کارت نرسد بوقت صحبت تمام هر گاه که خاطر کشد سوی طعام منوعر عصفور خور و بیض تمام عصفور گنجشک است

و حمام کبوتر کثرة الاحتلام یعنی بسیاری انزال در خواب تولد این مرض از افزونی منی است در کثرت

احتلام خواهی چو طعام بازیره و بخیسل خور و فرخ حمام از یابس حار میل مکن بمدم و ز بارد رطب

محترز باش مدام فرخ حمام کبوتر بچه است و یابس حار امثال بخیسل و بارد رطب نظایر خرفه ابنه که انرا

علت مشایخ کویند علامتش معلوم است ای علت ابنه از خصالات معلوم محمود بود علاج ام مذکور کر بکیرد

حب صبر

ـه بار حب صبر به بهند موجود شود صحت و علت معدوم صفت حب صبر صبر سقوطری یکدرم تربد

و حب النیل و انیسون از هر یک نیمدرم شحم حنظل و نمک و مقل ازرق و کتیره از هر یک نیمدانک همه را

بکوبند و بپزند و نیمدرم غاریقون بموبینه بپز کذرانیده اضافه نمایند و با آب کرنس خمیر کنند و حبها ساخته

در ظل یا جیزی که شبا آن بود غلطانند و فرو برند عذیطه یعنی علت که جون صاحبش مجامعت کنند عارض

بوقت انزال دفع شود حدوث این علت بسبب ارتکاب مقعد بواسطه کثرت لذتست هر کس از او عذیطه گردد مفهم در
برلوح بیان کنم علاجش مرهم مکسور کنی جو مازو پوست بهی شیاف مرفوع شود علت صحت مضمم کیفیت استعمال
مازو بطریق شیاف آنست که بکوبند و به بیزند و بشربت حب الآس که صفتش در علاج فی گذشت خمیر کنند
و شیاف ساخته بردارند **فتق** که بباد فتق مشهورست بر صاحب فتق بنزد علت دوام اقبال بر خیانت
حتی الحمام تا علت مذکور زیادت نشود باید بر فاد بستنش وقت قیام مرخی چیزی را گویند که عضو را بحرارت
و رطوبت نرم گرداند چون آب گرم **ورم الخصیه** یعنی آماس خصیه علاجش در وجوی که پیر فی آماس است
و در صفراوی زردی در خصیه صفراوی گشت عیان ورم باید که خوراک منضج ای مسهل هم بیارد خون اگر بود موجب آن
فصاد طلب کن که کند خونت کم صفت منضج و مسهل صفرا در صداع صفراوی گذشت **قرحة القضیب**
یعنی ریش ذکر از قرحه کسی که برد کرد دید الم گر ز آنک بود پاک ز اصناف ورم فرا که کند زمرتک و سرکه و مومم
و زر روغن گل حب رمان مرهم صفت ترتیب مرهم مذکور موم کافوری دو درم زری درم روغن گل و نیم درم سرکه
حل کنند و حب الرمان مقلو یعنی دانه انار بریان کرده و مرتک یعنی مرداسنگ از هر یکی هفت درم کوفته
کوفته و بیخته اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود **مفطمات الذکر** یعنی چیزهایی که ذکر را بزرگ گرداند
چون زفت نهی برذکر از بهر عظم گردد عظمش پدید بی رنج و الم و ار زفت میسر نشود به طلا میجوی علق را و حراطین را ام
طریق گذاشتن زفت بر قضیب آنست که بآتش یا آفتاب نرم گردانند و بچسبانند و کیفیت طلا کردن
علق که زلوست و حراطین که کرم گل خوارست آنکه در سایه بگذارند تا خشک شود پس بکوبند و به بیزند

روغن زنبق

و بروغن زنبق یا کنجد سرشته صبح و شام طلا کنند و روغن زنبق را بدستور روغن نیلوفر گیرند و صفت آن

در علاج خفقان مذکور شد علاج امراضی که خاص است بزنان کثرة الطمث یعنی بسیار آمدن حیض چون

غلبهٔ خون بود علامتش سرخی چشم و پری رگهاست و چون از رقت خون باشد سرعت خروج دم و مایل بودن وی

بزردی در کثرت طمث چون بود حمرت علامتش چیزی نبود جز فصد شریین با رقت دم مغلظش گیرند هی

بسیار شود سیل دم و گردد پس شد بستن است و شیر پستان و مغلظ چیزی که ماده را غلیظ کند چون هریسه

و گوشت گاو احتباس الطمث یعنی بسته شدن حیض چون از سده بود که سببش بلغم غلیظ باشد علامتش سستی

اعضا و جستن نبض و بی ایکی قاروره است . چون حیض شود بسته ز افراط هم باید که کنی بجوع تهذیل بدن

از سده اگر بود پی تفتیحش میده زنقیات در سر و علت سمن فربهی است و تهذیل لاغر کردن و مفتح

چیزی که دفع کند ماده را که سبب سده شده چون کرفس و بادیان رتق یعنی پرده که به دهن فرج حادث

گردد و مانع جماع شود هر که زن رتق ناتوان گردد زن مرد پس نتواند که شود ضربت زدن میدا که علاج ان دیگر حکیم

ممکن نبود بهیچ غیر از آهن یعنی دست کاری باید با تنش کردن نتو الرحم یعنی پیش آمدن زهدان علامت وی انست که

زردی عظیم در عانه و مقعد و پشت و تهیگاه عارض گردد و اعضا لرزیدن گیرد هر زن که نتو رحمش گشت عیان

باشد چو رطوبت رحم باعث آن از بهر ازاله اش بروزی دو بار میکن قبلش زغالیه عالیه دان صفت غالیه

در علاج خفقان گذشت رجا یعنی علتی که صاحبش مشابه زن حامله بود از بزرگی شکم و بستگی حیض و غیر آن

چون از باد غلیظ بود علامتش استفاع نفخ دن دمالید فصت از باد غلیظ اگر رجا گشت عیان

نو حید

نومید مباش و بشنو این سر نهان کر دست دهد که کرشنی یا اصول بهنی زدوده مرض را بایان صفت یاد که اصول

صفت در علاج ریح المثانه کذشت **اختناق الرحم** که چون صرع بهر چند وقت عارض کردد و آزو ی

بیخودی دست دهد چون از حبس منی باشد علامتش راحت یافتن از سیلان رطوبت رحم در وقت طهور علت و فرق میان

این علت و صرع آنست که درین علت عقل بکلی زایل نشود و کف بدهان نباشد زنرا که شد از حبس منی در زهدان

ریحی که زخود در زد بهر چند ازان او را از پی جماع در یکه دکاه مرد باید قوی و پر زور و جوان **نفخ الرحم**

یعنی باد زهدان علامتش درد زیر ناف و متضرر شدن از چیزهای باد ناک چون عدس و لوبیا سبت از باد رحم

جو مضطرب کردد زن را ساکه زکر یا دنیرین دهمن باید که بشکل غنچه ترتیب کند پرزی که بود چو باد دایه باد شکن

صفت پرزی که باد رحم را دفع کند انیسون و نانخواه و شبت از هر یک درمی سه آب نیم درم مه دا لکوبند و

به بیزند و بعسل سرشته پرز کنند **حکة الرحم** یعنی خاریدن زهدان چون از صفرا باشد علامتش کرمی رحم یا بر

غلبه صفرا است مرکه که ز بسیاری صفرا در تن خار در رحم زن نبکر قوت زن و انکاه بقدر قوتش مسهلی

تا باز رهد دلش بصحبت زون زن **بواسیر الرحم** که دانه چند بود بر کرانه زهدان کردد چو بواسیر رحم عارض زن

در دم پی فصد او طلب کن رک زن و انکه زپی همین دها ل زرش میکش زلعوب خرفه و مشمش روغن دهن بنفشه دل

کی نقط مالیدن روغن است و لب حفرو خوخ و شفتالو و شمش زرد الو **شقاق الرحم** یعنی شق شدن زهدان

علامتش درد دایمی و خون آلود شدن ذکر در وقت مباشرت زن را بر رحم شقاق کردد چو عیان بینو الکی ز بیانید ببیان

سوکش و ارد ملین ازراه دوا لیکن ز سر ز قابض غیر یا ه **قروح الرحم** یعنی ریش زهدان علامتش درد و قروح

ریم و زرد آبت از ایش رفیم دل که آمد بفغان زان پس که آرش رود تا بتوان چون پاک شد از نوره

فرزجه ساز از کندر و گلنار و قشور الرمان معنی مده در علاج قروح المثانه تجربه است صفت ترتیب

فرزجه مذکوره کندر و گلنار از هر یکی درمی قشور الرمان یعنی نار پوست نیم درم همه را بکوبند و به بیزند و باب

پرشته فرزجه کنند ورم الرحم یعنی اماس زهدان علامتش در جمیع اقسام عسر بولت و درد موی تب و سرخی قاروره

و در صفراوی تب تیز و شدت درد و در بلغمی نرمی اماس و در سوداوی محکمی آن اماس رحم اگر ز خون گشت عیان

فصد صافن همان زمان نافع آن. و آن لحظه که خلط دیگر آید پیش نافع باشد اگر دهی مسهل آن صافن رگیست

از جانب اندرون ذکر داروی که چون زن بر دارد او را فرزند شود اگر اتفاقا بعد طهر بر دارد زن

و انگاه رسد بر دبر و جه حسن چون ذرتی زن زرد ره یابد. بخور عجیبی که زن شود آبستن انفحه بکسر همزه و فتح فا

پنیر مایه است و طریق استعمالش آنست که در سایه بگذارند تا خشک شود پس بکوبند و به بیزند و بعسل سرشته فرزجه کنند

و بعد از آنکه از حیض پاک شده باشد بر دارند اشارة بداروی چون بخورد زن دهند او را اگر فرزند نشود

ز منع قبول حبل یک نکته ز من بشنو که نکوتر است از در عدن هر زن که بروث فیل سهدش بنهند هرگز نشود

ز هیچکس آبستن روث بفتح دادی نقطه سرگین است بیان ادویه که فرج را تنگ و خوش بوی گرداند گر سود

بزر ورد بر دارد زن چون غنچه شود دو برگ است تنگ دهن ور سنبل سوده را دران دخل دهد خوش

بوی شود چو نافهٔ مشک ختن طریق استعمال ادویه مذکوره بزر الورد که معنیش در علاج لثه داخیه مذکور شده در

علاج

سنبل دو درم بکوبند و به بیزند و انگشت میانین را بگلاب تر کرده بدان آلوده زنند و در فرج نهند

خطمی و بنفشه و سبوس گندم مجموع بجوشانان و آبش نه با صفت ترتیب باشویهٔ مذکور گل خطمی و بنفشه از هر یک
سی درم سبوس گندم پانزده درم همه را در چهار من آب جوشانند تا نزدیک به یک من آید نیم گرم باشویه کنند
یعنی درد سر که از خون باشد علامتش سرخی چشم و دوی و شیرینی دهان است ای درد سر که از خون پدید
گر بتوانی رگ سر و چشم گشا شربت زر گلاب و قند و آب لیمو ترتیب کرده و کاسنی و عدس از غذا طریق ترتیب
شربت مذکور گلاب چهار سیر و شقاقل قند سفید شیرین کرد پنج درم آب لیمو اضافه نمایند
یعنی درد سر که از صفرا بود علامتش تلخی دهان و زردی چشم و دردی است درد سر تو اگر بود از صفرا
صندل بسای باب کشنیز طلا از اشربه بطلب شراب نارنج و از اغذیه کسک هو و کاسنی و اگر کیفیت
ترتیب طلاء مذکور صندل سفید نیم مثقال در چهار سیر آب کشنیز تر حل کرده بلکه آب کهنه زبانی زمان
طلا کنند صفت شراب نارنج قند سفید نیم من در نیم من آب جوشانند تا نیک غلیظ شود دیگر افزود کیز
پنج سیر آب نارنج اضافه نمایند اشارت به مطلق که در مرض های صفرائی باید داد بعد از نضج صفرا
و ظهور آثاران از صفار قاروره و غیره صفت منضج و مزیل صفرا بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک دو مثقال سپستان سی عدد تمر هندی و آلو بخارا از هر یک پانزده درم همه را در سی سیر آب
جوشانند تا نزدیک به هفت سیر آید صاف کنند و دو سیر و نیم ترانجبین سفید در ان حل کرده و صاف کرده نیم
گرم بیاشامند بیماری هر که شد ز صفرا پیدا باید که خورد بهر دفع عدا یا حب بنفشه یا نقوع مسهل
یا آب انار و شیرخشت اعلی صفت حب بنفشه دو درم تربد یک درم ربسوس و پوست هلیله زرد از هر یک

[illegible]

نیم درم محمودا نیسون یعنی بادیان رومی از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته باب خمیر کنند و حبها ساخته در شربت
بنفشه یا چیزی که مشابه آن بود غلطانند و سحر فرو برند صفت شربت بنفشه در علاج ذات الریه
خواهد آمد انشاء الله تعالی صفت نقوع مسهل سنا مکی خاصه و پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم تخم کاسنی
نیم کوفته یکمثقال بنفشه و گل نیلوفر دریائی از هر یک دو مثقال تمر هندی و آلوی بخارا و کشته برشش
از هر یک ده مثقال همه را یک روز و یک شب در نیم من آب گذاشته سحر صاف کنند و سه سیر شیر خشت در آن
حل کرده و صاف کرده نیم گرم رغبت کنند صفت ترتیب آب انار و شیر خشت شیر خشت سه سیر در سه سیر
گلاب حل کرده و صاف کرده هفت سیر آب انار میخوش که با شحم آن فشرده باشند اضافه نمایند صداع بلغمی
یعنی درد سر از بلغم باشد علامتش گرانی سر و بسیاری خواب و سستی اعضاست • انرا که صداع بلغمی شده باشد
کو روغن قسط و فرفیون ساز طلا • شربت زطبیخ بادیان رز و شهد • طیار کنند کبوتر از بهر غذا
صفت روغن قسط قسط چهار درم سلیخه و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک درم جند بیدستر یکدرم
همه را کوفته در نیم من آب جوشانند تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن زیت یا کنجد اضافه
نموده بجوشانند تا روغن بماند صفت روغن فرفیون فرفیون و قسط از هر یک دو درم جند بیدستر
یکدرم و نیم پودنه کوهی سه درم عاقرقرحا دو درم و نیم کندش یکدرم بیوزج نیم درم همه را کوفته در نیم من آب
جوشانند تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن زیت یا کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن
بماند طبیخ بادیان عبارت از آبی بود که بادیان در وی جوشیده باشد بیان مسهلاتی که در بیماریهای بلغمی دهند

نقوع مسهل

صداع بلغمی

روغن قسط

روغن فرفیون

و بسایند و در شراب کنند و بخورد کسی دهد هر چه در دل دارد
بگوید و فراموش نکند اگر بیضه او در جای بمالد که موی بسیار
داشته باشد مو بریزد و دیگر بر نیاید   در خواص
گنجشک اگر گنجشک را بگیرند و پرها از وی بر کنند و همچون
زنده در خانهٔ زنبور اندازند تا چندان بگزانند که بمیرد و بعد از آن
فرو گیرند و در روغن گاو بجوشانند چنانکه حل شود آنگاه در شیشه کنند
و سرش بگیرند و هر وقت حاجت قطرهٔ از آن بر ذکر بمالد
و یک ساعت بگذارد و بعد از آن بکار مشغول شود که بغایت
نافع باشد و اگر همین گنجشک زنبور گزیده را سه روز و سه شب
در میانهٔ روغن کنجد اندازد و بعد از آن بجوشاند و از آن روغن را در زهار
و میان خصیه بتن بمالد و مباشرت نماید مغلوب بی او نشکیبد
و اگر کسی تب سرما داشته باشد گنجشک را بکشد و چهل و یکبار
سورهٔ اخلاص و ده بار آیة الکرسی و ده لقد جاءکم بر و خواند و بدهد تا بخورد
البته شفا یابد اگر مرد باشد گنجشک نر و اگر زن باشد گنجشک ماده اگر کسی را
طبیعت سرد باشد گنجشک بر روغن جو بریان کند و فلفل و دارچینی

بر وی باشد و بخورد که طبیعت را بصلاح آورد و اگر بروغن گاو عمل کند
شاید و اگر خواهد که آب پشتش بیفزاید و در باه قوت پدید آید
گنجشک تازه بروغن جوز بریان کند و دارچینی و قرنفل و فلفل و گشنیز
در وی افکند و بخورد که شهوتش بیفزاید و گرده را قوت و رنگ
سرخ کند و مغز سر او در ذکر مالد قوت تمام دهد و در مباشرت مردانه باشد
و اگر مغز سر گنجشک با روغن یاسمن در گوش چکاند درد را ببرد و اگر کسی چهل
گنجشک بخورد در مباشرت حریص شود و اگر زهره گنجشک در ذکر بمالد
و با زن مباشرت کند آبستن شود   در خواص
چکاوک گوشت وی گرم و تر است و اگر بروغن جوز بریان کنند
و بخورد تمام سردیها را ببرد و طبع را گرم کند و صحت و قوت
یابد و اگر بصر او با شکر بیامیزد و بکودک دهد لکنت از زبان ببرد و زود
آموز شود   در خواص کبوتر گوشت او گرم و خشک است
و خون را روشن و صافی دارد و آب پشت بیفزاید و شهوت را
قوت دهد و مرد سرد مزاج را از خوردن او قولنج گیرد و خاصه که با ماست
باشد یا آب غوره و اگر بر دل او بهفت بار الحمد بخوانند تمام

هر کس

می مالی زروی دست در بر نفعی صفت روغن بادام در علاج جمع المفاصل حل حریر بپوست تشقق الشعر یعنی شکافتن موی چون
از خشکی مزاج باشد علاجش علاج رطوبت بینی و کمی خواب است چون خسته دل از تشقق شوی شوی گویم بخنی کر نخی مس شوی
با مسکه بوی بیت حطمی انتزوبال کرند خنیس مرض علاج جست قوی نوم المفرط یعنی بسیاری لاغری خوابیدنش کمی خواب بود
و خواه عمران ای کشته عیان لاغرت بیاری در راه مداوا کنمت اجباری باید که بعیت کرد دعمروالی با کثرت
صحبت نباشد کاری افراط السمن یعنی بسیاری فربهی تولد این مرض از کثرت رطوبات است ای کثرت فربهی ترا بیماری
خود را به علاج کن تو چو اری چون علتش درین مرض مناسب نبود باید تو جام را حفظ برای علاج کردن جانوران
لدغ الحیه یعنی گزیدن مار حیات بحسب ضعف و قوت منقسم شوند به قسم قسم اول قوی السم است که زیاده از ساعت نهملت
و این را علاج نیست مگر قطع عضو در حال و قسم دوم ضعیف السم است که ضرر نرساند مگر ضرر جراحت و قسم دوم متوسط السم است
بعضی از این بهفت ساعت را مهلک است و بعضی غیر مهلک و آنکه در متن مذکور است علاج قسم اخیر است باشد جور
لدغ حیه ات غمناکی گر صاحب حلم و صاحب ادراکی فرما که بشیشه حجامت بکند زان پس زنند موضعش را پاک
لدغ العقرب یعنی گزیدن هر که به رسد ز عقرب از بیخبری زخمی که کند از علتش بری چون قصد تو بهبود کردی و نمک
بی زطلا کرده بمقصود دیگر اشارت با که خوردن کرفس عقرب گزیده مهلک است ای که لنبوه خورده بردی
گویم بتو گر بزرگی و گر خردی عقرب چو ترا اگر زند به زنگ کاهست منع ادکرفس خوردی بردی نهش الرتیلا
یعنی گزیدن دلمبه ترین انواع آن عنکبوت است که مشابه بکری بود که گرد عراع و شکم کردد انرا که گزد دلمبه از بدبهی باید که سفوف کرده
شونیز دهی و آنگاه بایک درم اشعار و نمک معجون کنی بموضعش نهی سفوف دارو این ده را گویند که کف زنند با شربتی از سر

اینجمله میل کنند و همچنین شونیز در علاج بوی لسیبه مذکور شد **لسع الزنبور** یعنی گزیدن کلیز از جمله جوانوری است که چون بر
مرده نشیند و بگزد آنرا نزد در عمان او زیلا ک کند ازانکه گزد کلیز اگر سر برین باید که زود دست از بلای سهیوش
سکنجبین دهی و پس از آن بر موضع زخم درد بر که نهی صفت سکنجبین در علاج جمره بیامده گذشت **عض کلب کلب**
یعنی گزیدن سگ دیوانه علامت سگ دیوانه آنست که چشم وی سرخ گردد و لعاب از دهان وی روان گردد و سر در پیش
افکند و دنب را در میان هر دو پای در دزدیده در زمین کشد و در رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود هیچ نخورد
و اگر تشنه گردد از آب بترسد و نیاشامد و بهر چه رسد حمله کند و او را بکنند که کسان ازوی بگریزند و چون باد
تملق کند بحرکت دم و غیره چنانچه رسم کلاب است و گزیده سگ دیوانه بعد از یک هفته حالتی عارض شود مثل
دیوانگی از دوست داشتن تنهایی و گریزان بودن از آشنایان و ترسیدن از هر چه بیند خاصه از آب و بودن
صورت سگ در پیش نظر او هر که که ترا در بین وحشت های زخم سگ دیوانه کند غم فرسای از بین
بر آن خاکستر پاک و سرکه بر وی افزای **علاج گزیده** او و اگر زهر داده باشند زهر سه نوع است معدنی
و نباتی و حیوانی معدنی چون سمات و مرداسنگ و زنگار و زراکل و زرنیخ و امثال آن و نباتی چون
چون بیش و بلادر و تریسه و افیون و مهر سبک و تفته یزد و حیوانی چون زراح و زهره افعی
زهره پلنگ و سر دم گوزن و مگس سبز که در بیشه ها بود و وزغ سرخ که در دریا بود و چون دست
زهر بست صحت حالی گزاینج شوی برآه غم ما بالی از بند خلاصیت نیز دلیل حکیم کافی بود از
مثقالی شراب آشامیدن و هم زهر است و محلل تخمیست شبیه بگشنیز و طریق استعمال کردن آنست که
یکمثقال ازوی بکوبند و در منج پیراب جوشانند تا نیم آید صاف کنند و ده درم قند سفید شربت کرده
دو درم روغن زیت اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند نافع باشد انشاء الله تعالی باتمام رسید و با
انجامید تسوید این نسخه و تصحیح این رساله بروز هژده ز ماه مبارک رمضان بسال نهصد
و هفده هجرت نبوی به بلده فاخره هراه صینت عن تطرق الآفات والحمد لله علی الاتمام
والصلوة والسلام علی محمد و خیر الانام و آله البررة الکرام و تمام شد این کتاب شریف در
روز جمعه اصلی عشر من شهر ذی قعده بتقریب سر ایان من توابع بلده تون بسال
نهصد و چهل و پنج از هجرت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و الاکرام

انکه فرزند که در شکم مادر است پسر بود یا دختر بشنو یعنی ابو علی صاحب شفا در ماده که زن بود دستان

فرزندکش نرینه باشد اول ظاهر گردد غلط شده این معنی شدی در علاج کثرة الطمث بجز بر چوب اشارت

تدبیر زن حامله گرگوش کنی یعنی برجه این گویم تو تدبیر زن آبستن باید که بوقت حمل پرهیز کنند از رگ زدن و داروی

مسهل خوردن بیان تدبیر زنی که دشوار زاید کیر دو بیست حب زن آبستن سنگی که بخاصیت رباید آهن

نزدیک بوضع حمل اگر باشد زود فرزند بیاید ور بهر زن زجون علاج وارامی که در پشت و سرون و دست

و پای حادث گردد حدبه که صاحبش را عکل خوانند چون از رطوبت زلقه سست کننده بود علامتش گرانی

اعضا و سردی موضع علت است ای از حدبه قد تو خم همچو کمان بر پشت تو قبضه از ورم گشته عیان میکن

قصب الذریره هر روز طلا تا بتر مداوای تو آید بنشان قصب الذریره نیی است باریک شبیه بکوب کنند

و کیفیت طلا کردن وی آنست که بکوبند و ببیزند و بعسل سرشته نیم گرم طلا کنند وجع الظهر یعنی درد پشت چون

از بلغم باشد علامتش سردی ملمس و انبفاع بحرکت است از بلغم اگر شد وجع الظهر عیان باید که دهی علیل را آن مسهل

باشد جوز بر داشتن بار گران مالیدن روغن گلشن بانخواه صفت روغن گل در علاج قرحه الاذن گذشت

وجع المفاصل یعنی درد بند ها علامتش در دموی و صفراوی سرخی و زردی موضع درد است و در بلغمی و سوداوی

سفیدی و سیاهی آن چون درد مفاصل تو باشد از خون خون کن بطریق فصد از تن بیرون ور خلط دگر

اختیار کردن غاریقون

باعث این عارضه شد میجوی ز تن تنقیه غاریقون طریق اختیار کردن غاریقون غاریقون سفید بود بینه

گزرانیده یکمثقال بشربت بنفشه سرشته غلوله ها کنند و در شربت مذکور غلطانیده سحر فرو برند و چون

دو ساعت بگذارند و در صفراوی سنا مکی خاهه بوست هلیله زرد از هر یک پنج درم تخم کاسنی نیم کوفته و بنفشه

وگل نیلوفر دریایی و زرک وگل خطمی و سورنجان نیم کوفته از هر یک مثقالی تمر هندی و الو بخارا از هر یک ده مثقال

همه را در سی سیر آب بجوشانند تا نزدیک بهفت سیر آید صاف کنند و در دو سیر و نیم شیرخشت در ان حل کرده صاف کرده

بیاشامند و در بلغمی سنا مکی خاهه هفت درم انجیر علی پنج عدد عناب و سپستان از هر یک بیست عدد تربد نیم کوفته چهار

درم عنب الثعلب سورنجان نیم کوفته و بادیان و بنفشه و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو درم همه را بجوشانند

و صاف کنند و ده مثقال گلقند عسلی در ان حل کرده نیم گرم رغبت کنند و در سوداوی سنا مکی خاهه

و مالیکیها نیم کوفته و بوست هلیله کابلی و افتیمون در لته بسته از هر یک پنج درم مویز دانه برون کرده ده درم

اسطوخودوس و پرسیاوشان و بادرنجبویه و شاهتره و سورنجان نیم کوفته از هر یک دو درم الو بخارا

عناب و سپستان از هر یک بیست عدد همه را بجوشانند و صاف کنند و ده مثقال [illegible] در ان حل کرده

و صاف کرده دو درم روغن بادام اضافه نمایند و نیم گرم اختیار نمایند صفت شراب بنفشه

در علاج ذات الریه مذکور شد صفت گلقند عسلی در صداع بلغمی و صفت روغن بادام در علاج جفاف الانف

مذکور شد وجع الورک یعنی درد سرون چون از خون باشد علامتش گرمی موضع درد با سایر علامات غلبهٔ خون است

از درد سرون گی گردید زبون گر در بدنش خون بود از حد افزون از راه مداوا تو صحت یابد گردی چو بفصد

صافنش را نمون معنی صافن در علاج ورم الریه تحریر یافت عرق النسا یعنی دردی که از ادک کجوک خوانند

و قویش نیز گویند از عرقی کی که گردد محزون تا دم بدنش الم نگردد افزون خلط که بسبب است آن عادهٔ را

باید که گنی از بدن او بیرون **نقرس** که دردی بود در بندهای انگشت پای حرکت این علت بیشتر از ماده
حادّه رقیق است سازم بعلاج نقرس راه خون باشد که از بن و دو طریق راه بیرون قی و مسهل و رگ زدن و
مسهل بجوز گرماده صفرا بود و بلغم و خون **داء الفیل** یعنی بیماری که ساق پای چون پای فیل بزرگ شود علامتش
در بلغمی عدم حرارت است و در سوداوی حرارت ای کشته زیاد فیل جانب محزون مردم غلط پای تو کردید فزون
خون از تن خود بفصد میکش بیرون و ز خلط غلیظ پاک میساز درون **دوالی** یعنی علتی که رگهای ساق پای تو
قوی گردد و بروی گره گره ظاهر گردد چون از خون سوداوی باشد علامتش سرخی رنگ مایل سیاهی است و چون
از خون بلغمی بود سفیدی رنگ مایل بسرخی گردد جو دل اگر از دوالی محزون زان پس که رگی بفصد از کثرت خون
کاهی بقی و که بطریق اسهال میکش زبدن بلغم و سودا بیرون **علاج مهما** حمی یوم و سونوخس
یعنی تب یکروزه و تبی که از غلیان خون باشد علامات حمی یوم که از غم حادث گردد و قوعش از غم مفرطات
و علامت سونوخس تب دایمی و سرخی چشم و روی و عدم بدبویی بول از غم تب یومیت جو گردید قرین
نشادی طلب و مباش زنهار غمین و از ان که بدید گردد ت سونوخس رگ زن که علاج نبود بهتر ازین **حمی مطبقه**
یعنی تبی که از عفونت خون بود علامتش تبی دایمی و سرخی رنگ روی و گرانی اعضا و بدبویی بول است
ای از تب مطبقه دلت گشته غمین آثار دم از رخ و جبین تو مبین باید زدنت رگ و ملین خوردن تا روز
سیم که رسم و عادت شده این صفت ملینی که در مرضهای دموی مفید است در علاج ورم الشفه مذکور شد
حمی غب یعنی تب صفراوی خواه لازم باشد و خواه دایر علامتش تشنگی مفرط و درد سر و بیخوابی و زردی قاروره است

از غب دل خسته ات جو کرد و غمکین میخور سکنجبین و بنفشه می بین در اول اگر طبیعت قبض بود از حقنه
مناسبت نماید تلیین صفت سکنجبین در علاج ورام الطحال گذشت صفت حقنه که در ابتدا غب
مناسبت آب بنفشه و گل خطمی و خبازی و ساق نیلوفر و عنب الثعلب از هر یکی دو مثقال عناب و سپستان
از هر یکی بیست عدد مویز کا جیره نیم کوفته ده درم الوی بخارا ده مثقال همه را در سه سیر آب جوشانند
تا نزدیک بدو سیر آید صاف کنند و سه سیر ترنجبین سفید در ان حل کرده صاف کرده ده درم روغن گاو
اضافه نمایند و بردو نیم گرم حقنه کنند حمی بلغمی یعنی تبی که از بلغم باشد خواه لازمه و لثقه بود
و خواه نایبه و موانبه علامتش نرمی قبض و سفیدی رنگ قاروره و گرانی اعضا و قلت تشنگی و کثرت خواب
افسنتین
ای از تب بلغمی دل تشنه غمین گردیده غمت بجان غم دیده قرین نافع بود سکنجبین بسیاری گر میل کنی شربت
صفت سکنجبین در سرع و ماعی بق مذکور شد صفت شراب افسنتین افسنتین چهار درم تخم کرفس سه درم
سلیخه نیم کوفته دو درم همه را در نیم آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم قند سفید در ان حل کرده بجوشانند
تا بقوام آید حمی سوداوی یعنی تب که از سودا بود خواه ربع بود و خواه غیر آن علامتش محکمی نبض و تیرگی بول
و گرانی اعضا و فکر فاسد است چون گرفته شود ز تب کسی راتن و جان بنگر که چه خلط آماده باشد آن
گر باعث آن ورای سودا بود فرما که دهند شربت گاوزبان صفت شربت گاوزبان گاوزبان
کوهی بیست درم در نیم گلاب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم قند یا عسل در ان حل کرده بجوشانند
بنفش
تا بقوام آید یکدرم زعفران سوده اضافه نمایند حمی دقی یعنی دق علامتش تب نرم دایمی و محکمی و باریکی

شراب افسنتین

و افروختن رخساره بعد از غذاست انرا که بدتر بود زردی تاب و توان می دهد زی علاج آن با توان
قرص کافور و شیرهٔ خرفه و قند آب جو و ماش و عدس و فروج جوان صفت قرص کافور مغز تخم کدو و مغز تخم
خیار و مغز تخم خربزه و مغز تخم بهی از هر یک پنج درم گل سرخ و ورد باکوس و طباشیر از هر یک سه درم صمغ عربی و صندل
سفید و نشاسته از هر یکی ده درم بادیان و کافور از هر یکی از هر یکی درمی همه را بکوبند و به بیزند و بلعاب اسپغول
سرشته قرصها کنند و هر صباح یکمثقال از وی در چهار سیر شیرهٔ خرفه حل کنند و به ده مثقال قند سفید
شیرین کرده بیاشامند **علاج اوراضی** که بر ظاهر اعضا بدید آید او ورام یعنی آماسهای که نام خاص ندارد بصورت
چو ورم کنند چه پشت و پهلو چه دست و چه پای چه بناگوش و چه رو گر مادهٔ خون بود رگ خود بگشای ور خلط
دگر بود بیش مسهل جو **فلغمونی** که اماس بود در غایت سرخی علامتش تب تیز و درد و تیز رگ زدن است انرا که نبود
فلغمونی اشتداوی باید که بحقنه آوری طبع فرو و در ابتدا ایش دهی شراب نارنج و از اغذیه اش آب جو و ماش و کدو
صفت شراب نارنج در صداع صفراوی گذشت **حمره بجار** یعنی سرخ باد علامتش سرخی بود که چون انگشت
بروی نهند مایل شود بزردی و چون بردارند سرخ گردد حمره چو شود عارض کس مسهل جو تا پاک کنی ز خلط صفرا تن او
در شام و صباحش پی تعدیل مزاج شربت سکنجبین و آب کدو صفت سکنجبین در حمی بلغمی مذکور شد کیفیت
گرفتن آب کدو کدو را در خمیر گرفته در زیر آتش کنند تا پخته شود بیرون آرند و آبی که در آن است بگیرند **ورم ریحی**
یعنی آماسی که از باد باشد علامتش انتفاخ بارونق و خروج ریح است ریحی چو بود ورم ز نفاخ مره کردن شود تباه کی باده
می ده ز ملطف و زیره تحلیل خاکستر گرم کرده بروی منه نفاخ چیزها را گویند که از وی نفخ تولد کند

چون لوبیا و ملطف چیزی را گویند که ماده را رقیق گرداند چون زوفا **ورم الرخو** یعنی آماس نرم تولد این علت
از بلغم رقیق است چون با ورم رخو شوی همخانه به زان بود که تو کنی میستانه و آنگاه طلا کنی از خل و نطرون
ممزوج باب مورد یا دولانه صفت ترتیب طلای مذکور نطرون یعنی بوره ارمنی بکوبند و بیزند و بر که
و آب مورد یا آب دولانه مقدار عسل شیرین سرشته نیم گرم طلا کنند **خنازیر** یعنی آماس خرد و محکم که برنگ اعضا بود
و بگوشت چفسیده ظاهر شود این علت از امتلا و قصور هضم است هر کس گرفتار خنازیر شده در ماده این مرض
چون کرده ضماد فلفل و خطمی و زفت کارش به علاج و تدبیر شده کیفیت ترتیب ضماد مذکور فلفل
دو مثقال گل خطمی یکمثقال بکوبند و بیزند و زفت ده درم بگدازند و همه را باهم سرشته ضماد کنند **سلعه** که
آماس بود بشکل خنازیر اما بگوشت چفسیده نباشد و گاه باشد که بمقدار خربزه شود تولد این علت از بلغم
غلیظ است هر خسته دلی که سلعه پیدا کرده در دایره خسته دلان جا کرده چون ادویه معفنه کرده طلا
آورد بکف آنچه تمنا کرده ذکر ادویه معفنه و طریق طلا کردن آن آهک آب نارسیده و توفال پس
از هر یک دو مثقال زرنیخ و بوره ارمنی از هر یک مثقالی همه را بکوبند و بیزند و بده مثقال روغن گل
سرشته نیم گرم طلا کنند صفت روغن گل در علاج وجع الظهر گذشت **غده** که آماسی بود شبیه سلعه اما از
مقدار فندق زیاده نشود حدوث این مرض از بلغم و سوداست غده که بود سلعه در شکل شبیه چون عارض شود
به جاهل چه فیقه باید که بمالی و بنهی اسرب بر موضع آن بقول اهل تنبیه **سرطان** که آماسی بود گرد بشکل مایل
بسبزی و تیرگی و حوالی او رگها برخاسته و ممتلی باشد ریح سرطان کسی که پیدا کرده اندوه و غمش بجان و دل جا کرده.

دفعش نتوان ولی چو مساوی نبود تنقیه سعی کرده و ناکرده و فایده تنقیه ننمودی از تراست

جذام که انواع سرطان جمیع اعضا گویند علامتش سرخی رنگ یا کبودی سیاهی و تیرگی و تنگی نفس و گرفتگی آواز و بسیاری عطسه و بسته شدن

منفذ بینی و ظهور رنجها در اعصاب است اندکه بود رنج جذام از که دمه باشد عرضش گر نیز مرض گردد به بینی چو علامتی

طبیخ افتیمون

فرو نی دمش بگشای رگ و طبیخ افتیمون ده صفت طبیخ افتیمون بسفایج مکی چاهه هفت درم کوب بالیله کابلی و افتیمون

در لته بسته از هر یکی پنج درم بسفایج نیم کوفته چهار درم و بنفشه و بادیان و پرسیاوشان و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک

دو درم آلوی بخارا و عناب و سپستان از هر یک پانزده عدد همه را در سه سیر آب جوشانند تا نزدیک به یک سیر آید

صاف کنند و سه سیر ترنجبین و ده مثقال مغز فلوس در آن حل کرده و صاف کرده نیم گرم بیاشامند

جمره بحیم یعنی آتشک علامت وی آن بود که پوست را بخورد و بسوزاند و اندکی بگوشت فرو رود و چون خشک شود

داغهای سیاه بماند از جمره تن تو چون شود فرسوده بشنو که ابو علی چنین فرموده باید که بی طلا از بعد مسهل

ممزوج کنی برگ عفص و ده مغز عفصی علاج لثه دامیه تجربه پیوست نمله یعنی جوشهای ریزه که با خارش و سوزش بود

حدوث این علت از صفراء رقیق لطیف است ای تن ز بروز نملات فرسوده تشویش نمودم برم از آن افزوده

صفرا چو برون کنی به مسهل ز بدن سود کند و از آن شوی آسوده نفاطه که جوششی بود پرآب شبیه بابله که از

سوختن آتش حادث شود تولد این مرض از تصعد مائیه و محتبس شدن وی در تحت جلد است گردد چو نفاطه

تنت فرسوده اکنون که همان زمان شوی آسوده ... را شکاف یک یک را و بر وی مرهم روانی انزروت سوده

شری که آن را ادلم خوانند چون از خون بود علامتش سرخی رنگ است ای کشته دل تو از دلم آزرده

ازادکیت ازدم اوطغیان کرده یا ہم بصحبت چو بنیم ترا بکشاده رگ خود و ملین خوردہ صفت

ملینی که در مرضهای دمونی نافع است در حمی مطبقه مذکور شد حصف یعنی جوششهای سرخ ریزه که عضو را

بکزد خصا که گویی سوزن میزنند حدوث این علت از بخار مار غلیظ تیز است انرا که حصف بود چه درویش و چه شاه

باید که بحمام رود چه وگاه در خارج حمام بود فایده اش از غسل باب سرد انشارالله نبات اللیل یعنی جوششهای

خرد که با خارش و خشونت باشد و در هیبا سرد بواسطه بسته شدن مسام عارض شود تولد این مرض از تصعد ابخره

ایست که در تحت جلد بواسطه بسته شدن مسام از برودت هوا و عدم حرکت و قلت حرارت محتبس گردد و متحلل شود

چون عارضه نبات لیلت ناگاه آید نظهور دارو بی مسهل خواه و اگر بگلاب سرکه و روغن گل کمال دقیق

باقلی بگیه و گاه مسهل مناسب در نبات اللیل مطبوخ هلیله است طریق ترتیب ادویه مذکوره آرد باقلی دو سیر

گلاب و روغن گل از هر یکی ده مثقال آب سرکه ده درم همه را بهم سرشته نیم گرم مالند صفت روغن گل در علاج گذشت

سعفه یعنی جوشش که اکثر بر سر پیدا آید و از وی ریم ظاهر شود شکل عسل و گاه باشد که رقیق تر بود که خشک باشد

و قسمی را که از وی پیدا ریم رقیق ظاهر گردد سیر پنج خوانند از علت سعفه است جوشش حال تباه کر میل بصحبت بود

بود مسهل خواه مسهل چو شود خورده زاک و اشنان باشد ضماد از دریکه و گاه کیفیت ترتیب ضماد مذکور

زاک سیاه سوخته نیم درم اشنان ده درم بکوبند و بیزند و بیست درم آب سرکه سرشته ضماد کنند مسهل مناسب در سعفه حب

قوقیا بود بلخیه از جنس سعفه است و از ابثه خورد گویند بلخیه ترا چو عارض آید ناگاه رنج و ملالت بجان و

دل آید راه باید که بر لاتیفه از ضیر و اشق باشد اکثی ضماد دریکه و گاه صفت ترتیب ضماد مذکور اشق

که

که بعینش در علاج ورم الطحال بتجربت پیوسته ده درم در بیست درم آب کبر حل کرده پنج درم صبر سقوطری سوده اضافه نمایند

وضماد کنند **فرنگیت** یعنی آبله فرنگی علاماتش جوش و درد اعضاست در آبله فرنگی ای صاحب غم عدو قوت خود

دار نگاه تی میکی و افراط مکن در صحبت مخور بجز طعام گاه گاه **قوبا** یعنی گری چون از ماده رقیق بود

علاماتش ظهور زرد ابست ای از قوبا رسی خلاصی رسته جسته تن خویش ز علت پیسته از خردل فلفل ضماد مکن که شود

در باب اصل بهمان صحت رسته یعنی خردل در علاج در آمدن زلو در گلو مذکور شد **جرب** یعنی گر خواه خشک بود

و خواه تر گردی جو ز زحمت جرب دل خسته باید که بحمام روی که پیوسته سپر رشته صحت بکف خود مطلب

پیوند تو از مباشرت نگسسته **حکة فی الاعضاء** من غیر جرب یعنی خاریدن اعضا که بی گر بود از خارش

اعضا چو شوی دلخسته تشویش رسد ترا از آن پیوسته پرهیز کن از مولدات صفرا چون شهد و شراب حلوه

مغز پسته **ثولول** یعنی زخ تولد این علت از اخلاط غلیظ بلغمی یا سوداوی باشد یا مرکب از هر دو است در علت

ثولول شنو مسئله داری پی فهم آن اگر حوصله سازی چو فتیله بر داغش آتش شام مرض ترا شود مشعله

داخس یعنی کژدمه و آن ورمی بود نزدیک بناخن که مایل باشد بسرخی و درد عظیم کند در کژدمه ات بیان کنم قاعده

کز فان شفا بود ترا مایده بگشا رگ و سهل خور و کن ز طلا از شکر و افیون که بری فایده **دمل** که

میان عوام بدنبل مشهور است بدترین انواعش آن بود که عود بیشتر داشته باشد دمل اگرت غنچه صفت بگشاده

دل تنگی تو و یکی نهاده تضمید کن از خردل و انجیر و مویز کز قید مرض همی شوی آزاده طریق ترتیب ضماد

مذکور انجیر تر یا خشک جوشیده جدا شده ده عدد مویز دانه بیرون کرده ده مثقال بکوبند تا بحجم مرهم شود

پنج درم خردل که سوخته باشد در علاج توبا گذشت کوفته و بیخته اضافه نمایند و نیم گرم ضماد کنند **خراج** یعنی اماس گرم که پخته شود
و ریم گیرد هر کس را خراج رگ بگشایده در راه مرض آدم را دوا داده باید که کنند ضماد انجیر و بود از خوردن
تلخ و تیز باز ایستاده کیفیت ضماد کردن انجیر تر یا خشک جوشیده مهرا شده بکوبند تا همچو مرهم شود نیم گرم
ضماد کنند **دبیله** اما یعنی دیگر دو شکل بزرگتر از دمل باشی ز دبیله چون بر زد افتاده از در دغان صبر اکف داده
تضمید کن از بوره و صابون ... گر سر نکند بخویش پیش ایستاده صفت ترتیب ضماد مذکور بوره و صابون
از هر یک چهار درم بکوبند و به مثقال شیرته نیم گرم ضماد کنند **آکله** یعنی جراحتی که عضو را بخورد
علامتش ظهور سیاهی یا سبزی از جراحت است از آنکه هر که ناتوان گردیده هر لحظه افزون شدنش ترسیده
باید که گل ارمنی و سرکه مدام بر گرد جراحتش بود مالیده **طاعون** یعنی اماس سیاه یا سبز یا خاکستری رنگ یا زرد یا سرخ
که در پس گوش یا زیر بغل یا کش ران حادث گردد طاعون چو شود عارضت ای غمخواره صبر ت... ز دل خسته شود آواره
خواهی که شود بر تو در صحت باز بشکاف که غیر از این نباشد چاره **شوربنه** که بروی خواره معروفست
و آن جوششهای سفید ریزه که چون بفشرند هر آنچه آید از آنها بیرون بیضه و شکل بود چون دانه خشخاش
نارسیده تر آنرا که شوربنی شد انبوه گردید از این مرض دلش بر آمده گر از تن بنقیه زحل و شونیز تضمید کنی
ز صحت آید بکوه معنی شونیز در علاج کرمی که شبیه باشد بکرم که بتحر بر پوست **عرق مدنی** یعنی علت رشته ای دیده
ز رشته در دبی اندازه اجزای غمت داشده چون شیرازه گرم تکب داد و مسهل کردی گرد دیتو عقد تندرستی تازه
جدری یعنی آبله کان علامتش تب دایمی و درد پشت و از جا در آمدن در خواب است ای از جدری شده گرفتار بلا

بلو

بشنو که چه گفته اند بهرت فضلا سازی جو غذا از ماش و کشنیز و عدس کارت گیرد زتندرستی بالا حصبه سرخچه

علامتش تب دایم و بر بودن نفس و اندوه و اضطراب و بیخودی و تشنگی است در سرخچه بعد روز ثالث برشی زند و امره و گونه بیماری کشی

در تنقیه سعی کن بر روز اول رگ زن جو دوم اگر تر نشی کلف که ماش گویند و برش که کنجدک خوانند و خیلاف

که مشابه کلف بود الا انکه از جلد بلند تر باشد و نمش که نقطهای سرخ رنگ بود بر ظاهر جلد حادث شود این امراض از

کشاده شدن سرهای کهها است که در تحت جلد است گر بامرض کلف و گر باشی ور با خیلانی و اگر با نمشی تا ترکیب داروی

مسهل بشنوی از جام دوا شراب صحت بخشی مسهل مناسب در کلف و برش و خیلان و نمش مطبوخ افتیمون است

بهق که سفیدی یا سیاهی بود بر ظاهر جلد بی آنکه در گوشت نفوذ کرده باستخوان رسیده باشد علامتش ان بود که چون

سوزن در موضعش فرو برند خون بیرون آید گردد چو بهق بدید و مایل بروی تیزاب ز جهد مسهل پی در پی علت

زعلیل رخ نهد سوی عدم صحت آید بساط غم گردد مراد به تیزاب تیزاب فاروقی است و کیفیت ترتیبش

تیزاب فاروقی

آنست که زهره بلور یمن سوره یمنی بکوبند و بقرع و انبیق و قابله بچکانند چنانچه کیمیاگران دانند برص یعنی یا سیاهی

که ظاهر بدن در پوست و گوشت نفوذ کرده بود و باستخوان رسیده علامتش ضد علامت بهق است که در صدر

رباعی سابق مسطور گشت ای آنکه بی دفع برص نوشی می در صیف و خزان و در بهار و در دی این عارضه قابل دوا

کی بودی بودی بمیت ز خلاصی ازوی قمقام یعنی جهار ربایک تولد این مرض از تعفن رطوبت است

ای آنکه گرفتار غم از قمقامی از ساغر غم مدام در دردسری صحت طلبی و طلاکن از زیبق و زیت تا کی غرض اوی ده ناکامی

صفت ترتیب طلا مذکور زیبق یعنی سیماب ده درم غبار سوده با آب دهن سرشته پنج درم روغن زیت بیست درم

همه را بهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود شب در اعضا مالند و احتیاط کنند که بزیر بغل و کش ران

و بس کوش نرسد و هر صباح بحمام روند **کثرة العرق** یعنی عرق کردن بسیار ای آنکه ز کثرت عرق می نالی

ظاهر شده زین عارضه آت بدحالی بدبو جو بناغوق می شاید کز صندل و آب غوره در تن مالی **صنان**

یعنی بدبوی بغل حدوث این علت از عفن خلطی است که در حوالی قلب است بشنو زمن ای که از صنان تابی

مسهل خور و آب برگ سیب و آبی با مرتنگ و توتیا بیامیز و بمال باشد که ازین مرض خلاصی یابی معنی

مرتنگ در علاج ورم الحضر گذشت **حرق النار** یعنی سوختن از آتش از آتش اگر دست تو سوزد گر یابی درعصر

دیگر کافور بسای امیر بر که و بیخ سمارغکی وانگاه زمان زمان طلا می فرمای **داء الحیة** که ریختن موی

و پاشیدن مژهای رقیق بود **و داء الثعلب** که ریختن موی باشد و بس علامتش زردی موی صفراوی سرخی

و زردی رنگ است و در بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرگی آن باشد جوز داء الحیة بدحالی یا خود

یا خود ز حدوث داء الثعلب نالی بهبود بزودیت پدید آید اگر بر موضع آن پیاز عنصل مالی **شیب غیر طبیعی**

که عبارت از سفید شدن موی در جوانی باشد چون از خشکی باشد علامتش بسیاری حیل آب و خشکی دهان و

لاغری بدنست هرکه طبیعی نبود شیبی کس در راه دوا گرش بود دست رسی چون غیر مرطبات رغبت نکند

در مدت اندکی بود نفعی بس مرطب چیزی را گویند که رطوبت از وی تولد کند چون انگور و خربزه

افراط جعودت شعر که بسیاری در هم رفتن موی بود چنانکه موی زنگیان چون از گرمی و خشکی بود

علامتش انتعاش کنرها سردورات انرا که بود جعودت شعر بسی کردن لش از علاج این شعر موی کو روغن بادام و بنفشه

ی

[illegible]

[illegible] شاعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العجز والمستدل [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا الکتاب قانون فارسی من تصنیف مولانا المعظم ملک الحکماء فی العالم محمود بن الیاس طبیب باب اندر دانستن چیزهای که تن را و جان را نوانائی دارد و پرهیز کردن در وقت تن درستی آسان بود که بوقت بیماری دارو خوردن با خوشی باید نگاه داشتن از چهار چیز کردن را نقصان بود اول بسیار خوردن دوم بسیار کشتن سیم بوقت جماع نگاه داشتن چهارم بسیار راه رفتن پیاده وای با مر پادشاه عالی جاه که عنایت بلوند جمیع پادشاه و سلاطین

وسلاطین روزگار سر بر خط فرمان برداری وانقیاد نهند
ما در امن وآسایش وسکون قرار گرفته مارا از تمامی لذات
وراحات جهان بی خبر وچون قاعده خدمت وآسایش
ترکیب آدمی برین نهاده باید که از تقدیر واوامر ونواهی
به پردازد وراحت حلقوم وخرطوم سازد درین باب
ابتدا همتی رفت وکتابی بساخت از مجامعت از نوع
دارو واخلاط آمیختن شرط بندگی وخدمت کاری
بجای آورده اند ایراد حقایق این کتاب جهدی تمام
کرده شد تا بسبب آن از هوا ولذت آن مرادی تمام
بیابد وبر مباشرت وتمتع کامرانی مستظهر باشد
وترتیب کتاب بر هفده باب افتاد توفیق از
حضرت ذو الجلال خواسته می آید تا شایسته آن بارگاه
گاه عالم پناه آید واز جمله چهار صد وچهار کتاب طب
[illegible] که اطبا وحکما گذشته وگفته اند وتجربه کرده
این کتاب بر کشیده اند آن کلام بر ترتیب سوال وسوال آن

ساخته تا چون کسی بیند و خواند عیبی و قبحی نتواند
کرد و امتحانی در ان صحیح بود اما باید که بداند که هر جانوری
که ایزد تعالی آفریده او را بجفتی محتاج کردانیده و نباتهای
نیکو و خورشهای پسندیده و حیوانات پاکیزه قوة و
طعمه ایشان کردانیده و ایشانرا نکاح زبان مباح کرد
چنانکه در قران مجید بیان فرمود تا مباحت
مجامعت ثابت کردد و مشیت مرد در تصرف
مباشرت هم قایم و هم قاعد و هم راکب و هم مرکب
و از طریقها چون مجلس و مصعد و مصعد و دو معلق
و مربع اند بدین همه معاینها رخصت و اجازت داد
کما قال الله تعالی و از فعل بد و لواطه منع کرد
و حکمت درین آنست که تا بتوالد و تناسل بپیوند و بیر سکان
معبود و ثناکویان حضرت جبروت زیادت شود و حضرت
رسالت خبر چنین داده اند چون اما نکاح
حاصل آید باز آلت تناسل و توالد بسیار بود و در تفضیل

وفتوءا

فتور در راه نیابد و به تمتع و کامرانی قادر بود چون این
مقدمه بر ممکنات واجب بود که متابع مطالب لذات
و مجامعت باشند مذکر و مؤنث تا همچنانک واقف
اوقات غذا نگاه دارند کیفیت و کمیت مجامعت نیز
نگاه دارند که منفعت و مضرت و حلاوت و ذوق و لذت
اتفاق کرده اطبا و فلاسفه چون بقراط و سقراط
و ارسطاطالیس و جالینوس و افلاطون و جدمن جاماس
حکیم از متاخران علی صهار بخت و محمد زکریا و ابن
طرمین و غیر ایشان که هیچ وقتی نیست که بهتر از
فصل بهار که هوا معتدل بود چون گرم و نرم است
و مرکب روح درین وقت خون میفزاید بدان
سبب حرارت عزیزی که قوت روح حیوانی در روست
زیاده شود مباشرت هیچ خلل نکند اما همچنانک
بعد از ربیع خرمی و نشاط و دل شادمان طریق
تمتع نشاید سپردن بلک همه وقت رغبت

بد و شایسته است اما اگر افراط کنند و مباشرت زیاده
خواهند در فصل بهار بهتر با اعضای رئیسه را خالی
نکنند اما در تابستان گرم و زمستان سرد احتراز
باید کرد و از زیادتی مباشرت که نقصان روح بود و بروز
مجامعت بهتر که بشب مگر کسانی که شرم دارند و عادت
بیشتر بشب است و این نا محمود و خطاست در باز نمودن
مجامعت که در کدام روز بهتر است اما آنچه محمود است
هم بشریعت و هم در حکمت شب دوشنبه و شب پنجشنبه
و شب جمعه اگر شب شنبه یا روز شنبه مجامعت
کند بیماری پدید آید بحکم آنک پادشاه زحل است
و تدبیر مریخ احتراز باید کردن از سفر و علاج بیماری
و ابتدای کارها بنا نهادن اما روز یکشنبه بحکم آنکه
پادشاهی آفتاب راست و تدبیر عطارد نیکو بود
سفر کردن و دیدن پادشاها و گوی زدن و اسب
تاختن و اسب فروختن و فرزند بمکتب سپردن

38

اما بد بود مجامعت کردن که ازان تب سیوم وچارم
پدید آید واگر فرزند پدید آید غماز ومردم آزار
باشد وپدرش ومادرش را از تولد آن فرزند زیان
ورنج رسد اما روز دوشنبه پادشاهی قمر است
وتدبیر مشتری درین روز نیک بود بکرما به رفتن
ودارو خوردن وضیاع را عمارت کردن وتدبیر مجامعت
کردن چون فرزند متولد گردد پدر ومادرش ازوی
خشنود باشند اما روز سه شنبه پادشاهی مریخ
است وتدبیر زهره نیک بود فصد وحجامت وشکار
کردن ولیکن بد بود مجامعت وسفر چه اگر مجامعة
کنند وحمل وفساد خون کند پدید آید فرزند مرده
در وجود آید اگر فرزند را خللی نرسد البته شیر دایه
خورد اما روز چهارشنبه پادشاهی عطارد است
وتدبیر زحل نیک بود حساب ونامه وتعویذ نوشتن
واز مجامعت پرهیز اولی تر که ازان صفرا وسودا

غالب آید که از دو یکی را صرع افتد واگر فرزند
شود خنثی باشد و ایزد تعالی ابلیس را در روز
چارشنبه آفرید اما روز پنجشنبه پادشاهی
مشتری و تدبیر ماه بود روز مسعود است نیک بود
دیدن قضات و رئیسان و ابتدای کارها کردن
و سفر کردن و حاجت خواستن واگر فرزند تولد
کند بدرجهٔ اعلی رسد و مادر و پدر از وی خشنود
باشند اما روز جمعه پادشاهی زهره است
و تدبیر آفتاب نیکو بود بحمام رفتن و عطر سوختن
و جامهٔ نو بریدن و پوشیدن و زن خواستن واگر
مباشرت خواهد شایسته بود و بیشتر انبیا علیهم السلام
و علما و صلحا در شب و روز جمعه رغبت نموده اند
فرزند تولد شود عالم باشد و خلایق از وی آسوده
باشند و هر فرزند که در شب آدینه در وجود آید
خوب روی باشد واگر در مباشرت تقصیر کند.

بی عقل

39

بی عقل و جاهل باشد   بدانکه اکر مردی از غایت

خوشی و حرص شهوت در محل مخصوص نکرد چشم را

زلل دارد و اکر فرزند تولد شود اغلب نابینا بود

پدر دجال این عمل کرده بود ازین سبب دجال

یکچشم بود و اکر کسی در وقت صحبت آب خورد

فرزند نحیف و نزار باشد و اکر در وقت صحبت

در نرکس نکرد فرزند نیکوروی و نیکوچشم بود

و اکر مردی از دو جانب رغبت کند در لعنت

خدای باشد و اکر فرزند تولد شود کنده بغل

و کنده دهان باشد و اکر مردی در ان وقت در کل

سرخ نکرد و قدری دارچینی و مشک در کلاب

حل کرده در قضیب مالد لذتی عظیم حاصل شود

بمرتبه ای فاعل و مفعول را عقل زایل کردد از غایت

خوشی و اکر فرزند تولد شود و خوب صورت

و خوش بوی و خوش فهم و دانشمند و صاحب طبع

باشد واکثر حکیمان ودانشمندان نیز برانند که
قابوس بن دشمنکیر این عادت داشت شمس
المعالی بسر او بود او بهمه هنر وعلم اراسته بود
سلطان محمود هم بدین نوع تولد شد واکر
زوال آفتاب و بحل طلوع صحبت کند
فرزند مخنث آید یا از دین خدای تعالی بیرون
رود و برصیصای عابد درین وقت تولد
شده بود واکر کسی قصد کند ودر حالت صحبت
کند فرزند که آید کل بود ودر اعضای وي
موی نباشد وفرعون علیه اللعنه بدین صفت
متولد شده بود بر سر موی نداشت اکر زبان
حطان با عسل صافی حل کند ودر وقت مجامعت
در قضیب مالد فرزندی آید فصیح بود وزود
در سخن آید وجالینوس کوید که امتحان کردم
و دیدم باندک وقتی در سخن آمد باکمال فصاحت

والرکس

واگر کسی آب دل شیر و گرگ بگیرد و با عسل
صافی در وقت مجامعت بر قضیب مالد فرزندی که
آید دلیر و مردانه باشد و از هیچ چیز نترسد و گویند که
سیمرغ این عمل بزال آموخته بود چون بفعل
آورد رستم پیدا شد و بعضی از جاهلان گویند که
هرگز مجامعت نباید کرد و اگر کنند در سالی یکبار
و این خطاست از برای آنکه جمله عالم از وضیع و شریف
از نتیجهٔ این لذت حاصل شوند و در عالم کون و فساد
لذت شش چیز است و ازین لذات هیچ چیز خوشتر
نیست از مجامعت و با این همه مرادی دیگر هست
و آن فرزند است که نام گوی هر مرده و زنده باشد
و این به هیچ چیز نتواند یافت الا پنج چیز اول خورشی که
آن قضیب را سخت کند دوم تقویت دماغ
سیوم آبی که بر وجه رفق بیاید چارم تقویت
جگر پنجم تقویت گرده پس تقویت این پنج عضو

غم الله که کتاب

شریف ترکفته اند که بدین چیزها نگاه باید داشت که درین

کتاب شرح داده الله بفانکه هیچ مرد و زنی را ازین

چاره نیست تا مقصود بتناسل و توالد پیوسته ماند

علی الخصوص خداوند روی زمین پادشاه جهان شرق

وغرب خلد الله ملکه را درین معنی راغبست هرچند

بعلم وفهم وبصر ونظر از همه عالم بیشتر وقوت

ترکیب وصحبت مزاج واعتدال در اطباع وشجاعت

وشهامت وشناختن اسباب لذت ازین تالیف

مستغنیست اما امتثال فرمان او را آنچه در

وسع وامکان گنجد به نیکی کرده شود انشاء الله

تعالی در دلایل مزاجها در باب مجامعت

غذاهای که وقت مجامعت را شاید در دوا و

داروهای مفرد که قوت مجامعت زیاده کند

در مطبخهای که قوت مجامعت زیاده کند در غذای

که در قضیب کند یا سخت شود در جماعی که درد ...

٤٨

در وصف راست نیاید بستاند نه شیر دو درم
روغن زنبق و دو درم روغن رازقی بگذارد
و نیم درم مشک تبتی سوده در وی حل کند
و بوقت حاجت قدری بر ذکر و عانه
طلا کند لذت تمام دهد و نافع باشد
بستاند فلفل سیاه و حید بد استر واکسترد
از هر یک نیم درهم مشک دانگی و جمله خورد بکوبد
و با روغن زنبق و یاسمین بجوشاند و بر عانه طلا
کند بسیار نافع باشد بستاند دو
دانگ زهرهٔ کرک و نیم دانگ مشک سوده و بروغن
یاسمین حل کنند و بر قضیب طلا کنند نافع باشد
و اگر کسی را قضیب نه بزرگ شود و نه
کوچک و اگر بدست مالد مایل باندام خفته باشد آن نوعی
از افلاج باشد و علاج وی آنست که روغن قسط و روغن
یاسمین و روغن ناردین در هم غن رازقی و عاقرقرحا

وسنبل رومی باهم حل کنند ونیم گرم بر قضیب وخایه

طلا کنند که سستی برد وسخت شود وپشت طرح

سندی وفرفیون وفلفل سیاه از هر یکی

یکدرم خورد بسایند وبا روغن یاسمین طلا

کنند که بسیار نافع باشد واگر قضیب را سستی

از تری باشد سه درم تخم انجیره با سه سیر مرهم کنند وطلا

کنند تا بقرار باز آید وعلامت تری آن باشد که همه

اوقات که قضیب پژمرده باشد مگر وقتی که گرم

باشد اندک ستبری در وی پدید آید اما سخت نباشد

بادام کوهی مقدار یکمن بستانند ونرم بکوبند

وروغن وی بگیرند واز آن روغن پنجاه درم با نصد

درم شراب انگوری کهنه ویکه وعد عاقرقرحا

ویکدرم قسط بحری ونیم درم دارچینی ونیم درم

فلفل سیاه ویکدرم سوینج ویکدرم بوره ارمنی

خورد کوفته درین روغن حل کنند وشراب با تش

نرم

ا ب ح د ذ ر ز س ش ص ط ع و ف ق ک ل ن و ه لا ی

گرداند تا سخت شود و دراز آید دیگر که در مباشرت
نیکو بود در عزبنجهای که در کف مالد تا قضیب
سخت شود در چیزهای که لذت مجامعت زیاده
کند در شانهای که مجامعت را بیفزاید در شکل
مجامعت که چگونه باید کرد در چیزهای که قضیب
سخت و ستبر کند در چیزهای که فرج تنگ و با لذت
کند در نشانهایی که زن بار گیرد یا نگیرد بدانکه کسانی
که در کار مباشرت حریص باشند و قوی و مردانه باشند
رنگ ایشان سبز بود و به سرخی گراید و گوشتهای
رگهای ایشان فراخ و بدو سینه بحد اعتدال
و موی ایشان درشت بود و اما کسانی که درین کار سست باشند
مزاج ایشان گرم و خشک بود چون سیاهان حبشی و سرخان
روم و سقلاب اما سرخان روم حریص باشند و لیکن قوت
ایشان زیاده نباشد و کسانی که اندام و مفاصل خورد دارند
و چشمهای سیاه درین کار سست باشند و کسانی که زرد

وشکم

بزرگی ایشانرا قوت زیاده نباشد وکسی را که براندام
موی نباشد واگر باشد نرم باشد و پراکنده اگر درمیان شرط
افراط کنند ایشانرا مرگ مفاجات رسد

در شناختن جیب زنان وصفت ایشان بدانکه هرچه
ایزد تعالی آفرید از بدایع مکونات همه را طبع و عادت
داد و در بطن ایشان و از طبع ظاهر و در باطن پیدا کرد این
که هر اتصالی و اقترانی و تسدیس و تربیع و تثلیث
و مقابله چه ثمره رساند و بباطن ایشان چه ظاهر کرد اند ایزد
تعالی فرموده است هم چنین آدمیان را از مردان و از
زنان هر یکی در بطن طبع و عادتی داد ایشانرا و آن عادت
و طبع در جبلت و اعضای او بیرون کرد چنانکه خاتم الانبیا
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله فرمود جبلتها را تجربه
کردیم بعون الله وحسن توفیقه و بعد از تحریر تجربه چنین یافتم
در کتاب جالینوس که زن گرد روی پیوسته ابروی
نرم آواز گوشت بحد اعتدال باشد پر شهوت حریص باشد

و موضع معلوم او گرم و نرم باشد و با لذت و مرد را از مباشرت
او طپیدن دل خیزد و علاج آن هریسه باشد که در محل خود
شرح داده شود و دارچینی بخورد تا ضعف زایل شود اما زن دراز
بالای باریک آواز گشاده ابروی سفید پوست جعد
موی فراخ کام پیشانی خود دندان باریک لب دلیل کند که بر
شهوت حریص بود و موضع معلوم او گرم و تر باشد و زود
بسخن مرد فریفته شود و مرد را از مباشرت او زردی روی
خیزد و حرارت جگر و علت بواسیر ظاهر شود و چون او را نفس
شغل چاره نباشد علاج او حقنهایی که شرح داده آید بکار برد تا دفع
شود و چنین گوید ارسطاطالیس حکیم که زن کوی روی گشاده
ابروی فربه کوتاه قامت سرخ و سفید و نرم گوشت بزرگ سر کوتاه
موی بود دلیل کند که بر شهوت حریص باشد ولیکن پارسا باشد
و زود بکسی فریفته نشود و مرد را از مباشرت او ضعف خیزد
و علاج کباب بود که در خشت پخته بریان کنند و شربت
از طرزد اصفهانی و گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان

بچون رز نافع بود و افلاطون حکیم گوید که هر زنی که فراخ روی
و پهن بینی و مزروق اطاجبین و خورد دندان و بددل و ازرق
چشم و کوچک دهن و نار پستان و باریک میان و نرم
گوشت و خورد مفاصل بود دلیل کند که موضع او نرم بود و بر
شهوت حریص و از مجامعت سیری نداشته باشد و
مباشرت او موی اسفید کند و علت بواسیر و سودا آورد
و علاج کبک بخته و دارچینی جوارش و شربت لیمو باشد
و بدرتیس حکیم گوید که هر زن که تنگ چشم و کشاده ابروی
و سیاه چشم و ملیح و بالا بحد اعتدال باشد دلیل کند که یار
و دوستدار بود و مرد را از مباشرت او زیان نباشد دیگر
جبلت زن کوتاه قامت محمد زکریا گوید که زن کوتاه بالای سیاه
چشم سیاه چرده و سیاه موی باریک لب بزرگ ابروی
خورد پستان گرد روی ملیح و سبک روی باشد و بیشتر کنیزکان
بدین صفت باشند دلیل کند که موضع معلوم ایشان گرم و نرم
باشد و از صحبت ایشان هیچ مضرت نرسد دیگر زنی که سرخ

سفید و پیوسته ابرو باشد و سیاه چشم و مشکون
موی و باریک لب و بزرگ ذقن بلند بالا و کوچک
پستان و فراخ سینه و بیشتر رو میان هدین صفت
باشند دلیل کند که موضع ایشان گرم و خشک باشد
و با لذت و پر شهوت و حیض باشند اما پارسا و
مستور و پاکیزه دامن باشند و صحبت ایشان زیان ندارد
و جالینوس حکیم گوید که هر زنی که بغایت فربه و گرد روی و تمام
بالا و باریک لب سیاه چشم و کوچک دهان و فراخ سینه
و نرم اندام بود دلیل کند که موضع او گرم و خشک باشد و از مجا
معته او هیچکس سیری نبیند و گر هر زن که پر و لاغر و دراز بالا
باشد اگرچه خوب لقا بود و خوش چهره از صحبت او مرگ
مفاجات رسد و گر هر زن که سرخ چهره و سرخ موی بود مرد را از صحبت
او عرق النسا ظاهر شود و گر سطاطالیس حکیم گوید که هر زن که بالای او
بحد اعتدال باشد و دراز موی و خوش آواز و پهن روی و سیاه
چشم و کوچک دهن و پیوسته ابروی و نرم اندام و فصیح زبان

و فراخ پشت و باریک میان سرخ و سفید و خوب و کت
و خوش خرام و جوان و بزرگ سرد لیل کند موضع معلوم گرم
و نرم و باوراه باشد و از صحبت او مرد را منفعت رسد
و اگر ازین صفت که کرده شد بدست آید تا تواند بکار نباشد
اما آنچه قضیب را سست کند اول علت مثانه بود و از دویدن
بسیار و در حمام عرق بسیار کردن و شب بیدار بودن
و اب بسیار تاختن و قی و اسهال بسیار کردن و به پهلو
جماع کردن و بر پای ایستاده جماع کردن و اب بسیار
خوردن این جمله قضیب را سست کند و در منی نقصان آرد بدانکه
هر غذای که غلیظ بود و از ان باراتی و رطوبتی و نفخی تولد کند شایسته
تر است که تولد منی شود و قوت مجامعت دهد مثل قلیه که از
گوشت فربه نرو پیاز و دارچینی در وی انداز و اگر بچیزی قوی
حاجت افتد زنجبیل و شقاقل و دار فلفل و تدری با وی بار کند
تا مقصود زود حاصل شود در غذاهای که دران وقت شاید نان
میده فطیر و گوشت بخته با جوان مرغ با کبوتر بچه و ماهی تازه

و سرکه

گوسفند که بریان کنند و کبک جوان و بط فربه و گنجشک و تخم
مرغ و شیر تازه و کدو و شلغم پخته و نخود سفید و کندنا و گشنگک گندم
و پودینه پستان و عسل خام و روغن گاو و مغز چلغوزه و فستق و بادام و
جوز هندی و کنجد سفید و خرمای تر از ین ها همه منی را بیفزاید و
از نمک سقنقور و بیخ شیر و انجیر توده مجامعت بیفزاید و کوده
قوی کند   اندر دارو های مفرد که قوت مجامعت
زیاده کند مشک و زعفران و عنبر و افیون و حب فلفل و قسط شیرین
و شقاقل و عود هندی و لسان العصافیر و قرنفل و پوست ترنج
و حب صنوبر و خولنجان و دارچینی و هلیله و بلیله و طرزد این
دارو های که مجامعت را شاید   اندر طبخها و قلیها ئی که قوت
مجامعت دهد پیاز سفید و سپیر ریزه کند و در دیک سفالی کند
و در روغن گاو بریان کند و کبوتر بچه ریزه کرده با اندک آبی و یک
کف لوبیا و یک کف نخود سفید نیم کفته کوفته در وی افکند
و سر دیک بپوشد تا مهرا شود آنگاه یک درم دارچینی و نیم درم
خولنجان و قدری نمک سقنقور و زنجبیل در وی آمیخته آنگاه نان

میده فطیر در وی ترتیب کند و بخورد و مرق او بیاشامد قوتی
عظیم دهد منی بیفزاید گرده را سخت کند و حرارت غریزی زیاده
کند و تن را فربه کند و دل را قوت شود و نشاط انگیزد و رو
شنی چشم بیفزاید   بستان چند عدد کبوتر بچه
فربه و با پیه بط بریان کند و قدری نخود نیم کوفته در وی
کند و به آتش نرم کند آنگاه یکدرم و نیم سقنقور خوش
کند و نان میده فطیر در وی ترتیب کند و اگر ترشی خواهد
باب برنج خوش کند و شکر در چاشنی وی کند و بخورد
که منی بیفزاید و گرده را قوت دهد چنانکه اگر خواهد که ده نوبت
مباشرت کند در تن هیچ فتور پدید نیاید و بر شهوت حریص
گرد و گوشت فربه بستانند و پیاز سفید و باید که پیاز دو برابر
گوشت باشد در دیگ سنگی کند و بقدر احتیاج آب در وی کند
تا بپزد آنگاه یکدرم دارچینی و نیم درم خولنجان خورد باید کرد در وی
کند و بخورد که مزاج را گرم و نرم کند و گرده قوت دهد
بگیرد گوشت مجح کرده و سک کند و خشک خشت پخته بر آتش اندازد

تا سرخ شود انگاه گوشت بروی افکند و بخورد و بعد از شش ساعت
شروع در مباشرت کند و گونه روی سرخ کند

ساز دیگر

بط و مرغ جوان بکشد و پیه در شکم وی نهد و مقدار سی درم
جوز هندی تازه خورد کوفته در شکم اندازد و ده سیر طرزد و دو
سیر خشخاش تازه و یکدرم زعفران جمله کوفته در دیگ سنگی کند
و مرغ را بران پاو بپزد تا پخته شود و بخورد که گرده را گرم گرداند و
منی بیفزاید و نشاط دل آورد و هیچ نقصان ندارد خاصه زنانرا
که اندام ایشان گرم و نرم گرداند و روی سرخ کند و باد قولنج بشکند
و عرق النسا و ذات الطب را زایل کند

که منی بیفزاید

و ذکر سخت کند بستاند گندم سفید مقدار دو من و مقشر سازد و
گوشت [illegible] به [illegible] در دیگ کند و بقدر احتیاج آب در وی ریزد
تا پخته شود پس بگیرد و چندان شیر تازه و پنج سیر مغز بادام کو
فته و پنج سیر پیه بط در وی بجوشاند پس هریسه بکفچه زند و آن
شیر در وی ریزد تا وقتی که تمام کند پس یکدرم دارچینی و نیم درم
خولنجان خرد سوده در وی افشاند و بقدر احتیاج روغن جوشانده

دروی کند و بامداد بخورد که قوت تمام دهد و منی بیفزاید و دفع

دل آورد و اعضای رئیسه را قوه دهد و مثانه را گرم کند و روی را سرخ

کند و سودا و صفرا بنشاند و در شهوت قوت تمام شود و در خوردن

آن هیچ مضرتی نباشد — بگیرد دو رطل عسل مصفی

دو رطل پیاز سفید و هر دو با یکدیگر بقوام آورده بآتش نرم کند آنگاه

نیم رطل شکر و دیگر تا سرد شود و دو درم زعفران سوده در وی کند و کفچه زند تا یک

شود و در ظرف کند و هر بامداد سی و درم بخورد که منی بخورد که منی بیفزاید

و مجامعت را قوه دهد و بسیار نافع باشد — بگیرد مغز

سفید مقشر کرده ده سیر و خوب بکوبد و در کتان کند و ده سیر شیر

گاو و یک من شیر تازه و شکر و طبرزد بقدر حاجت چندانکه شیرین شود

بآتش نرم بپزد و کفچه زند تا بقوام آید و حاضر باشد که نسوزاند که قو

تش ببرد و بعد از آنکه سرد شود پیش از طعام ده درم بخورد

و بعد از طعام ده درم که منی بیفزاید بگیرد جوز شیرین آنقدر که خواهد و پوست

از وی برآشد و ریزه کند و در سبوی نو کند و در تنور آتش نهد

باید که تنور بسیار گرم نباشد و یکشب بگذارد و روز دیگر عسل بقدر

حاجت

مضر بسیار

بیان

ع

حاجت و بیان کند ور بحییل و قرنفل و جوز و خولنجان و دار چینی
از هر یک یکدرم و سه درم مونیج و نیم درم زعفران و نیم درم
عنبر اشهب در جوش آخر در میان عسل اندازد تا به یکدگر بقوام آید
و بعد از ان فرو گیرد تا سرد شود و هر روز سی درم بخورد که کرده
را گرم کند و منی بیغزاید بجامعت راستومند بود و هیچ مضرت
نرساند در شرابها که قوة مجامعت افزاید و آن شراب
انگوری سرخ چه شایسته بود و شراب زرد که اندک بسرخی گراید
زانچه اندک تر آتش بیشتر بود و تنک بود و شرابهای شیرین چون
سپیدان و مثلث این همه شایسته بود و شراب درین
چون تنک بود در طعام و چون تنک باعتدال بود طعام خوش
آید و چون از حد بگذرد طعام را زیان کند و چون اندک خورد طعام
را هضم کند ~~و کند~~ دل را تازه دارد و مرد را طرب افزاید و روشنی
چشم بیفزاید و در بیماری دل و عرق النسا و سرسام و ذات
الجنب نفع کند و چون بسیار خورد عقل را زایل کرداند و
زبان گران کند و باد و علت پی اسر و خفقان و درد پهلو و

تن را فربه کند و دل را

در شکم آورد و چون بحد اعتدال جوزد و خون را صاف کند و منی
بیفزاید اما شرابی که ورد و مضرت نرساند بستاند شراب
انگور لعل فام سه من و عسل صافی یکمن و هر دو بجسان کند
و زنجبیل و دارچینی و جوز از هر یک یکورد و زعفران
دو مثقال در میان شراب و عسل اندازد و می جوشاند
تا کف بگیرد آنگاه از آتش فرو گیرد تا سرد شود پس نیم
درم مشک خالص و نیم درم عنبر اشهب و نیم درم
عود هندی و سه درم زعفران خورد بکوبد و در آن
حل کند و هر روز از آن قدری بخورد که بسیار نافع
باشد و معده را قوت دهد و اگر جنابت مجامعت بسیار
کند نقصان نیابد و بسیار نافع باشد بگیرد از فلفل
و زنجبیل از هر یک هشت درم و مصطکی و سنبل از هر یک
دو درم و بروغن بجسان حل کند و دیگر داروها خرد
کوفته و هم سنگ شکر سفید و بوزن هم عسل صافی
کرده معجون کند و شربتی دو درم و محرور را مزاج را
یکدرم

یکدرم کفایت بود   بستاند موحب الصنوبر
ومغز جوز هندی تازه از هر یک سی درم وخولنجان
شش درم وتدری سرخ وسفید وشقاقل ودوال مشک
از هر یکی چار درم جمله کوفته وبیخته وبوزن داروها
عسل صافی کرده معجون کند وشربتی دو درم بخورد که
نافع باشد بستاند تخم جوز هندی ومغز جلغوزه
وحب الطفل وبهمن سرخ وسفید از هر یک ده درم
وفلفل سیاه واسفندان سفید وانکشت خوش
از هر یک پنج درم جمله کوفته وبروغن جوز هندی وبروغن
حب الخضرا بمالد تا چرب شود پس بدو وزن عسل
صافی کرده معجون کند ودر وقت حاجت قدری ازان
بخورد نافع باشد   بگیرد سنبل طیب وقرنفل
وزنجبیل وجوز ودارجینی از هر یک پنج درم وکنجد
سفید کرده شصت درم وجمله را خورد کوفته
بوزن داروها عسل صافی معجون کند ودر ظرف چینی کند

و بیست روز بگذارد و بعد ازان در وقت حاجت
ده درم بخورد که نافع باشد   بستانند هلیله
کابلی و هلیله زابلی و آمله مقشر و بلیله سیاه و دار فلفل
و زنجبیل از هر یک ده درم و کنجد سفید پوست درم
و تودری سرخ و سفید و قدری حب الفلفل و سنی درم
بهمن سرخ و سفید جمله کوفته و بیخته بدو وزن عسل
صافی کرده معجون کنند و بوقت حاجت قدری ازان
بخورد که نافع باشد   در غرضهای که در ذکر مالند
تا لخت شود و مجامعت را قوت دهد خاصه کسانی که
از داروهای گرم احتراز کنند بستانند پیاز نرگس
و مویزج و عاقرقرحا از هر یک جزوی و خورد کنند
و بزهرهٔ گاو بیامیزد و بر ذکر طلا کنند که ذکر را سخت
کند و کرده قوت دهد چنانک اگر خواهد که غروشنید
چند نوبت با آب سرد بشوید اگر این طلا زنان بر
فرج کنند چندان لذت برایشان بمالد شود که

در

نرم بجوشاند چندانکه شراب بجوش آید آب برود

وروغن خالص بماند ونیم درهم روغن بلسان خالص

وچند بیدستر در آن حل کند وبوقت حاجت

اندکی از آن نیم گرم بر قضیب وعانه وچنین نیز طلا

کند وازین طلا رنج نرسد وشهوت بغایت غالب

گردد باید که بعد از حاصل مقصود چند نوبت قضیب را

باب سرد بشوید تا زیان نرسید   دربیان

حبها که در دهان گیرند تا قضیب سخت شود وتا در دهان

باشد قضیب قایم باشد وچون بیرون آورد فرو نشیند

بگیرد علک رومی یکدرم ومشک خالص دانگی ونیم قرنفل

دانگی ونیم جمله بکوبد وباعسل وزنجبیل پرورده بسرشد

وحبها سازد هر یک مقدار نخودی ووقت حاجت بر دهان

گیرد که قوت عظیم دهد ومضرت نرسد بگیرد دو درم عنزه

کوزنی وبر آتش بریان کند چنانکه خشک شود وبسنگ

صلایه کند وبعد از آن مشک خالص دانگی وعنبر اشهب

یکدرهم در روغن رازقی حل کند و دارو با درمان بسرشد
و حبها سازد و بوقت حاجت در دهان کیرد تا عجایب بیند
در بیان ازار بند کمرکه بجامعت را قوت
دهد بدانکه از ابریشیم زرد زعفرانی بسیار نافع است
وشایسته بود و کرده را کرم کرداند و منی را بیفزاید وازار بند
از ابریشیم سبز بغایت نیکو بود و اکر از موی قاقم کمری
سازند و در میان بندد در زمستان بسیار نیکو بود
ساردایم نرم روی پاکیزه ازان دو کمر بدوزد
بمقدار چهار انکشت بهنی و در میان آن موی کرکس پر کند
و بر میان بندد که بسیار نافع و بسندیده است
در پوشش تابستان بدانکه در تابستان هیچ بهتر از کتان
نیست و کتان رومی بهتر باشد بجهت آنکه باریک است
بر حسب دانش عوام ولیکن خاصیتی که کردرا و هست که
زود کرم کردد و زود سرد شود از غایت لطافت که دروست
دکر آنکه مشام بسته دارد تا عرق بافراط بیرون نیاید
وهر ازین

50

وحرارت عزیزی مغز سر نکند بدین سبب کتان در مجامعت
بهتر بود در بیان عرنجهای که در کف پای مالد و میان انگشتان
پای که قضیب سخت شود بگیرد کنجشک بچه که هنوز موی بیرون
نیاورده باشد و بر در خانهٔ زنبور ابلق بیاویزد و خانهٔ
زنبور برهم زنند تا کنجشک بچه را بگزند بسیار و در حال آن
بکشند و در روغن یاسمین بجوشانند تا پخته شود پس
فرو گیرد و کنجشک بیرون آورند و یکدرم فرفیون سوده
دران روغن حل کنند و بوقت حاجت قدری ازان در کف
پای مالد در حال قضیب سخت شود و خاصیت تمام دهد
بگیرد مورچهٔ بزرگ صد عدد و در میان روغن نرگس
اندازد و مقدار پنج درم روغن بلسان دروی کنند در
تابستان که آفتاب در سرطان تا اسد باشد در آفتاب نهد
تا بیست روز بگذارد در محلی که باد بروی نوزد پس بوقت
حاجت پر مرغی بر آن روغن آلوده کنند و بر کف پای مالد
که مقصود کلی حاصل شود خایهٔ گوره خر که در فصل

بهار کشته شود بر در خانهٔ زنبور ابلق بیا ویزد و خانهٔ زنبور
در هم زند تا نیش برانند و بعد از آن در روغن یاسمین بجوشاند
و در وقت حاجت در میان انکشتان مالد و کف پای
بران چرب کند که بسیار نافع باشد در لذت مجامعت
اکر کسی خواهد که مجامعت را لذتی باشد بکیرد دارچینی
و خورد بخاید و در وقت مجامعت بر هم مذاق در قضیب
مالد لذت تمام یابد اکر در عادهٔ اغلام این عمل کند آنچنان
لذتی یابد که بصفت در نیاید اما شرعی نیست احتراز باید
کرد بکیرد دارچینی و عاقرقرحا و مویزج کبابهٔ از هر یک
یکدرم و مشک خالص دانکی و جمله خورد بکوبد و با عسل و نخیل
معجون کند و در وقت حاجت قدری بکار برد لذتی تمام
یابد در خاصیت این بدانکه این کتاب
در خانهٔ یزدجرد شهریار بود و پیوسته از این دارو ها
بکار داشتی و با هر کس که آن مقارن بودی از هوس وی
در زحمت بودی و از یزدجرد شکایت می نمودند

یزد

وبزدجرد این وا و بال دید بس بفرمود تا این نسخه
را بسوختند اما وزیر یزدجرد این کتاب را در دیده
نوشته بود و در ایام ملک فارس بتقریبی این بگفت
ملک را بسیار خوش آمد بعد از آن وزیر را بخشش
تمام کرد و خلعت و شفقت فرمود و گفت تا چند نسخهٔ
ازین نوشته در خانهٔ خود نگاه میداشت مگر او را اختری
بود بغایت خواننده و کتب خوان مگر روزی
در میان کتب خانهٔ پدر این نسخه بدید بس اندیشه
و داعیه در خاطری مستولی شد خواست تا امتحان
کند و اعتماد بر هیچکس نداشت و طاقتش نماند
بس بحکم ضرورت ظرفیک گز ادیم بدوخت و آنرا از
پر کرکس پر کرد و در شب در حجرهٔ خود رفت و شمعی
بنهاد و این داروها بر طویله مالید و بتدریج در فرج خود
اندراج میکرد و دخول و خروج ساکن از آن استعمال
میکرد و آنچنان لذتی بیافت که عقل از وی زایل گشت

وانبسیاری لذت بیفتاد و بر زمین میکردید
ناگاه خود را بر شمع زد و از غایت لذت شمع را بینداخت
و آتش در درخت و خانه در گرفت و بسوخت پادشاه را
از حال دختر آگاهی دادند بیامد و طویله را سوخته
بدید دانست که آن از کجاست بس بفرمود تا دگر بار
این نسخه را بسوختند مگر الحی بن سلیمان هندی یاد
کرفته بود خواست تا بروزگار شمس المعالی در بارگاه
قربتی جوید هیچ به ازین نسخه شایسته آن حضرت
ندیده بر گرفت وپیش شمس المعالی برد و بوسیله آن
تقربی تمام یافت و از انجا بدر خدا با افتاد و مانحن فیه
مجلس اعلی خدایگان عالم خلد الله ملکه گردید و در بیت
جز در خدا به چنین شاید کبابه و دارچینی
از هر یک دو دانگ خورد بسایند و بعسل و زنجبیل
بر وردده معجون کنند و دران وقت باب دهن تر کنند
و در قضیب مالند آنگاه دران مهم شروع کنند لذتی عظیم

موبزنج وعاقرقرحا از هر یک یک درم با عسل صافی

بیامیزد و در قضیب مالد پیش از مجامعت که لذتی تمام

بیابد چنانکه مفعول بیهوش شود   در بیان

شافهاکه قوت مجامعت دهد بدانکه بعضی باشند که از

خوردن داروهای گرم اعضای رسیده ایشانرا زیان

رسد پس بران سبب بمعالجه دگر احتیاج افتاد

بستاند بعنت بربری نیم درم وخورد و باید و با عسل

و زنجبیل معجون کند و شافها بساز د بمسابت استخوان

خرما و بروغن یا سمین چرب کند و بوقت حاجت

برگیرد بسیار نافع باشد   دیگر قسط رب و دبار یک

نیم درم و رفت رومی یکمثقال وسمع نفره یکدرم و این جمله

بروغن یا سمین بسرشد و شافها سازد که استعمال آن

بسیار مفید است قدری و بروغن زنبق سر سوسمار

مغز بلیلبه دانه و عاقرقرحا از هر یک جزوی بساید

وبروغن رازقی بسرشد وشافها بسازد وبوقت

حاجت استعمال کند نافع بود بکر بیه شیر

دسه سقنقور را زهر یک جزوی وباروغن رازقی بسایید

وشافها بسازد ودر وقت حاجت استعمال کند مفید است

بستاند سر بخته بریان وده عدد خایه برّه وقدری

دنبهٔ تازه ویک کف نخود یک کف لوبیا ویکسیر گندم پوست

کنده ویک کف تخم شلغم ویک کف تخم هلیون وجمله در دیگ

کند وبقدر حاجت آب در وی کند وآتش کند تا پخته

شود ومیل کند که بسیار نافع باشد در بیان اشکال

مجامعت که چگونه باید کردید بدانکه شرعی آنست که یکدیگر ببیند

زن خفته ورانها از یکدیگر گشاده دخل سازد اما طریق

دیگر آنست که زن بشت باز داده وپایها فرو گذاشته

ومرد نشیند رانها وی بر روی ران نهاده وسر دستها

در بس سر او فوق کرده دخول کند وبسرعت نکند که

اکر بسرعت

اگر بسرعت کند زیان بیند   افلاطون حکیم گفته است
که علیکم بسر اسعد فانها في الزوج بزید اما طریق حکما آنست که
مفعول شب جامه در گردن انداز چنانکه پا و سر زن
بیکدیگر نزدیک شود و همچون کوهی شود و مرد نشیند و را
نهای زن بر خود کشیده و بدست گرفته بدخول مشغول شود
آنچه نا محمود است ا   آنچه نا محمود است ا آنست که
جماع برپای کند احتراز باید کرد که عصب بر سست
کند و طبید ن دل آورد و عرق النسا تولد کند
و درد گردن پدید آید و در گرما به جماع نباید کرد که
زیان کلی و مضرت بی نهایت دارد و بعضی جهال گویند
ما کردیم و زیان نداشت و ندانند که در وقت
پیری پدید آید و رنجها تولد کند که علاجش نباشد
اگر مرد خفته باشد و زن بر بالای خود
خاباند که آب زن بروی فرود آید و این فعل مردم
نیست میکنند و ازین فعل زیان کلی رسد البته احتراز

باید کرد که درد مثانه پیدا شود و دگر رنجها پدید آید و منی
در قضیب باز ماند و اماس کند جماع بر پهلو کردن
زیان عظیم دارد و کرده را ضعیف کند خاصه کسی را که
سینه و پهلویش از گوشت خالی باشد و ضعیف ترکیب
نشاید که این عمل کند در بیان چیزهایی که
قضیب را بزرگ کند اول بباید دانست که قضیب عضوی
عصبی است و بمجامعت کردن بسیار و مالیدن بزرگ
شود اما محمد ذکریا گوید که بیارد خراطین و پاک کند و خشک
سازد و خرد باید و بگرمابه رود و ذکر را باب گرم بشوید
و بمالد چندانکه سرخ شود آنگه خراطین با روغن شیر بپزد
بجوشاند و بر ذکر طلا کند و سه روز بدین ترتیب عمل کند
که قضیب بزرگ و ستبر شود بستانند لسان
العصافیر کوفته و در شیر آغازد در قضیب مالد که سیر و
سخت شود بستانند نیشکر و ازانکه کازدان بکار دارند
و باندازه قضیب پاره پاره و یکدانه مشک خالص بدان

نیشکر

نیت کری بمالد بس قضیب باب کرم بمالد چنانکه سرخ
شود انکه قضیب را در پیش کیرد بند از بامداد تا نماز
دکر که بزرک شود   در بیان چیزهایی که فرج تنک
کند و کرم و نرم دارد بستانند عاقر قرحا و عصاره
لحیه التیس و از هر یک ده درم و جمله نیم کوفته در نیمن
شراب انکوری خالص بجوشانند و صاف کند و زن
بروی نشیند و مازوی سبز یا سفید و پوست انار
شرین از هر یک جزوی خورد بکوبد و در شراب بسرشد
و قدری پشم بخود بردارد که بغایت شایسته شود
بستانند زهرهٔ خرس و با روغن راز قی حل کند
و بخود بردارد که بسیار نافع است   بکیرد معور دانه
معصفر و سعد و برک سوسن از هر یک جزوی
و جمله در اب بجوشاند و زن بروی نشیند بغایت
باشد   و آنچه زن آبستن نشود بکیرد زهرهٔ کرک یک
مثقال و در روغن ناردین حل کند و پارهٔ پشم

بان آلوده کند وزن بخود بر گیرد که بار نگیرد بستاند ده

دانه پیر زد و مقدار ده درم حل کند و با روغن گاو و موم

پاک حل کند و بکار برد که بسیار نافع شود

اگر مردی در مجامعت سست باشد بگیرد تخم مورد و دانه

فلفل از هر یکی نیم درم و یا سه درم انگبین معجون کند

و هر روز سه درم بخورد که بسیار نیکو شود و اگر کسی را

فرزند نشود یکدرم سرگین مار با شکر سفید بیامیزد و سه

روز بخورد که فرزند شود و درین سه روز نه زن و نه مرد

ترشی بخورد که فرزند شود و اگر خواهد که فرزند نباشد

درم سنگ سقمونیا شافه کند و زن بخود بردارد

آبستن نشود   اگر زنی شیر اسب با چار عدد

عدد مازو و پاره سرمه بهم بیامیزد و بخود برگیرد

عمان دختر باشد و هر ماهی تازه با پیاز خام بخورد

آب پشتش بیفزاید و هر زن که بر کمیز گرگ کمیز

هرگز آبستن نشود و هر زنی که زهره گاو و یا گشنیز

بستانند

ستانند

وبکوبد بر کیرد سردی از زهار ببرد و بجامعت نیکو بود و اگر فرفیون

با روغن یاسمین بجوشاند و بر قضیب طلا کند سخت کردد

ولذت تمام دهد و اگر تخم کرفس با انگبین بیامیزد و بر

قضیب مالد سخت شود و اگر عاقر قرحا بکوبد و باب دهن ترکند

و بر ذکر مالد لذت دهد و زن بوی مشتاق بود

و هر که یکمثقال تخم کبک با دوازده تخم مرغ بخورد کرده وی

قوی گردد و شهوة بیفزاید جالینوس گوید که کسی را که شهوت

مرده باشد این عمل کند زنده گردد محمد زکریا گوید که هر کس را قضیب سست

شود و بر شهوت قادر نباشد یکدرم تخم ترب با روغن تازه

بجوشاند و بر قضیب مالد سستی ببرد و اگر صمغ عربی با آب بجوشاند

و در کف پای مالد خشکی ببرد و هر که گشنیز تازه بهره

برکوبی بر قضیب مالد سستی ببرد و هر که روغن سوسن و افیون

و فلفل و بوره و سپندان معجون کند و فواطی از ان بر قضیب مالد

و شکم خویش و آن زن بر هم نهد قوت تمام پیدا شود و اگر کبوتر

خمسی

سفید با روغن پنیرین بجوشاند و بر قضیب مالد بزرگ شود و اگر وطی

نتواند کرد آبش کم باشد شیر تازه گرم کند و با انگبین بخورد آبش بیفزاید

و مقصودش حاصل شود هر که سداب اندر سایه خشک کند و بکوبد

با روغن یاسمین بر قضیب طلا کند سخت گردد و هر که مغز بیرهد با غالیه

بیامیزد و بکسی دهد دوستی بیفزاید و بیفزاید و اگر سقمونیا بساید و بر

قضیب مالد و وطی کند زن همان دم بار گیرد و هر که را آب از زنان

رود و بستاند یکی تخم تانخواه و یکی جوز و یکی رشید و یکی تخم

کرفس و یک درم مصطکی و نیم درم قرنفل و دو درم عاقرقرحا و یک درم

سیسالیوس و نیم درم عود خام این جمله کوفته باشد زنق اجزا افاینده اضعاف

کند و معجون کند و هر روز سه درم بخورد معده را قوی سازد و بلغم

ببرد و مرد آب اندر زنان باز دارد و بوی دهان خوش کند شکم نرم کند و باد

ها باز دارد و گرده را قوی سازد و زهار گرم کند و ریگ مثانه پاک کند

و بواسیر ببرد و درد معده بنشاند و بادهای مختلف ببرد و شهوت

بیفزاید و جگر قوی کند و لشتماوس بقراط حکیم گوید عجب دارم از کسی

او درد سا

نوع دیگر

بیاورد دو زرده تخم مرغ و به نمک سقنقور خوش کند وانگاه گوشت بره فربه نیمن
بساطور خورد کند

خورد کند و بروغن گوسفند بریان کند وآنگاه زردها تخم مرغ در وی

افکند و بخورد که بسیار نیکو بود و قوت مجامعت بفزاید

بیارد گوشت بره فربه نیمن و پیاز سفید یک من و گوشت

بروغن گوشت بریان کند بعد از ان یک درم دارچینی و نیم درم

قرنفل و نیم مشک بسایند و باید که چون دیگ پخته شود به نمک

سقنقور خوش کند و این داروها در وی افکنند و بخورد که قوت

مجامعت کند هیچ زحمت بوی نرسد بیارد فرفیون نیم درم و

عاقرقرحا و یک دانگ و نیم مشک خورد کرفته با روغن طلا کند و زهار

بنرمان مالا بد هرچند که خواهد جماع کند ملول نشود بیارد بجوز سفید پوست

از وی باز کند و بکوبد آن قدر که خواهد و شکر طبرزد در وی افکند اندقدر که

شیرین شود گنج کند تا پخته شود وآنگاه کند که نیم روز که قوتش برود

و هر روز پیش از طعام ده درم بخورد و بعد از طعام نیز شاید که بسیار

نافع است الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله

محمد واله اجمعین بدانکه هیچ چیز نیست که دروی منفعتی نیست
و هیچ وجودی نیست که خاصی فیتی ندارد چنانکه شاعر گوید

هران نقشی که بر صحرا نهادیم	تو زیبا بین که ما زیبا نهادیم

و چون معظم مصنف کتاب اقل عباد الله خواست تا منفعت
از مخلوقات آنچه داشته و از کتب حکما و معتقدات خوانده بطرز چی
مختصر یاد کرده شد تا مطالعه نماید از ان منفعتی بیابد و کمینه را بدعای خیر یاد
کنند والله الموفق والمعین والحمد لله کثیرا	اکر موی سر مرد
بسوزانند و خاکسترش به پهلوی زن آبستن طلا کنند زادن
بروی آسان شود واکر در زیر دامن او دود کنند همین خاصیت
دهد واکر خاکستر او با سرکه انکوری بر جراحت طلا کنند به شود اکر
استخوان مرد و استخوان هدهد برپای دندان نهند درد برطرف
شود واکر در زیر سر خفته نهند تا بر ندارند بیدار نشود واکر ناخن
ببرند و خشک کنند و بسایند و شربتی بهر کس که دهد عاشق او شود
اکر دندان برپاهای زبان نهند و با انکشت خود خطی در کرد خود بر
زمین بکشند کزندکان و سباع و پری کزند نرسانند واکر

سالی یکبار ازین دارد با بسازد بخورد و آن دران سال بیمار شود
و اگر ده کنجزک آیند مراد همه برآورد بغایت معتدلست اندر بیان
جماعی که در دهان کیر اند و مجامعت را قوت دهد بگیرد مصطکی
درم و مشک تبتی خالص نیم درم و بکوبد و صلایه کند و قدری
خسل پرورده بغساند و شیره اش برون کند و به آن شیره معجون سازد
و ازان حب ها بسازد هر یک مقدار نخودی بوقت حاجت یکی ازان
در دهان کیرد که بسیار نافع است و قوت دل بیفزاید افحه الفصل
دو دانک و عنبر اشهب دانکی بسایند و با شراب نو معجون کند و
حب ها بسازد و در دهان کیرد و آبش فرو برد که در مجامعت چنان باشد
که اگر آب بجنبین رسیده باشد قضیب از مجامعت فرو نشاند
تا مجروح نکند و این مجربست بگیرد خایه سقنقور و مشک تبتی خالص نیم
درم صلایه کند و گوشت و پوست از خصیه ببرد و با انگبین معجون کند
و حب ها سازد و بوقت حاجت بدهان کیرد که فایده کلی بینند
اندر بیان چیزها که فرج زنان تنگ کند گرم و با لذت کند بگیرد عاقر
زهاد عصاره الحیه و مورد بیخ درم بجوشانند و در آب انداز دو زن
الیلس

جماعی در دهان کیرد

ساده

بگیرد زهره فرس و با روغن با… نشیند که بغایت نیکو بود

سمین و مشک بیامیزد و بخورد بر گیرد که بسیار نیک و با لذت باشد

اندر معنی چند که صاحب کتاب آورده است و

تجربه نموده اگر کسی تخم مرغ را زرده بگیرد و با تخم ترب بجوشاند و آکنده را

قوت دهد و از مجامعت تخم را آن قدر قوتست که اگر منی در پشت

مرد نباشد خون بیرون آورد هر که شیر با روغن بخوشاند و بر قضیب

مالد بسیتی بیرد و سخت کرده و اگر گوگرد زرد با بلیله بکوبد و در انگبین بیامیزد

سخت کرده و بزرگ شود اگر خواهد که قضیب زود بر خیزد قدری

انگوزه با انگبین بیامیزد و پیش از مجامعت یکمثقال بخورد قضیب

برخیزد و بغایت سخت شود . اندر بیان آنکه ضعیف یاد در

مجامعت یاری کند بگیرد گوشت و بیاردد بخود

فلفل و زنجبیل در وی کند و با نان میده فطیر میل کند که بغایت نافع بود

دگر تخم پیاز بریان کند و با شکر سرخ بخورد که بسیار نیکو بود و

اگر روغن نرگس بر قضیب مالد سخت شود و اگر انجیر بخوشاند و آب

بخورد کرده قوی کند و آواز نکشاید هر کس شب هر شب یکمثقال تخم

فواید

گوگرد

…

لذت بادو وازده تخم مرغ بجوذ کرده قوی کند و آب پشت بیفزاید و
اگر فاخته با روغن جوز بریان کند و دار فلفل شود و بروی افت ندو
دیگر زرد با ورانبشاند و شهوت را بیفزاید و اگر ماهی تازه با روغن
جوز بریان کند و سه روز بخورد آب پشت بیفزاید کسی که درهم
ازین معنی جمله شیرینها و مغزهای خاصه مغز جوز و جلغوزه و جوز هندی و فندق
و شقاقل بر دیده این جمله قوت شهوت زیاده کند هر که بخورد و پا
فلانکشت در آب بگذارد لبس بر گیرد و بروغن چرب کند و بخورد
زاغ بود و کبوتر بچه شهوت بیفزاید و اگر قضیب را بمغز گنجشک چرب
کند بغایت سخت شود و جماع بسیار تواند کرد و اگر شیر گاو و گوسفند
بزیر قضیب مالد سخت شود و قوی گردد و اگر زهره زاغ سیاه در
قضیب مالد سخت شود و بزرگ گرداند اگر زهره بره با شیر بریان بر
و بر قضیب مالد سخت و بزرگ کرد و اگر کسی روغن سوسن بگیرد
و فرفیون و دار فلفل و سپندان و قرطم و مشک جمله خورد بسایند
و بر قضیب مالد با هر که مجامعت کند لذت بیند و هر که جمله بیضه‌ها
ی مرغان خاصه ماکیان و زاغ و گنجشک و بط و کبوتر و قضیب مالد تا بزرگ

مجامعت کند بی اونت کشید یک رطل عسل صافی آب برسید
ودیگر آتش نرم می پزد بس دو درم زعفران سوده دروی افکند و
کفچه بزند تا یکسان شود آنگاه در ظرف کند و هر روز سی درم بخورد
بیفزاید بکبر و کذر چند انکه خواهد و پوست از وی بتراشد و ریزه
ریزه کند و در سبوی کند و در شور نهد که بسیار گرم نباشد
و یکشب بگذارند روز دیگر دو من عسل صافی و قاقله و زنجبیل و جوزبوا
و قرنفل و دارچینی و خولنجان از هر یک یکدرم بکوبد و بعد از آن
عسل در دیگ کند و قدری گلاب دروی کند و بقوام آورد
و بعد از آن از آتش فرو گیرد و داروهای کوفته دروی کند و در
ظرف کند یکهفته بگذارد و بعد از آن بنشستا هر روز بیست
درم بخورد که گرده را قوت دهد و منی بیفزاید و نشاط آورد
دیگر پیاز و لسان العصافیر دو درم در شیر تازه آغاز دقیقه
با آب گرم بمالد تا سرخ شود و لیب این دارو بر ذکر طلا کند که
سخت بزرگ شود   بیاورد زرده تخم مرغ و
نمک شقنقور خوش کند و آنگاه گوشت بره بر فربه بنمن به ساطور

کبوتر

هرکسی که خواهد و بر بازو بندد و انگشت عاشق او گردد و اگر سفید بکر را
در روغن زیتون بجوشاند و در قضیب مالد و اگر خون او را خشک
کند و بخورد بسایند و با شکر بیامیزند و در چشم کنند روشنی
بیفزاید و اگر جگر او را بریان کند و کسی که سرفه کهنه داشته باشد
بخورد شفا یابد و اگر سرگین او در زیر دامن زنی که دشوار زاید دود کنند
آسان بر آید

در خواص زاغ

اگر زهرهٔ زاغ با روغن بنفشه بر
ذکر مالد که حرکت از وی ساقط شده باشد بحرکت باز آید
و هر چند که خواهد مباشرت تواند کرد و اگر خون وی در موی مالند
موی سفید شود و اگر استخوان سینه زاغ در زیر سر کسی نهند که
خوابیده شود تا بر ندارند بیدار نشود و اگر خون کبوتر بچه با سفیده
تخم مرغ بیامیزاند و چند نوبت در چشم کنند روشنائی
چشم زیاده شود و اگر خواهد که کلنگ را بگیرد نخود زهره سرکه و باقلا در
یکی کند و چندان بپزاند که آب سرکه و زهره تمام باقلا در برد بعد
از آن در جایی که کلنگ باشد بریزند و چون بخورد ساعتی شود نتواند پرید
و ... بگیرد

در خواص لک لک

اگر گوشت

موی بر بان کند و زنی که حیض بسته باشد بخورد گشاده

شود و اگر خون بچه لک لک در حمام در بهق مالند بخ او ببرد و اگر بیه

او بر پیسه کهنه بمالند و بر بواسیر طلا کند بواسیر بر طرف شود

در خواص نیز اگر جگر نیز سرخ بر آتش دارند و آب

از ان بچکد با فلفل سوده در چشم کشند شب کوری را ببرد

و اگر موی نیز در خانه دود کنند حشرات بگریزند و اگر موی نیز با غالیه

بیامیزد و بسوزاند و خاکسترش با روغن گل بیامیزد و بر جایی چکاند

که خون آید باز ایستد و به شود و این عمل آزموده و مجربست

در خواص کلاغ سیاه اگر زهره کلاغ سیاه

بر بازوی راست بندد نزد همه کس جاه و حشمت

یابد و اگر در موی مالد سیاه شود و اگر خون کلاغ سیاه با زهره دیگ

در شراب کند و بخورد در همه دلیر شود و در میان مردم بلند

باشد در خواص کلاغ نیز اگر بچه کلاغ را بکشند و در

کوزه نو نهند و چهل روز در زیر سرگین کنند تا کرم بر آورد

آنگاه در ظرفی کنند و با روغن گردکان بجوشانند و آن روغن را با چند

خون دختر

زهره مرد در چشم کشند سفید کهن ببرد و اگر خون مرد بخورد کسی را دهد

عاشق او شود   و اگر کسی خون حجامت مرد

با خون دختر بیامیزد و در چشم کشد سفیده از چشم ببرد و پاک

کند و اگر قدری خون مرد با آب صاف بیامیزد و در آب

ریزد و هر چند ماهی که در آب باشند در سر آب آیند و آسان

توان گرفت و اگر مردی خود خون بخورد زنی دهد توان گرفت و اگر مردی

را او را رغبت مباشرت پیدا شود و اگر خون مرد چهل سال در ظرف

سفالین نگاه دارند و بعد از آن با طعام بخورد کسی دهد مهربان او شود

و اگر کسی کرم شکم مرد خشک کند و بساید و چند نوبت در چشم

کند سفیده ببرد و اگر منی مرد بر بهق مالند برطرف شود و اگر خون

مرد با صابون برامیزند و هر رنگی که در جامه ریخته باشند با آن بشویند

هر دو پاک شود و اگر منی مرد بر بواسیر مالند نافع باشد و اگر بول مرد

بر زمین ریزاند و اندک گلی از آنجا بردارد و بر زخم گزدم طلا کند

درد ساکن شود و اگر زنی بول مرد بستاند و با خاکستر چوب گز برامیزد

و بخورد آبستن نشود   در خواص زنان : اگر موی سر زن

کرم شکم

نب ربیع

بسوزاند و بر جراحت نهند خون باز دارد و اگر کسی را تب ربع آید موی سر زن بخون حیض تر کند و در زیر خود دود کند تب ببرد و اگر شیر زن با شراب برآمیزد و باز خورد ریگ مثانه ببرد و اگر انگبین بر آن داخل کنند بهتر باشد و بولش بگشاید و اگر شیر کودک باطرزد و شکر بیامیزد در چشم اندک کند سفیده ببرد و اگر زن شیر کودک که از دهان بدر می آرد بستاند و بخورد برگیرد پیش مرد رود آبستن شود و اگر کسی را تب سه روزه آید با زنان حایض جمع شود در خواص پیران اگر موی سر پیران با گلاب تر کنند و بر سر نهند ورم ببرد و اگر زن دندان اول کودک که می افکند برد آن و بگذارد که بر زمین افتد و در سیم گیرد در بازو بندد و آبستن گردد و اگر سرگین کودک در وجود می آید پیش از آنکه شیر بخورد بردارند و خشک کنند و بسایند و در چشم کشند سفیده ببرد و روشن شود اگر بول کودک که هنوز کوچک باشد با خاکستر چوب رز بیامیزد و بر جراحت طلا کند درد ساکن شود و اماس فرو نشیند در خواص دختران اگر

ود نهند

مادر و پدرش بر وند و سنگ یرقان بیاوند و دیگران

باید بود که جون بیاورند بردارند و کسی که یرقان داشته باشد

و بهیچ دوا به نشود و جون سنگ بران ببندند شفا یابد و مجربست

در خواص هدهد سر هدهد با خود نگاه دارد او را با هیچکس عربده

واقع نشود و اگر مغز سر او خشک کنند و بسایند و با سرمه بیامیزد و هرگاه

که پیش کسی روند از ان سرمه در چشم کشد هر کس او را ببیند

دوست دارد و اگر هدهد را روز شنبه بگیرند و روز چارشنبه

پیش از انکه چیزی بخورد هفت بار سوره الحمد و ده بار سوره

اخلاص بر خواند و سرش ببرد و خونش بگیرد و بگذارد

دیگر روز در میان طشتی بگذارند بعد از ان با قدری غالیه

بیامیزد بر هر کس که خواهد تا بمالد یا بوید عاشق او شود و اگر مغز او

بروی بار روغن یاسمین بر خود مالد مباشرت را قوت و مدد لذت

عظیم یابد و اگر استخوان گردن او بسایند و با شکر دهند مهر او شود

و اگر مغز سر او با بر سیب یا بر بهی مالند و بکسی دهند تا بخورد

کند که انکس محب او شود و اگر در چشم کشند شب کوری ببرد

ببرد و اگر با روغن زیت در بینی چکاند درد سر ببرد و اگر زبان
او در میان تعویذ زبان بند نهند و با خود دارند زبان
جمیع خلایق برو بسته شود و در گردن کودک بندند فهم
و فصیح گردد و اگر دل او خشک کنند و بسایند و با آب سرد
باز خورند حفظش زیاده شود و اگر یکبار سوره اذا زلزلت
و سه بار اخلاص بخواند او بنویسد و با خود دارند تیر او
غلط نرود و بر نشانه آید و در چشم کشیدن سفیدی
ببرد و اگر خون او با گل خیری بیامیزد و زنی بخورد آبستن
شود و اگر پوستش بر سر بندند درد سر و شقیقه بنشاند و
اگر پر او در خانه دود کنند جمله گزندگان از آن خانه آواره شوند

در خواص بوم اگر مغز سر او با طعام خورد کسی را دهد به
نسبت دشمنی بی آنکه سخنی در میانه واقع شود با یک
دیگر دشمن شوند و هرگز دوست نشوند و اگر دل بوم بر روی
دل زن نهند که در خواب باشد هر چه از آن پرسند جواب
گویند و چون بیدار شود خبر نداشته باشد و اگر خون سر او خشک کنند
در آتش

علاج بلا در باون آب باید و بعد از ان در شیشه کند و در زیر

زمین دفن کند و بعد از سه روز بیرون آورد و در هر

جایی که موی سفید شده باشد بمالد سیاه شود بلکه

از اول سیاه تر **ایضاً** در خواص فاخته اگر

تخم فاخته بروغن بریان کند و فلفل سوده در آن

کند و بخورد بادی که در رزهای حقیه باشد به شود **ایضاً**

در خواص تهو بدانک تهو با شرست را قوه دهد اگر سر تهو بجو

شاند با طرز و شکر و سرکین موش بسایند و در چشم کشد

سفیدی برود و روشن شود **ایضاً** در خواص باز اگر زهره

باز با گوگرد سفید بیامیزد و بخورد آن کسی بدهد آواز گرفته

شود که هرگز نگشاید و اگر زهره باز در چشم کشند روشن

شود اگر پوست او بسوزانند و در ابروئی که موی ریزد بمالد موی

برنیاید و محکم شود **ایضاً** در خواص زغن اگر مغز سر زغن

زنبق و خون هدهد بیامیزد و جهل و یکبار فاتحه بر آن بخواند

و ریحان با آن بمالد و بدست کسی دهد که ببوید در حال اندک ...

بازوغن

بیدا شود و مهرش بجنبد و اگر گوشت او خشک کند بر بواسیر نهد
به شود **ایضاً** در خواص باشه اگر تخم باشه بریان کند
و بخورد شهوت افزاید و اگر زنی را حیض پیش از قاعده آید
گوشت باشه با آب بهنیر بجوشاند و قدری زهرهٔ کرمانی کوفته
در آن کند بخورد پاک شود و اگر چنگل چوجک در پوست گیرد و بر بازو
بندد خوابش نیاید و اگر گوشت او را بریان کند بخورد تشنگی
بروی کارنکند در مباشرت قوة تمام آید **ایضاً**
در خواص فیل اگر مغز سر فیل با عسل بیامیزد و بخورد درد گلو و
خناق ببرد و اگر زهرهٔ او در آفتاب خشک کند در چشم کشد
سفیدی چشم ببرد و اگر هفت روز هر روز پنج روزینه او بخورد
فربه شود و اگر سرگین فیل از ناف شافه کند و بخورد و آن زن آبستن
شود **ایضاً** در خواص اسب اگر مغز سر اسب با روغن
یاسمین بیامیزند و گرم کند و بر ذکر طلا کند در شهوت حریص
گردد و اگر شیر اسب ماده بخورد رنگ او سرخ شود و اگر بچه به شیر
اسب تر کند و بخورد دهد بر گیرند فوج تنگ شود و اگر شیر اسب با شکر

63

کلوله کنند هر زنی که ازان بخورد آبستن شود و اگر در جائی که کیک بسیار باشد سم اسب بسوزانند کیکها بگریزند و در هر جائی که موی ریخته باشد بمالند موی برآید گوشت اسب شکم را براند و معده را بیفزاید قوة و مدد آب پشت بیفزاید در خواص گاو اگر مغز سر گاو را با روغن بابونه در گوش چکانند درد گوش برطرف شود و اگر گوشت گاو خشک کنند و بسایند و با عناب بخورند سرفه کهنه برطرف کند و اگر پیه گاو را مرهم کنند و بر بواسیر طلا کنند روز به شود و اگر در خانه مورچه زیر زند موران بگریزند و اگر زنی با شراب بخورد محل معلومش گرم و بار دار باشد **ایضاً** در خواص شتر گوشت شتر گرم بود و درد معده دیر بگدازد و اگر کسی هفت روز پیاپی هم گوشت شتر بخورد سردی ببرد و اگر پیه او را با زهره آهو بگدازد و در گوش چکانند درد گوش را ببرد و اگر پیه شتر بر زخم کژدم نهند زهر او را برچیند و اگر کف دهان شتر در حوض که باهی ریزند هر که ازان حوض آب برسر کند شهوتش غالب شود

سندم و گنجشک است

واگر مغز سر او یکمثقال با روغن کنجد در چشم کشند تاریکی چشم را
ببرد و روشن شود واگر استخوان ساق شتر بکوبند
و در آب کنند و در سوراخ موش بریزانند موشان جمله بگریزند
واگر زل شتر بریان کنند و بخورند و یا کسی را دهند دلیر
و مردانه شود واگر موی شتر بسوزانند و خاکسترش در جراحت
نهند زود به شود واگر بول او در آماس مالند در وساکن شود واگر
~~موی شتر بسوزانند و خاکسترش~~ اسپی از شتر بگریزد باید
که توبرهٔ اسب پر از سرگین شتر کنند و در سر اسب کنند تا نیم
روز بعد از آن توبره پر از جو و کاه کنند تا بخورد سه
روز چنین کنند بعد از آن اسب از شتر نگریزد واگر سرگین
بچه شتر که حالی زائیده باشد بردارند و با طعام کودکان بخورانند
خوش خلق و تیز فهم شود واگر شتر فائده دارد
از موده و مجرب است **ایضاً** در خواص
سیه گوش اگر مغز سر سیه گوش با آب گشنیز در
خشکی روی بمالد
برطرف شود واگر جگرش خورد با آب یند و پای و دندان

بیخ دندان سخت شود و بوی دهن خوش آید و اگر خون او
در کلف بالند به شود و اگر گوشت او بخورند فربه شوند **ایضاً**
شیر در خواص شیر اگر مغز سر شیر با طعامی بخورد یا کسی را
خوردان دهد تاریکی از چشم ببرد و اگر دیدهٔ شیر با آب غوره در
چشم کشد هرگز درد چشم نه بیند و اگر زبان شیر خشک کنند
و با شیرینی بخورند شیرین زبان و با هیبت شود و اگر تعویذ به
پوست شیر بنویسد و با خود دارد در نظر مردم با شکوه
و هیبت باشد و اگر زهرهٔ گوزن خشک کنند و در چشم کشند
شب کوری ببرد **ایضاً** در خواص یوز اگر مغز
سر یوز در پای بالند نترقد اگر پیه او در خارش بالند درست
شود و اگر سر گرگ در زمین باغ دفن کنند روباه و شغال و موش
و سگ و غیره زیان بآن نرسانند و اگر زهرهٔ گرگ با زهرهٔ
مرغ سیاه در ذکر بالند و مجامعت کنند آن زن عاشق آنکس
شود و اگر بیضه را آب بگیرد و با زهره گرگ بیامیزد و
زن بخورد ببر گیرد آبستن شود و فرجش تنگ و بالذت

نشود و اگر زنی بول گرگ پای گرگ با خود نگاه دارد و در راه ماند

نشود و اگر زنی بول گرگ بخورد هرگز آبستن نشود و اگر سر

گین سگ در پیش که خناق داشته باشد دود کنند به شود و اگر در

میان دو کس جدایی خواهند دو صورت بسازند از گل و پشت

ایشان بر یکدیگر کنند و سرگین سگ در زیر ایشان دود کنند بعد

از آن به نیت جدائی او هم جدا کنند از یکدیگر جدا شوند

ایضا له در خواص خوک اگر دندان خوک در سیم گیرد و با خود

دارد همه دردها از وی بگریزند و اگر بر کودک ببندد از چشم

زخم ایمن باشد و اگر خون او در چشم چکاند شب

کوری ببرد و موی وزد بر نیاید و اگر زهره او با سرگین اسب

در زیر کسی دود کند بواسیر ببرد ایضا له در خواص

خرس اگر مغز سر خرس با روغن گل بیامیزد و بخورد فربه شود

و اگر کسی موی ورد در چشم داشته باشد پیه او

در بالای او نهند دیگر نروید و اگر گوشت او بخورد قولنج

و درد شکم ببرد ایضا له در خواص روباه اگر پیه روباه یکدانه زند

در گوشش چکانند در وقت نشانند و اگر سرگین او با روغن گل در سر مالد

درد سر ببرد **ایضا له** در خواص کوره خر اگر زهرهٔ کوره خر

بخوردن کودک دهند در خون نشانند و اگر زهرهٔ او در چشم

دردناک کشند درد فرو نشیند و موی در زیر ان نیاید

و اگر زهرهٔ او با خطمی بجوشانند و سر بدان شویند موی سیاه

روید **ایضا له** در خواص گوسفند اگر زهرهٔ گوسفند با

سرکه بشوید و در گوشش چکانند کری ببرد و اگر از شیر او غرغره کنند

آواز بگشاید **ایضا له** در خواص بز کوهی اگر شاخ

بز کوهی در زیر بالین کسی که در خواب باشد نهند هرچه

از وی پرسند بگوید و چون بیدار شود نداند و اگر زهرهٔ او بر ذکر مالد

سستی ببرد **ایضا له** در خواص گربه اگر پنج قطره

خون گربهٔ سیاه با غالیه بر کسی بمالند عاشق او شود و اگر دندان

گربهٔ سیاه در خانه دود کنند موشان بگریزند و اگر

موشان نگریزند دمش مقدار چهار انگشت ببرند و رها کنند

جمع موشان انجائی بگریزند گوشت ماهی مباشرت را الفت

ماهی

زمور

دهد واگر پیاز بجوز و آب پشت بیفزاید واگر ماهی شور با روغن

جوز بریان کند و بخورد آب پشت بیفزاید بلغم و سردی ببرد واگر

ماهی تازه بخورد شهوت بیفزاید واگر زنبور بگزد زنبور دیگر بگیرند

و بر زخم او بنهند درد ساکن شود واگر افیون با سرکه بیامیزند

و بر جای نیش او طلا کنند درد بنشاند واگر ملخ بگیرند و بشویند

ملخها همه بگریزند و قوت باه زیاده گرداند اگر گوشت او

خورند و نیز شهوت انگیز است واگر مگس را بگیرند و چرک کنند

و در چشم کنند جوی درد ببرد انجیر تازه گرم گه و نرم است

و ریگ مثانه را پاک کند واگر انجیر خام بر کلف نهند نافع بود واگر

مصروع خورد نافع باشد انگور شیرین طبع گرم کند و تن فربه کند و

چون در پی انگور آب بخورد درد شکم پدید آید اگر با نان بخورد

صفرا انگیزد و معده را گرم دارد و خاصیت بسیار دارد شفتالو

سرد و تر است صفرا و تشنگی بنشاند و گرم مزاج را قوه دهد

و از چوب او مسواک کنند بیخ دندان او محکم شود و بوی دهان

خوش کند الو سیاه سرد و تر است و تشنگی بنشاند و معده است

کند سرد مزاج را زیان دارد سکنجبین باید خورد تا زیان نرساند انار
شیرین و گرم و تر است جگر را نافع بود و در جماعت
قوة دهد و مزاج سرد را زیان رساند زنجبیل پرورده در عقب
او باید خورد تا زیان نرساند سیب خواص سرد و خشک است دل را
قوة دهد و سرد مزاج را قوة دهد و معده را زیاده کند
و سیب ترش صفرا بشکند اما فراموشی آورد و معده جگر را
قوی کند و آرزوی طعام آورد و در معده دیر بگذرد خرما
سرد مزاج را فربه کند و درد سر و چشم را زیان دارد انار ترش
از عقب او باید خورد تا زیان نرساند کاهو خواب آورد خون را صاف
کند و گرانی تن ببرد و درد سر و سرفه را بغایت بد است
اگر زهرهٔ گاو با آب کاهو در چشم کند روشنایی آورد گشنیز
بخار را از سر در کند و طعام در معده نگاه دارد و زبان را گران کند
در عقب آن فلفل و دارچینی باید خورد تا مضرت نرسانند
کندنا بواسیر را سود دارد و معده را پاک کند و چشم از تیرگی
باز دارد و در عقب آن سرکه و گشنیز باید خورد تا مضرت نرساند

بادرنگ ترش و بیم دل ببرد اگر اندک خورند دل را قوت دهد بسیار
نباید خورد تا مضرت نرساند نعنا گرم و خشک است معده و
جگر را قوت دهد آب بشت کم کند پیاز خام خوردن
آرزوی طعام آورد و در جماعت قوت دهد و شهوت اگر
بسیار
باشد نباید خورد تا مضرت نرساند کدو تپ گرم و در دکلد
و سرفه را سودمند است اما معده را سرد کند در عقب آن آب
پنیر خورد تا مضرت نرساند جوز گرم و خشک است هر کس که
جوز بریان عادت کند اگر ده کنیز داشته باشد همه را خشنود
کند اگر زنی تخم جرجیر خورد آبستن نشود خواص خیرو سرد
و خشک است بعضی گفته اند که معتدل است کسی شکوفه باشد تخم خیرو را
بکوبد و با سرکه بیامیزد و بر شکوفه بمالد و در آفتاب بنشیند شکوفه برطرف
شود اگر کسی قبض شده باشد گل خیرو را با خرمای هندی بیامیزد و بخورد
قبض را بگشاید خواص اسغل سرد و خشک است اگر کسی را درد شکم
باشد اسغل را بریان کند و بکوبد و ناشتا بخورد درد شکم را باز دارد
کسی را ناصور باشد اسغل را مغز عنبر بکوبد و با روغن گاو بیامیزد و بناصور

نهد

بدانکه این کتاب بر هشت مقالت نهادم و فهرست آن در این

مقالت اول	**مقالت دوم**
در منافع انسان و بهایم	در منافع طیور و حشرات
مقالت سیم	**مقالت چهارم**
در منافع اشجار و ابزار و بقول	در منافع حشایش و اوراق
مقالت پنجم	**مقالت ششم**
در منافع صمغها	در منافع جواهر و احجار
مقالت هفتم	**مقالت هشتم**
در منافع داروها	در خاصیت روغنها و علم دست

این مقالت رین موجب زیاد کرده شد بر هشت مقالت اختصاص کردم بقدر حجب باشد که خردمندان این کتاب را خار ندارند بدوست تا اهل پند بهشر الکنون ابتدا کنم بیاد کردن آن استعانت کردم با ایزد عز اسمه والتوفیق هدایته

مقالهٔ اول در منافع انسان و بهایم این مقالت بر دو فصل است

فصل اول در منافع مردم زن و کودک ایزد تعالی آدمی بیافرید بان لطف و اچنان کرد و در وجود کرد از هر نوع اندر تن آدم دویست چهل شش پاره استخوان آفرید از برای استخوان گوشت آفرید از برای گوشت رگ آفرید از برای رگ پوست آفرید و رگها سیصد شصت آفرید و جسم مردم غذا و بر رگها رسانید و قوت عصب دهد و عظام گوشت بجای بدارد و بقوت یکدیگر و ارادت عز اسمه تواند کرد بدانکه عز و جل دل مردم را بر جملهٔ تن پادشاه کردانید و همهٔ اعضا

سیاه

سیاه او چون دل اندر صلاح باشد همه تن اندر صلاح باشد چون دل را فساد
باشد همه تن را فساد باشد و دل همه جانور آن میان سینه باشد
و دل آدمی معدن جان است و مغز جایگاه معدن عقل است و جگر
معدن حرارت است و شجاعت معده را میان تن است و شش خادم برودت
از شش جایگاه بلغم و سپرز جایگاه سودا و ایزد عز و جل در معدهٔ مردم
چهار باد آفریده است یکی را جاذبه گویند دیگر را ماسکه گویند دیگر را هاضمه
گویند چهارم را دافعه گویند و بحکمت آفریده از آنک طعام در معده کشد
و آنرا جذب طعام کنند او را جاذبه خوانند و ماسکه طعام را در
معده سکون دهد و هاضمه طعام هضم کند و مبرزه طعام از سوده بیرون
آرد باری ایزد عز و جل و قوت جاذبه از صفرا است آن ماسکه از سودا است
و آن هاضمه از خون و آن مبرزه از بلغم و ایزد عز و جل هیچ چیزی بقوت
و فضیلت آدمی آفرید و بروی بسیار فضل کرد که بر دیگر حیوان نکرد چون علم
و عقل و خرد و نطق و آفرینش شناسی پرستش کردند اگر صفت فضلهای
خدای بر آدمی کنند اندرو بهای هیبتی آفریده کرد دیگر حیوانی نیافریده
اکنون باز گردیم بمنافع و معالجه **فصل اول در معالجه** اول بدیکی را جدا کانه
خاصیتها آفریده از هر یک نوع خوب مردم را بر گزید بعقل و خرد و تمیز
داند و آدمی خاصیتها موجود کرد **خاصیت موی آدمی** اگر موی سر آدمی را بسوزانند
و خاکسترش بگلاب تر کنند بر سر زنی نهند که دشوار زاید در ساعت بار نهد
اگر موی سر مردم بسوزانند همچنان گرم سرکه تر کنند بر سگ گزیده نهند سود

دارد اگر بر جراحت نهند سود دارد اگر موی سر آدمی را پیش خود دود کنند حفظ بیفزاید
اگر موی سر مردم همچنان به سرکه تر کنند بر سر کلب نهند آن سگ دیوانه شود دارد
مغز اگر مغز سر آدمی را بر گزیده کی کژدم نهند در ساعت درد بنشاند و اگر
با بوی خوش بیامیزند با خود دارند مردم تابع شوند **استخوان** اگر استخوان
مرده را به آتش بسوزانند و بسایند و در بهار حد بد ظاهر و باطن تن در گرد
اگر کله سر آدمی را برگیرند و گلی در آن کنند و تخم شاسپرم کارند به خون آدم
در آن میکنند چون بروید از آن شاسپرم بر بوی او رسد مطیع دارنده گردد و
اگر شاسپرم را بر زخمها مالند سود دارد **ریم گوش** اگر ریم گوش آدمی در شراب
بخورد کسی دهند بیهوش گردد **دندان** اگر کسی را دندان درد کند دندان مردم
مرده بدندان گیرند بهتر شود همچنین اگر استخوان مرده از بن گوش بیاویزد ساکن شود
خون اگر خون آدمی بستانند از حجامت بارد و حلبه ترکیب با آب سداب
و غسل کنند و مالند جراحت برین بود خصوصا بر ساق و جراحتهای نهان از وی
خون یا آب آید بران کنند سلامت یابد بفرمان ایزد تعالی اگر کسی دانگ کبریت زرد
با درم جون کند و بندقی سازد با خود دارد با هر که جماع کند دولت دارد و گردد
اگر خون مردم بر جالاه کنند کنیک انجا گرد آید در چراغ بجای روغن بکار رود بسوزد
منی مردم اگر منی مردم بر پیسی مانند بهق را ببرد و اگر منی مردم با شکوفه
اگر با عنبر بیامیزد بوی او بعد گراست تابع دارنده شود **زهره** زهره جالینوس
گوید زهره مردم با شیر بیامیزند تا زهرست اخشک کرده در چشم کشند
خشکور را ببرد **پیه** پیه مردم چون بگدازند در روغن در چراغ دان کنند بجای کم

سعد دی

69

بیفروزند بمیرد و الا جای که کنج باشد اگر از شیر گوسفند بگذارند آن روغن همین فعل کند **بول** آدمی بخورد دیوانه بهتر شود و سود دارد زخم هموار ا هر کر رجیع آدمی خشک کرده بساینده و آب بسلاه بیامیزند و خشک کنند و بیرا کنند بر جای گاه که خورده بود از بن مردم سود دارد و گوشت باز رویاند اگر رجیع آدمی خشک کرده نمک اندرال بیامیزند در چشم چارپای دمند سفیده ببرد و اگر رجیع آدمی خشک کرده بسایند و بعسل عجین کنند بر گردن نهادند خناق کنند شفا یابد و اگر تازه بر سر اصلع بندد موی برآید
کرم شکم اگر کرم شکم دراز که از زیر فرود آید در سایه خشک و بسایند و بیامیزند در چشم کسی کشند که سفیده دارد ببرد **ریم پای** اگر ریم پای خود کسی در طعام کند بخورد کسی را دهد محب او شود والله اعلم بالصواب
اندر زنان جدا گانه چند خاصیت هر چند که در باب مردان گفته شد
شیر زنان اگر شیر زنان را با طبرزد بسایند در چشم کشند سپیدی چشم را سود دارد اگر در گوش چکانند درد گوش را ببرد اگر شیر زنان با انگبین بیامیزند و کودکی دهند سنگ از مثانه ببرد اگر شیر مادر دختر به پسر دهند مثل زنانه مرد خواهد تا پارسا باشد و همچنین دختر شیر پسر خورد چنین کند و شیر زنانکه خون بوی اضافت کرده باشد با سداب خشک کنند و نمک بریان کنند سرکه از ان بخورد جماع را قوت دهد و اگر قضیب کرگدن را بنام زن گره بر بندد تا گشاده نشود هیچ مرد با او گرد نتواند آمد تا آنکه او بگشاید والله اعلم

چنگال گرگ چنگال گرگ در بالین کودک خرد نهند شب نترسد و دلیر باشد
دنبال یک شاخ از دنبال گرگ در گوش نهند مستی باز ماند شش اگر شش
او بگیرند و خشک کنند و با کشنیز بسایند کسی را که خفقان دل باشد بخورد بهتر شود
زهره زهرهٔ گرگ چون بگیرند و خشک کنند و با کنجد بر جراحت نهند سود دارد
و گیرنده را همچنین بردارد و بر گزیده بر افکند درست شود و اگر زهرهٔ گرگ
با روغن گل یا روغن یاسمین بکنند بنام کسی که قطرهٔ از آن بر میان ابرو مالند چون
آنکس به بیند فتنه شود بدین کس و اگر مردی زهرهٔ گرگ بر ذکر طلی کند باز جماع کند
بار گیرد خایه اگر خایهٔ گرگ بشکافند و نمک و آرد جو درو کنند بگرا در رو بپهلو
باشد مثقالی از آن بخورد شفا یابد اگر خایهٔ گرگ بگیرند و بزیت بر اندایند
و در شیشه نهند و زیبق در آن کنند و سرش محکم کنند در هنگام مجامعت
از آن روغن بر ذکر اندایند با هر که جماع کند جز او نخواهد کعب اگر کعب پای
گرگ کسی بر نیزه بندد بر خصم ظفر یابد اگر ذنب گرگ بدر سرای در زیر زمین
کنند گرگ در آن سرا نتواند رفت زبان گرگ با کودک بندند صرع باز دارد صفت
خوک خانا ور زورمند باشد و مصاف او سخت باشد خاصه خوک نر و هیجان نر آنگاه
با هم بکوشند و جنگ کنند و خوک تا زخم نخورد با آدمی مصاف نکند و در دویدن
تیز بسیار و در جنگ گردن دندان بر هم بسیار زند اما در وی خصلتی است
که در جنگ زخم برابر کند و در جنب راست نتواند سبب آنکه گردن کوتاه دارد
و زخم او بغایت سهمگین باشد و بچه بسیار کند و چون بر وی زخم کنند در آب رود
و خویشتن دراز کند تا هیچ زخم دیگر روی نکند و اندرو خاصیتهاست خاصیت

جگر هر که جگر خوک با مار گزیده با پیه اب بخورد زهر بروی کار نکند و اگر با عسل بیامیزد و کسی از ان
بخورد او را زهر نکند بول بگیرد بول ان خاک که خوک بران بول کرده باشد اگر خداوند
صرع با خود دارد منفعت کند پیه اگر پیه او بر در خانه کسی مالند دران
خانه دشمنی در میان قوم افتد اگر سم اسب مالند که سوده تباه شده باشد
یا بر دست پای که سرما یافته باشد درست شود سرگین سرگین خوک در زیر درخت
بادام تلخ در مغاک کنند چنانکه بر بیخ درخت رسد شیرین خشک شود
موی اگر موی خوک در برگ رزبنو دوند و در زیر بالین خفته نهند
از خواب بیدار نشود استخوان اگر استخوان خود در کرباس بندند و از گردن خداوند
تب چهارم بندند سود دارد سر دو میان گویند که هر که سر خوک اندر بالشی
نهند و آن بالشی زیر سر نهند تا آن بالش در زیر سر جنگ آدمی آید و به پای
باز ایستد مثال آدمی و سنگها بمقدار ده من بر گیرد و ببید از ده و زود آموز
بود و در چند بارش بسیار باشد و در بهاران بغایت فربه بود و در زمستان
واز بیابان و هوش عظیم گریزد و از آتش نترسد و چون بر اندام او
اندک مایه جراحت افتد تا بدان جایگاه دگر جراحت بزرگ شود و خوشتن را
هلاک کند و در وحشیها است فله هر که فله خرس بخورد فربه شود بوست
بوست او خداوند ناصور و سوس را سود دارد نیش اگر نیش خرس
بر جای دندان کودک مالند بیدرد برآید چشم اگر چشم [illegible] اگر زهره
او را در چشم کشند سفید را برد اگر هر دو چشم او را در کوی کتان
بندند و بر بازوی کسی بندند که تب چهارم آید او را سود دارد دندان

اگر دندان خرس بر کودک بندند آن کودک دلیر شود صفت گفتار گفتار
جانادری بود که برزد دانا تا حدی که او را بسحر نسبت کنند و او آواز خوش
و نغمه دوست چنانکه اگر کسی در شب سازی زند یا چیزی معروف کوبد ممکن بود که
از آن حوالی گفتار باشد و بیاید گوش دارد و چون ناتوان شود نیک بخورد
درست شود و از جمله خاصیتهاد او اگر کسی از اندامهاء او یا پاره گوشت از آن او
با خود دارد هر روز گرامی دارندش خاصیت دندان دندان او مادر کودک که شب
در جامه خواب شا شد با خود دارد سود کند اگر دندان راست گفتار شافی
موی از آن او بدان سوی که درد دندان باشد بیاویزد سود دارد اگر کسی خود دارد
سگ بر وی بانگ نکند اگر پوست اگر خداوند ناصور بر پوست او نشیند سود دارد
زهره اگر زهرهٔ گفتار ریم دانگ زنی دهند بخورد شهوت جماع از و برود و اگر زهرهٔ
او بچشم در کشد درو بنشاند اگر در اندام اندایند زردی ببرد سرگین اگر سرگین
او در کبوترخانه دود کنند بنهند کبوتر بسیار شود و اندر اختیارات گیدی گوید
اگر سرگین گفتار بگیرند و از کسی بیاویزند که اماس دارد منفعت کند عجب و لیم
او گوید اگر از کسی بیاویزند درد سر باشد درو شکند سر سر گفتار زیر در استانه
در بنهند بر چهار پای را درد شکم بگیرد چون بدان استانه بگذرد و بهتر شود دست
اگر دست گفتار در شکم کسی مالند که درد شکم دارد بهتر شود اگر دست راست گفتار
جوان زنده باشد ببرند با خود دارند و رعنز دارند اگر خداوند که بباز مالند
کودکی را باید داد گوشت پاو برود و بیگیرید که با او جماع کند پیه اگر پیه
گفتار بر خود اندایند سگ بر وی بانگ نکند اگر روغن پیه او بخورند خشکی اعضا ببرد

۴۷

واندام واندام سفید کرداند لهر کرپه کفتار در خود مالد واز پلنک ایمن شود
اگر کفتار بهجنه بریلی کنند و روغنش بکیرند لهر کرا درد مفصل بود یا باد
در خود مالد شفا یابد **خون** اگر کس خون کفتار بخورد نامهربان شود **گوشت**
اگر کسی گوشت کفتار بخورد فربه شود و دلیر شود **موی کش** اگر موی کش کفتار
بگیرند و بسوزانند اندر روغن زیت کنند بر ورکون مخنث یا مابون علت
از وی بشود اگر لعبن موی از کفتار ماده با آب دهان بدر گوشه مردی مالند ما
بون کرده‌ای شک **قضیب** قضیب کفتار خشک کرده جون بزنی دهند تا بخورد
از زوی جماع کنند کشی **فرج** فرج کفتار لهر کرا خود دارد لهم کس از او دور دارد
خاصه نان زنی او را فرزند نماند موی کفتار بر وبندند فایده کند **جگر** اگر جگر کفتار
با ونب خرگوش بسوزانند و خرد کنند و زنی در سینه افکند که آبستن و حایض
نشود سود دارد **زبان** لهر کرز بان کفتار بگیرد با خود دارد سگ بر و بانگ نکند
والله اعلم **صفت یوز** جانوری ببندایه باشد اگر جایی شکار کرده باشد بعد از
عمری جون بو بیخار رسد باز داند و طلب شکار کند یوز در میان ددان همچنانکه استر
در میان بهایم آنست که یوز را مادر شیر باشد و پدر پلنگ با عکس حالت
جفت کنندن اگر شیر نر بداند پهرد و را بکشد **خاصیت گوشت** اگر کسی گوشت
یوز بخورد باد لقوه ببرد و قلنج بگشاید **پیه** اگر پیه او در نقرس مالند سود دارد
و لهمچنین اگر گوشت او بسرکه بپزند و بخورد **خون** اگر کس خون یوز بگیرد و بسایه
خشک کند و با شکر سفید بسایند و کسی را طعام ناگوار بود بخورد سود دارد
دندان اگر دندان او با خود دارد لهم کزندگان از و بگریزند **جل** اگر کسی پوست یوز

بگیرد بردارد کرد آبستن نشود **مغز** اگر کسی مغز او بخورد دیوانه شود **ضعف اسب**
اسب جانوری بود با کبر و کسی چنان می‌نماید که بخوبد حریصترست هیچ چارپای از او
با قوت‌تر نیست و رعناتر و اسبی حرون و نافرمان بود پیاز موش هر دندان او مالند
نرم و خاموش شود و در رنگ گردانیدن او حیلتست **رنگ گردانیدن** اگر آسپ کرا
کنند و بر ستور ریزند تا موی بشود موی‌اش رنگ دیگر بر آید و اگر خواهند که
اسب سفید سیاه گردد مرداسنگ بباید گرفت و مازو و زنگار و آهک و
و خیار و گل خوردنی همه با آب گرم تر باید کرد و بر ستور اندایند سیاه شود و اگر خوا
که ستور سیاه سفید شود اشنان را با آب بباید جوشانید و با ورق خرزهره و آب سماق
بباید گرفت و قلیا در و کردن با مغز جوز مانند بر ستور سیاه ریختن که سفید شود
و اگر خواهند سفید دیگر باره سیاه شود پوست جوز تر بباید گرفت و بباید پخت تا موی
دو سه حاله آهن و ستور را پاک شستن و این آب را بر وی ریختن تا سیاه شود
صفت استر استر در میان بهایم همچنانست که بوزنه در میان جانوران عظ
رنج کش و بیدارست تا بدان حد که اگر وقتی براه گذشته باشد بعد از ده سال آنجا
گذرد و اگر چه راه ناپدید شده باشد یا شب باشد راه گم نکند و باز داند و بغایت
لجوج باشد و گشتن خواهد اما اگر گشتی کنند در وقت زادن هلاک شود و خود ما
گشتی کنند استر آید اما نادر افتد و اندر و خاصیتهاست **مغز** اگر مغز استر
با روغن یاسمن گرم کنند و بر هر جا که مالند موی بر آید **دل** اگر زن دل استر بخورد
لم کند بار نگیرد **سم** اگر سم او بسوزانند و خاکسترش با روغن زیت
مرهم کنند بر هر جا طلا کنند برود و هیچ موی بر نیاید **ریم گوش** اگر ریم گوش او در

بخورد مست شود اگر ناف زنی اندایند آبستن نشود اگر بهم گوش استر بپوست او گیرند
و تعویض سازند مر زنانرا که با خود دارد بار نگیرد خون اگر خون با پاره پشم زنی بر گیرد
آبستن نشود صفت خر خر جانوری باشد رنج کش و در طبع او شوخی رست که
در هیچ چهار پای نیست همچون استر مر ربلی که یکبار دیده باشد دیگر گم نکند و اگر
راه گم کند خر را رها کن باز یابد و گفته اند که چون خر نر بر ماده شود در کار باشد
ی از دنبال خر بگسلانند بر گرد آن موی دارد پیوسته حمدان او بود
که ز نره کلاغ سیاه در آن موی بر دو را بر ران بندد هر که خواهد بر
دارد و گفته اند که چون خر بانگ کند سگ درد کون بر خیزد و هم در کتاب
یح دیدم که بر چندی خرانرا در گردن چیزی بر مثال مهره بر آید و آن مهره
پای زهری بود بزرگ چاره گرفتن آن است که استره بگیرند و بجایگه
رسته دنجای که بشکافند دیبرون آورند نرم باشد در آب افکنند
سنگ شود سفید زرد خام و آن پاز هری باشد بغایت سود مند
گزندگی را و رشتها را و ورم را و زهر داده را و بالیع علتها را علی الخصوص
در جه بزید تعلق دارد و هر که با خود دارد در چشم مردم عزیز نماید و قیمتی
نهند او را و اندر طبیعیات گویند سنگ از دنبال خر بیاویزند
بانگ نکند و همچنین و اگر گوشش به ریسمانی بر بندند و اگر مقعدش
روغن چرب کند همین فعل کند گویند اگر کسی را کژدم بگزد بر خری
نشیند چنانک روی بسوی دم خر باشد درد او ساکن شود و اگر
بیرا بگزد بگوش خر فرو گوید که او را کژدم بگزید دردش بنشیند

اگر کسی را علت در انگشت پدید آید ما هیچ کس نگوید و برود در گوش خر نهند ساکن شود
درد و خاصیتهاست خاصه سر اگر سر خر در خانه ای در زیر زمین کنند هیچ کس در آن
خانه خواب نتواند کرد پوست مصروع را بر پوست خر نشستن سود دارد و صرع
از وی ببرد و اگر در خانه دود کنند جنبندگان از آنجا بگریزند و اگر بر دندان
نهند درد ببرد و اگر بر زنی آویزند بار نگیرد و اگر بر پوست او از گردن کودک
بیاویزند شب نترسد سرگین سرگین خر بیفشارند و سه قطره
در سینی کسی چکانند که خون باز ایستد اگر در جراحت نهند سود دارد و خون
باز گیرد و اگر بسوزانند و با رکوی کتان سوخته و سیاهی دیگ و نمک
با هم بیامیزند بر جراحت کنند درست شود و ریم نکند و خون باز گیرد شیر اگر شیر
او مردی کسی گرم کرده باز خورد بمیرد و کسی از آن نبذ هر مگر سرگین آدمی
خشک کرده دهند او را اگر زنی را در رحم ریشی باشد پنبه به شیر تر کنند
و خویشتن بر دارد درست شود و شیر خر چون بر دبود از حملهای زهر
جگر جالینوس گوید که جگر خر خشک کنند و بهر روز درم سنگ
یک درم سنگ چهار شیر افکنند دیوانه مصروع چون از آن منفعت
مغز اگر مغز سر او بدر خانه ای در ما کنند در آن خانه جنگ شود اگر
کسی بخورد مفلوج گردد فنا دان و مغز [illegible] دارو [illegible]
سود دارد کسی را که مار گزنده باشد مغز او در آن نهند درد [illegible]
وجوف در پیوند یا مالند درد بنشاند زهره گوش اگر دانگ سنگ
زهر با شراب کسی را دهند بیهوش شود اگر خون او بخورد کسی دهند

دلیر کرد **پیه** اگر پیه او با روغن کلارس بیامیزند و بر اعضا کرنهند
نوس کرد اند و پیه بلاک بود اگر پیه خر کره در جایی دود کنند مار بگریزد
سم سم خر جایگاهی دود کنند مکسان بگریزند برص کویند اگر دل اسم در است
است خر را انگشتری کنند در انگشت لاست خداوند صرع کنند سود دارد
سپرز اگر سپرز خر بگیرند و خشک کنند و بکوبند و اندر پوست آهو بندند
با خود دارند دارنده آن در میان مردم محبوب باشد و حشمت بیفزاید
قضیب قضیب خر بسوزانند و با روغن زیت بر موی کنند دراز کردد
و اگر خشک کنند در پوست آهو کنند همان فعل کند که سپرز کفتیم
صفت کوره خر کوره خر جانوری بود بغایت رعنا و رعنایی تا حدی
شود که در سحر سوار ببینند و بیاید و به پیش او بگذرد و خود را بر هم زند
و همه جانوران چون آبستنی شوند کشش بخود راه ندهند جز از کوره خر
خرس که بچه آدمی کنند و اندر خاصیت است **خاصیت** کوشت
کوشت او لطیف است و خنک بود و کسی که خورد بادها سرد از و برود
قولنج را سود دارد خاصه درد سر را اعظم سود دارد و درد پشت همچنین
مغز خوردن مغز او دست های رعشت کرده اند و اگر بر مار کزیده بندند سود دارد
مغز سر خر تر است در همه نوع منفعت کند اگر مغز سر کوره خر با مغز
استخوان او با روغن کل بکداززند و بر نقرس نهند سود دارد و همچنین
شهار را سود دارد و اگر سر او با کرحس و انکبین بیامیزند و بر آتش
بجوشانند و بخورد کسی دهند که او را بیماری دق بود تا ناشتا بخورد و اندر
آبه چند کرت زود درست شود **زهره** اگر زهره او بکوبند و خشک کنند

دباشکر بسایند کسی که اورا ناصور بود بخورد سود دارد **پیه** اگر پیه او بگیرند
و بگدازند و با روغن گل کوهی برامیزند و شب بینی و گوش بدان چرب کنند
خشکی ببرد و اگر پیه او بخورد کسی که هاند که در بستر شاش سود دارد و اگر پیه
او با روغن زیت برامیزند و کلف کنند ببرد **پوست** اگر پوست او بر کودکی
ببندند بیماری کهنه را سود دارد **سرگین** سرگین گوره ماده بگیرند بموی اندر
بندند موی سخت کنند اگر خشک کرده بسایند و با زهره گاو ماده بیامیزند
بر موی کنند چو دو سیاه کند والله اعلم **صفت گاو** هیچ جانوری از دوات
الظلف زورمندتر و باقوت تر از گاو نیست و بسیاری منافع آدمی
بوبند و از هیچ گونه نجته تر و باقوت تر از خر مانکی نباشد اگر کسی
هر کشاخ گاو بکشد راست کند چاره آنست که نان گرم چند کرت به شاخ گاو
در گیرد تا نرم شود انگاه چنان خواهد راست باخود دهد یا آب سرد بران ریزد
همچنان بماند و اگر گاو را سرو چرب کنند و اگر زیبق در گوش گاو ریزند
در ساعت بمیرد و دروحاشیه هاست **خاصیت گوشت** جالینوس گوید که
گوشت گاو گرانست و بدگوار و خشکی دارد و سرد است و هر که را از خوردن
گوشت گاو چاره نیست وراز ابر که زعفران بباید بخت و قاقله و زیره فلفل
و فرنغل و سداب اندرو یکی باید کرد و پس بخایند شیرین باید کرد تا زیان نکند
اگر خون گاو بر جراحتی مالند که خون باز نمی ایستد در ساعت خون باز ایستد
اگر کسی را خون از بینی آید و باز نه ایستد سرگین گاو در پیشانی او باید
بستن تا باز ایستد زنی که بار دارد سرگین گاو پیش خود دود کند بار بنهد

و چون بسوزانند خاکسترش را با روغن زیت بر نقرس نهند درد بنشاند و اگر
سرگین گاو خشک شده خرد کرده کسی بخورد استسقا را سود دارد سرگین گاو
و زهرهٔ او زیر زنی دود کنند زهدان بیفکند سرگین گاو گرم بر کژدم گزیده نهند
سود دارد و اگر زنی از حیض پاک نشود سرگین گاو بر آن جایگه نهند پاک شود
زهرهٔ گاو هر که را درد خایه بود زهرهٔ گاو در آنجا مالند درد ببرد و اگر زهرهٔ گاو با
روغن سوسن زنان بخورند از حیض پاک شوند اگر زهرهٔ گاو ~~بجوشانند~~ با قردان
و سیکی موبزی بیامیزند و بر شقیقه نهند سود دارد اگر زهرهٔ گاو بر چنگال
خروسی مالند بانگ کند و بر زنند و نشاط آورد اگر زهرهٔ گاو زنی بر دارد فرج
تنگ کند و اگر کسی زهرهٔ گاو بخورد خونکی رود به شود اگر زهرهٔ گاو بر میوهٔ خام مالند
پخته کرده و اگر زهرهٔ گاو در دیوار خانه مالند کژدمکان بگریزند زهرهٔ گاو و زهرهٔ
گاو و قطران و سبک موبزین بیامیزند بر سر کل مالند موی بر آرد اگر زهرهٔ گاو بر ذکر
مالند قوی گردد زهرهٔ گاو چون بخورند اندام نرم گرداند اگر زهرهٔ گاو با خطمی بزنند
و ریوان بشویند شپش برود زهرهٔ گاو ماده لختی با روغن گل بیامیزند و
لختی قطران در وی فکنند در گوش کنند درد بنشاند زهرهٔ گاو ماده
و تخم حنظل و بادیان کوفته بیامیزند و بر مقعد قولنج مالند قولنج
بگشاید و اگر زهرهٔ گاو ماده در گوش کسی کنند که او را درد چشم
بود سود دارد و بهتر شود و زهرهٔ گاو و زهرهٔ ماهی با خرما بیکجا
بسایند و بر پشم سیاه کنند زن بر جای اندر کند حیض بگشاید
و بار بگیرد اگر زهرهٔ گاو ماده بستانند و با بادام تلخ و شکر کوفتند

بسرکه اندر نهند تا بهم بهم شود پس بر ریش ایشان نهند درست شود و اگر کند
را بموی دهند بزهره گاوان که بکار دارند گندم را موش نبرد و کرم نخورد اگر قطره
زهره گاو در گوش کنند درد ساکن شود کعب اگر کعب گاو بسوزانند و با
کتیرا و زهره گاو بیامیزند بر کلو مالند ببرد و اگر از آن در سرکه و انگبین کنند
سپر را ما برپیده را دهند چون بخورد سود دارد موی گوش موی گوش گاو اگر بطلا
در کنند بخورند کس دهند نالان شود و بیم هلاک بود سم اگر سم گاو بسوزانند
و خاکسترش بر جایگاه ریش کنند خشک گرداند استخوان استخوان گاو ماده
بسوزانند و با خون سیاه و شان و نمک اندر آبی بیامیزند بر ریش چهارپای
و مردم خصوصا اسب نهند درست شود سرو اگر سرو گاو ماده بسوزانند
تا خاکستر شود پس بسایند و اندر سرکه کهنه کنند و بر آنجا اندایند که
بینی بود در آفتاب بدارند نیک شود و اگر قطره گاو سرخ بسوزانند و بسایند
با نیز خداوند تپه را دهند تا بخورد سود دارد خاصیت گاو زرد اگر زرد را بو
جدا کاه چند کهنه شود مغز مغز گاو زرد با روغن گل بگدازند درد گوش ببرد و اگر
مغز استخوان او با روغن جوز بگدازند بر دست پای خشک شده اندایند نیکو شود
اگر بول گاو زرد با عسل بیامیزند و در چشم کشند شب کوری ببرد قضیب
اگر قضیب گاو زرد بخوردن زنی را دهد که شوهر را دوست ندارد سود دارد شش
اگر شش گاو زرد ماده و اگر سیاه با آرد جو بیامیزند تا چون مرهم شود دبیلها را
درد سر را سود دارد صفت گوساله گوساله را نیز چند خاصیت است زهره اگر زهره
گوساله را در خانه ریزند کیک آنجا گرد آیند اگر خواهند که موش و مگس یکجا گرد آیند

دیوار

دیوار خانه را بزند گوساله بیاید پشت خایه اگر خایه گوساله خشک کنند و بکوبند
و بخورند جماع کردن بیفزاید بول گوساله یک قطره در گوش افکنند باد بشکند
مغز گوساله مغز گوساله بر رزی گزنده مالند زر شود و اگر مغز استخوان
گوساله یکبار از ند و روغن بر پیچ طلا کنند خواب خوش آورد خاصیت گاو کوهی
گاو کوهی را با مار عظیم دشمنی است و اگر یکی را ببیند و اگر بهار زنهار ندهد
بهد و سر او پیچان هند که زیاده بود اندر صحرای بلاد سر اگر سر او را با یکم
او با آتش نهند مار بگریزد و سر او بسوهان بسایند و با انگبین بیا
میزند هر کرا ازان بخورد کرم که در شکم او بود بمیرد هرکرا از شکم خون رود پس
درم سنگ سر او با پنج درم سنگ تخم حما بسایند و بخورد خون از شکم
باز دارد و طبع سخت کند پوست اگر مار گزیده پوست او با خود
دارد درست شود قضیب اگر قضیب او خشک کند و کسی را که سنگ مثانه
بود چون بسوزانند و آب آن باز خورد بگشاید اگر خداوند قولنج
دهند سود دارد زهره اگر زهرهٔ او چیزی بنویسد و مهر زنند مانند زر
گردد اگر در چشم کشند شب کوری ببرد مغز اگر مغز او بسوزانند و بسایند
و با سرکه سرشند و بر دندان نهند که درد سود دارد والله اعلم صفت گوشت گوسفند
گوشت او بخورد خشکی از و ببرد بسیار خورد دل سخت گردد جگر اگر جگر او بریان
کنند بخورند شکم نرم کند اگر جگر گوشت بر تنک کنند در آتش نهند آب
گیرد پس بلبل بادار بلبل سوده بران بر اکنند هر که در چشم کشد شب کوری ببرد
شیر هر که او را ذکر فته باشد شیر گوسفند غرغره کند آواز بگشاید اگر شیر در دهن

بزرگ کنند و کسی را دهند که درون بد خورده باشد سود دارد مغز اگر مغز
سر او با روغن گل بیامیزند و اندر پیوندها ببندند که سودمند نرم کرده دو
دیم اگر زهرهٔ بغل گوسفند مقدار یک باقلا با عسل بیامیزند باد افگن را بخورد
سود دارد استخوان اگر استخوان او بسوزانند و خاکسترش با شیر زنان مرهم
کنند و بر ریش نهند که درون کرم بود کرم را بکشد سرگین سرگین بز با روغن
گل بیامیزند و مرهم کنند و در پیوندها ببندند که درد بود درست شود سرگین
گوسفند او از بکشاید اگر بر اماس نهند سود دارد اگر دود کنند جنده بگریزد
و اگر با انگبین بر زخم خوب نهند درد بر گیرد و چون بیامیزند با آرد جو و عجین کنند
و بر اماس سخت نهند سبز شود و درد زانو بر پاره رگ کرده سود دارد این خود
آزموده من که مولف این کتابم درست یافتم و چون بسوزانند لطیف تر باشد
و منفعت کند داء الثعلب را و کسی را که باز افتاده موی ریش و سر او خاکستر
را دانی را که ... بها خوانند اگر پشک گوسفند بگیرند با نیم چندان جو در جایگاه
... کنند و چندان آب دران کنند که ... در انبوه شد پس به بپزند تا آب خشک شود
و آنگه خشک کنند و بکوبند با سرکه کرمی خمیر کنند و بر کیک آلایند نشان آبله ببرد
و پاک کند پوست جالینوس گوید که کسی را مار بگزد پوست بزان گرم بر نهند
سود دارد و زخم بهم جمند کار را سود دارد و در کتاب تشریح گفته اند که اگر
چهار پوست گوسفند بر باد کنند از چهار گوشهٔ خانه بیاویزند او از سیاه ز
رود از آن خانه بیرون نشود زهره اگر کسی را اگر درد کرده بود زهرهٔ بز کشی
با فایند و شکر بخورد درد به شود زهرهٔ بز در گوش چکانند درد به شود و زهره

و خشک کنند و بسایند در چشم کشند کند دور کنند زهرهٔ او در ذکر مالند باک
بی جامعت کنند دوستی افزاید زهره با روغن گل بیامیزند با آب گرم بخورد کسی که دهنگم
ضیق النفس باشد او را سود دارد اگر زهرهٔ او و نوشادر بهم بسایند بهر جا که
بر اندایند یک موی بر نیاید زهره بز بر ناف کودکی مالند شکم براند و زهره
بز دود کنند کژدمان همه بگریزند زهرهٔ بز با آب کافور سه قطره در گوش چکانند
درد دندان نباشد اگر مغز دانهٔ شفتالو با زهرهٔ گوسفند بکوبند و ساف
کنند کسی را که خارش مقعد و کرم خرد اندر آن بود سود دارد و اگر زهرهٔ بز
گشن خشک کرده بسایند و در چشم کشند سود دارد و تاریکی چشم را و شب
کوری را سود دارد **خون گوسفند** اگر کسی خون گوسفند بخورد دلیر و سخت دل گردد
سرو اگر زنی دیر زاید پاره سرو بز پیش او دود کنند و بر آتش نهند در ساعت
فارغ شود و اگر ~~بسوزانند~~ و بر زیر بالین بیمار نهند تا آن در زیر بالین او
بود بیدار نشود و اگر بسوزانند بر جای گاه سوخته بر اکنند درست شود و دیگر
در نشود **کرده** اگر کرده او بریان کنند و قطرهٔ آب آن در چشم شب کور کنند منفعت کند
سپپ اگر سپپ بز سرخ بگیرند و روغن آن بردارند و ذکر را از آن طلی کنند قوی گرداند
و اگر سپپ بز و بادام تلخ و دانهٔ زردآلوی تلخ همه یکجا بکوبند و پیش دوما
افکنند چون بخورد جای بمیرد **ریم** ریم سپستانی او بصمغ عربی بهمسر کسی بخورد که
او را باد گیرد درست شود **سم** اگر سم او زیر کودکی دود کنند که در جامه خواب شاشد
سود دارد چند کانه بز غاد چند حاصت **صفت بزغاله** گیهر بر که در ساعت
ببغقد قلیه کنند و کسی را دهند که داروی بر خورده باشد سود دارد و همچنین گوشت او

اکر سرو نبود سفید

شاخ شاخ بزغاله در زیر بالین کسی نهند که رحم کرده باشد در خواب باز گوید خون خوفا
او کسی را اگر داروی بر خورده باشد سود دارد صفت میش میش را چند کاه حد جاص
بره اگر پیه او کوفته با بادام تلخ و مور دانه زردالو جای نهند که جانوری که بخورد بمیرد
شحم پیه اگر کلو بود دانگ شش بره در ان مالند منفعت کند و سود دارد بحر بهق
زهره ~~اگر زهره او کوسفند کوهی عجب دانا و کویند همه تا شوند چون~~ بجا بره زنان در ابرو
مالند ابروشان سیاه بسیار شود اگر زهره او با قطره آب و عسل در کوش
چکانند درد را ساکن کرداند و زهره او خاصیت دارد نیکو درد گلو را چون طلی
کنند نیکو شود پستان پستان میش با زهره النب کسی را اگر داروی بد خورده
باشد سود دارد شیر بکرم بگیرد و بر کاغذ نویسند هیچ پیدا نبود و چون در آب اندازند
بغایت اسفید پیدا آید اگر یک رطل شیر میش بگیرند و همچندان آب در دیگ افکنند
و برتنو تا آب شود پس سنگ اسفید در وی کنند و چند روز از شوری و ترشی پر
پهیز کنند سود دارد خفقان و درد سینه را پشم اگر پشم او فتیله کنند و بر دهان
منقرس بندند سود دارد گوشت اگر کسی را اگر در بهرز باشد گوشت پشت ماده میش
بر آتش کباب کند و از آتش بر گیرد و اندر سرکه افکند پس بخاید و سغلس بیندازد
و بر که بیاشامد درست شود و گوشت کفش سود دارد کسی را اگر دو را ریح خورده
کرده کرده او بریان کرده بدکر بخورد شکم باز گیرد سرد اگر سرگی او همچنانک
در زیر درخت دفن کنند میوه ان بزد بد رسد سر اگر سر او با مغز را تش نهند
تا بجوشد پس کرده به و زیره و حلبه با او بیامیزد و بر تنند چون مرهمی شود و پس بر جا
که شکسته باشد بر نهند درد ساکن کرده و منفعت کند و درست شود بهرش اگر بهرش

بر

بر باد آرد چون بیامیزد و خشک کنند با انگبین و حب اندرو کنند و بر پستان زنی نهند
درد ساکن شود و منفعت کند و درست شود والله اعلم صفت گوسفند کوهی
اگر زهره او با روغن زیت بیامیزند و اندر دیوار خانه اندایند هیچ پشه اندر آن
خانه نرود خون او در سنگ یاقوت کنند در آتش نهند پس چون بیرون آرند
و بشویند رنگ او نیکوتر آید و اگر دیوانه بخورد نیکو شود و خوردن او سنگ
از کمیزدان پاک کند سرگین او در جای کنند که کژدم گزیده بود سود دارد گوشت
او دیوانه را سود دارد اگر خون او بر گوشت او اندایند هر که بخورد فربه شود و خایه او
بریان کرده بخورد مجامعت را قوت دهد شاخ سه درم شاخ او با شکر و طبر
زد بسایند و بخورند خون از شکم باز دارد دنبال دنبال او بسوزانند
با پیه کهنه در زخمها مالند قوی و سخت کردد [illegible] شیر او بریان کرده بخورد
مار گزیده را سود دارد بول او زنی بخورد کودک بیفکند والله اعلم صفت شتر
به سود
هر شتر که چشم او بر ستاره سهیل افتد بمیرد و از همه بهایم چون شتر بیمار شود برگ بلوط بخورد
شود و اندر و حاجت است کفک دهان شتر برگیرند و اندر حوض گرمابه کنند هر که از آن
آب بر سر ریزد قضیب او برخیزد و سخت شود و اگر کسی را بخوراند دهند صرع پدید شود
هر سر ماه بیفتد مغز اگر مغز استخوان شتر با انگبین بیامیزند و بخورد کسی دهند
درد گلو را دفع کند و مغز او بگدازند با روغن زنبق بیامیزند و بر جای کاهی که
زخم مار کژدم یا غیره نهند درد بنشاند و اگر مغز او با انگبین بخورد درد
پهلو را سود دارد و اگر مغز او یک مثقال با روغن کنجد بر چشم مالند
تاریکی ببرد شقیقه اگر شقیقه شتر مقدار دانگی ~~مثقال با روغن کنجد بر چشم~~
بخورد هر که او را درد و لهو الله اشفی

موی اگر موی شتر بسوزانند و خاکسترش بر جراحت نهند سود دارد و اگر در بینی
افکنند خون از بینی باز دارد دل شتر اگر دل شتر بریان کرده کسی بخورد دلیر و قوی شود
استخوان اگر استخوان ساق شتر لختی بکوبند و اندر آب کنند و آن آب در سوراخهای
موش ریزند جمله بمیرد پشش اگر کسی را بیماری روی زرد شده باشد پشش شتر
بگرمابه برند و بر روی وی نهند زردی ببرد و اگر کسی پشش خشک کنند و با
دخدادنه خصمانگر را دهند تا بخورد سود دارد و اگر کسی پشش شتر بخورد بیمار شود
کوهان اگر کوهان شتر با روغن پسته زردآلو بریشته کنند و بر ناصور نهند سود
دارد و اگر یکبار از نرما پیاز بریان کنند و بخورند آب پشت زیادت کنند سرگین
اگر دبی از شتر ترسیده باشد توبره او بر سرگین شتر کنند از بامداد تا نیم
روز پس بردارند و بریزند و جو در آن توبره کنند و بخوردش دهند سه روز
همچنین کنند هیچ وقت از شتر نترسد سرگین بچه شتر آنگاه که از مادر جدا شود
و بردارند بطعامی در کنند و کودک بدخوی را دهند خوش خوی گردد سرگین شتر
سود دارد و نقرس را و عرق النسا را گوشت اگر گوشت شتر بسیار خورد بر
مهره بدخو کرده و خورنده را گرمی غالب شود و سردی ببرد اگر خون او بگرم در پای
مالند کندپای ببرد اگر خون شتر با عود خام میان دو کس بر آتش نهند میان ایشان
عداوت افتد موی دنبال موی دنبال شتر مست بگیرند و جایگاهی که مستان باشند
بر آتش نهند میان ایشان عربده افتد بول شتر با ماس در مالند آماس بنشیند
اگر پیر به بول شتر بشویند سود دارد و پسر زن را سود دارد چون دارو مالند شیر شتر
اگر کسی از بیماری روی زرد شده باشد شیر شتر بگرم در روی مالد سرخ شود

باره کشم بکوش اندر چکانند درد ببرد والله اعلم صفت آهو اگر سرگین آهو
بسایند با روغن شاه سپرم در موی مالند رنگ سیاه شود شش اگر شش آهو
با سیداب بیامیزند و در روغن زیت اندران کنند و بجای دندان کرم کرده نهند
دندانش بی درد برآید سم اگر سم او بسوزانند و بر ریش کنند سود دارد زهره
اگر زهره آهو با پاره قطران و نمک تلخ کسی را دهند که سرفه بود و خون از گلو
او آید مجرب با آب گرم بخورند نیکو شود و اگر زهره آهو در آب بجوشانند و گرد گرد
گشته زهر برریزند در آن گشت زیان نکند گوشت آهو گوشت آهو و سپه(?)
خرگوش بپزند تا نیک از هم بشود پس زیره و حلبه و اوشین کوهی و سلیخه
و گل سرخ بر او افکنند و بسایند و گرد کنند پس بدگرا دمادم بود و درد شکم
و پهلو یا بهق بر اندام دارد یک کرده با آب گرم خورد درست شود و گوشت
او بادهای گرم بشکنند و مردی غالب گرداند مغز اگر کسی مغز او را بخورد
درد معده را سود دارد اگر استخوان سینهٔ او بگیرند و در سرکه نهند و بجو
شانند و بسایند خشک کنند و خرد کنند و بر جایگاه که دنبال بود مارش(?)
گشته بر آن کنند درست شود سر اگر سر او بسوزانند خاکسترش
بردارند و با روغن زنبق بیامیزند و جایگاه که کوفتگی یا آزاری باشد
اندایند درست شود صفت خرگوش اگر خون خرگوش گرم در روغن گل
در چراغ دان نهند بیفروزند هر چه اندران خانه بود سیاه نماید و اگر
خون خرگوش بچشم درکشند آب دیدن باز دارد و اگر خون
او بر کودک اندایند تب ببرد و اگر بسایند خوشک کنند با آب غوره بسایند(?)

بمیل در چشم کشند خارش ببرد **حیض** حیض خرگوش و نشاد ذنی
آبستنی بود در رفود مالد فرزند نرینه آید و زادن زود آسان گردد و اگر
کسی را بیماری دق بود او خون حیض خرگوش دهند با نمک و کافور منحوق
درست شود و اگر سرگین او با عصفر در مجلس بر آتش نهند تیز زمردمان
مجلس افتد و اگر خواهند که به شود ایشان را روغن بادام باید داد اگر سرگین
او اندک بخورد و کسی دهند انکس خرد مند گردد بدخوان و به شود و اگر حبند درم
سرگین خرگوش با شور با بخورد کسی دهند حبدانی تیز پروی افتد که باز نتواند داشت
استخوان استخوان او بر پای نقرس ببندند سود دارد **بستان** اگر بستان او بکوبند
و زنی را دهند تا بخورد هرگز آبستنی نشود **موی** چون موی خرگوش در زمستان
در موزه نهند سرما پا را زیان نکند و اگر موی او دود کنند در آنجا که سرما رسیده
باشد درست شود و اگر اطراف تن را بموی خرگوش دود کنند سرما آنکس را زیان نکند
دست پای دست پای خرگوش بر دست پای نقرس ببندند درست شود و اگر با شنه
خرگوش بر پای نقرس ببندند سود دارد **پنیر** اگر پنیر او بر زبان کنند و کودک را
دهند تا بخورد دیگر در حالم صواب شاشد اگر زنی از آن بخورد زود بار گیرد اگر در جایگاه
نهند که در آن خاری یا پیکانی یا غیره مانده بود و بیرون و بیرون نمی آید با زیت و خطمی
بیرون آورند و اگر بخورد کودکی دهند نترسد دلیر گردد **زهره** زهره خرگوش سود دارد
سعیده اجتی را چون در گوش کنند و اگر زهره خرگوش بر قضیب اندر مالند
با مرد جماعت کند دوستی افزاید و آن زن جز او نخواهد بعد از آن اگر زهره خرد کان
را اندر آرد کنند و کندر و سد ابی کرفته بر سر و پیشانی اندایند درد به شود
واگر

اگر زهره خرگوش با روغن نار و خالص بیامیزند زنی را که خواهد که آبستن شود با پشم پاره
برگیرد چون با او نزدیکی کند بار گیرد و اگر زهره خرگوش بپالایند و در چشم کشند شب کوری
ببرد **مغز** اگر مغز خرگوش کودکی را دهند که در جامه خواب شاشد فایده دهد اگر زهره
او بر جایگاهی کنند که موی از آنجا کنده باشند بعد از آن موی بر نیاید اگر مغز او بر گزیدگی
مالند سود دارد اگر بخورد با نگری بندد دست پای او لرزه به شود **جگر** اگر جگر او خشک کنند
یک درم سنگ آب شسته دانه کس را دهند که او را تب آید سود دارد **دل** اگر دل او بر بازو
بندند هرچه از دست بنهند از وی راست شود **پیه** اگر پیه او بر روی کسی که بد دست بود
بستنی از وی ببرد اگر کس پیه او بخورد فربه شود **گوشت** اگر گوشت او خورند باد پایکی
گرم بشکند فایده دهد اما سودا انگیزد **چشم** و چشم او زیر بر مار رسیده دود کنند
سود دارد **شش** شش او خشک کرده نیم درم سنگ در افکنند و بخورد کس دهند که
تب ربع میگیرد سود دارد **صفت سگ** هیچ جانوری با حقشناس‌تر نباشد تا غایتی که
روحی یک پاره نان بسگی دهند بهر وقتی که آن سگ او را بیند مطیع او باشد و اگر کشک
گرد سایند بر گوشت پرا کنند و سگ را دهند تا بخورد جمله دندان‌های او بیفتد
و تیز گویند که اگر تخم بید بخورد سگ دیوانه بمیرد یا دیوانه شود والله اعلم خاصیت **زبان**
زبان سگ خشک کنند و خرد کرده بر پلنگ گزیده نهند سود دارد درست شود **پوست**
خداوند اگر صرع بر پوست سگ سیاه نشیند به شود اگر خداوند ناصور بر پوست
سگ نشیند فایده کند اگر بول سگ بر قضیب اندایند جماع کند آبستن شود **اگر قضیب سگ**
بر ران ببندند جماع کنند شهوت بسیار خیزد **سرگین** اگر سرگین سگ بخورد کسی دهند که
او را گزنده باشد سود دارد **شیر** شیر سگ بهر جا که مالند موی نیرد و شیر سگ

بانکبین زنی را دهند که کودک در شکم مرده باشد از وی جدا شود ناف سگ با کودک خرد بدارند که
درد دندانش نباشد **گوش چپ** چشم سگ ازرق یا سفید باشد بگیرند و بسایند که
اگر چشم او با سنگ مقناطیس در چشم کشند پس از نماز شام آنگه در شب همچنانه بیند
که در روز و اگر چشم او بگیرند در پوستی کنند و دفن کنند در خانه یا در دیوار خانه از
بروز آن جای کرد به هیچ گونه آبادانی نپذیرد تا آن باشد **صفت روباه** اگر باد [illegible]
بگویند و اگر گوشت برا کنند و روباه را دهند چون بخورد بیهوش شود اندرو خاصیتهاست هر کرا درد شش
بود و شکنبه روباه بریان کنند و بخورد درست شود هر که یک شکنبه روباه هم بخورد
هر گز بر نشود **پیه** هر که پیه روباه در دست و پا بمالد سرما او را زیان نکند اگر پیه
روباه بگدازند در گوش چکانند درد گوش بنشاند پیه او با مغز کرگوش بر جا اندایند
که موی نباشد موی برآید و اگر کول باشد ببرد هر که پیه روباه بر پشت مالد خارش ببرد
و پیه روباه با روغن سوسن بگدازند با باده بینه در گوش نهند سود دارد درد گوش
را و درد دندان را **زهره** هر که زهره روباه ببیند مدهم در ساعت خواب برو غلبه کند
و اگر زهره او بزیره بر در بنند و خشک کنند کسی را که در روز چهار اندایند بهتر شود
و اگر بخورد با قدری تخم خیار و تخم بادرنگ [illegible] سلامت شود **مغز** مغز روباه کجا که مالند
موی بر نیاید دندان روباه از کودک در آویزند دندان زود بی درد برآید و صرع ببرد و
اگر دندان راست وی از گوش بیاویزند در گوش نبرد و دندان او چه [illegible]
و چپه از چپ خداوند او درد دندان آویزد [illegible] **گوشت** اگر گوشت با جوشاب
نمک بپزند تا پخته شود پس هر کرا دهند که درد بندها بود درست شود که گوشتش اندر مالد و اگر
پیکر گوشت او خورد بادها بشکند و معده قوی کند **قضیب** اگر قضیب روباه از خود
ببیا

بیاویزد درد کرشتی به شود درست شود شش اگر شش روباه خشک کنند و بسایند
با یکدرم سنگ کرمه چوب رز قضیب کنند جماع کردن و شهوت بیفزاید سپرز
اگر سپرز روباه خشک کنند و خرد کنند با انگبین بیامیزند و بخورد طپیدن
دل و قطر البول را ببرد پیه پیه گربه با روغن گل و سداب اگر کسی را بمالند دیوانه
شود اگر پیه با پر مازو اندایند و بچوب گز دود کنند کرما بیرون آید سود دارد
اگر پیه گربه بیکدرم زنند و حلوا کنند و بروغن کسی را دهند مطلع شود خارپشت
گوشت اگر کسی خارپشت را بریان کند سیکی بخورد سیکی سپرز او ببرد و نیمی و اگر
نیم بخورد سپرز او ببرد و این کس را باید خورد که او را سپرز از جای آمده باشد
و از آن رنج و اگر خارپشت را بگیرند و بسوزانند و بر ریشی ناسور نهند
درست شود و اگر بروغن بپزند و آن روغن ظرفی مالند که موی از آنجا شده
باشد دیگر باز نروید و بیمه که خارپشت بروغن یاسمین بجوشانند و از آن روغن
بر موی مالند ازینکه حاجت خواهد بباید گوشت او خوردن سود دارد درد
جگر و پهلو را و بادی که از سردی باشد و اگر گوشت او بریان کرده کودکی را
دهند که در بستر شاشد سود دارد شکنبه و اگر کسی را بول گرفته باشد شکنبه
او بریان کنند و او را دهند که بول بگشاید صفت سمندر سمندر جانوری
آتشی و دست اندر میان آتش بود و درست بیرون آید حکما گفته اند که تولد
او از آتش است اگر زهره او چند انگ سنگی با آب نخود بجوشانند و در شیر
تازه کنند و بخورد و کسی دهند که زهر قاتل خورده باشد شفا یابد و اگر اندر چشم
کنند که آب سیاه آورده باشد درست شود صفت خفاش الی خفاش

بسیار کسی شب‌پره خوانند بروز طاقت بدیدن ندارد و در طی در جایگاهی تاریک سازد چنانکه نور خورشید
اندک رسد و بول او بر مادر زهر قاتل است و عجبست آنکه نه از بیضه از جنس طیور است و می پرد
خاصیت اگر چه خشک کنند شب پره را و بسایند و بروغن یاسمین بر ذکر اندایند مرد سسته
را بگشاید و ذکر را قوی گرداند اگر خفاش از درختی بیاویزند ملخ از آن نواحی بگریزد
مغز حکیمان گفته اند که اندر سر او دو گونه مغز است و سفید و سبز اند که اگر بر اندام
سبز او موی بر آرد و سفید او را بجای مالند موی بر آید کنده یا تراشیده دل اگر دل او
از بیاویزند خواب نبرد و اگر از مردی بیاویزند اگر با زن جماع کند زن دوست دارد
زهره اگر زهره او با زهره بزکوهی بیامیزند و بسایند و در چشم کشند شب کوری را
ببرد اگر زهره او دگری که شب پره مانند شتر آتشی یا انکه آب دوشنامی دهند هر دو
را بگیرند و خشک کرده بسایند و در چشم کشند همچنانکه بروز بیند به شب بیند
والله اعلم سر اگر سر او از خویشتن بیاویزند بوقت جماع سود دارد ضعف رانسو
رانسو عدوی مرغ خانگی باشد تا غایتی که اگر صدف سنگ باشد هم را بقتل آورد
و سود دهد تنگ نفس شود استخوان اگر استخوان او را بسوزند با خود دارد آبستن
نشود گوشت گوشت او را بسوزند اگر بخورد از دیوانگی ایمن باشد شبه پیه او بر دندان
نهند بی درد بر آید کعب کعب او با بر قرنفل کی تیره آورند در زن با خود دارد بار نگیرد
خایه اگر خایه او در پوست شتر گیرند در زن با خود دارد همین فعل کند تمام گشت
مقالهٔ اول مقاله دوم اینست مقاله دوم در منافع
طیور و هوام و حشرات و آن دو فصل است فصل اول در منافع
طیور بس و در جنس ذکر است عقاب باز کرکس کلنگ بوم

رخم

زغن کلاغ بیه عقعق پدپد کبوتر کبک تیهو قمری خروس ماکیان بط
فاخته موسیچه تذرو باشه کبوخواص سار چطاط همای لقلق عندلیب
بنجشک سنقراق طوطی بحوهک عقاب همه بهم مرغان جوارح عیتو
وعقاب بود سلطان چنانکه شیر سلطان همه ددان است و عقاب سلطان
همه مرغان خورده تمام تر دارد چنانکه خرگوش بر باید و کشف در هوا
ببرد و بر زمین زند تا کشته شود و در وقت عقب آن بیاید و بخورد
و طبع او بینایی است چنانکه گویند چون در هوا نشیند جبل منزل
بر بیند و در وقت بیضه ماده نر را نزد خود نگذارد و نر برود و سنگ
بیاورد و بر کوه آسته خرهای هندی ولیکن از همه انواع باشد و در آشیانه
بنهد ماده رام گردد و آنرا حجر الموت خوانند بپارسی لیفی ارهنی در آشیانه
او باشد و هر که بیابد و با خود دارد در زر گرفته قیمت و قدرش بیفزاید
و بنزدیک همه محتشمان و همه کس او را عزیز دارد و چون کسی قصد او را
نه کند آنرا برد دارد و بیندازد و نیز در شکم عقاب سنگی باشد بر مثال
چشم گاو سیاه و سفید هر که آنرا بیابد و با خود دارد قدرش بیفزاید
و با خود دارد عطارد جا ست گویند که عقاب از بوی صبر بگریزد
واگر بوی آن بشنود بیمار شود و اندرو خاصیتهاست **خاصیت**
عقاب اگر پر او در خانه دود کنند مار بگریزد **مغز** اندر میان
مغز او استخوان باشد کوچک هر که با خود دارد بر همه کس فیروز باشد
چنگال اگر چنگال او از غلاف ستوری بیاویزند نیک تواند دوید

دیر تک و نیک بهتر گردد صفت باز جایگاه و وطن باز بیشتر در روم باشد و باز درمیان مرغان چون لشکریست که مادرش جنسی بود و پدر از جنسی و چون بیمار شود کتان بخورد درست شود و در آشیانه او البته کتان باشد و اندر خاصیت است خاصیت باز اگر باز را بپزند بروغن سوسن و از آن طلا کنند بر چشم فایده کند و آمدن آب را نیکو شود خون اگر خون او بخورد کرد دهند خونخوار و دلیر شود استخوان اگر استخوان پای او بسوزند و خاکستر ش جایگاه سوخته بر اکنند درست شود مغز اگر مغز او با شکر بخورند نکوبه را سود دارد و معده قوی کند و درد معده ببرد چنگال اگر چنگال او از درخت بیاویزند هیچ مرغ بر آن درخت زیان نکند چشم چشم او بگیرند با آب بر دبسایند و در چشم کشند چشم روشن شود پر اگر پر باز در خانه دود کنند مار بگریزد سرگین اگر سرگین او با شراب بگدازد با انگبین روشن کنند و زنی عاقره را دهند تا بخورد با زن مجامعت کنند در وقت بار بگیرد و اگر انگبین بیامیزند بر دنبل نهند زود رس کند و اگر بر چشم طلا کنند روشن شود صفت کرکس اگر کرکس مرغی بود با پیر در وپیوسته طلب مردار کند و صید کم کند بر دار افتد صد ان بخورد نتواند چند بجنبد حیله ببرد و در آشیانه او برگ چنار یابند و بر سنگ یابند سپید بر کربیابد و در دهان گیرد بالکه سخن گوید خیره باشد و اندر و خاصیت است گوشت اگر گوشت او بپزد و نمک و زیره کرمانی و انگبین در و کنند و اندر خمره کنند بسو اگر کسی بخور باد دهد مار بگریزد و کژدم بگریزد

الی دارو باب بجوشد زهره بنشاند و زهره او با انگبین بیامیزد و همیل اندر چشم
کشند روشنائی بیفزاید واگر زهره او با آب شبنم و آب شاهسپرم
و آب سپند بخته کند و دیوانه را دهند سود دارد **مغز** اگر مغز
کرکس و زهره اش بقطران خام بیامیزند و روغن زیت کهن اندرو
کنند و در بینی کسی کنند که کل بود منفعت کند **استخوان** هر که از
استخوان که در پای کرکس باشد پاره بر زنند پاک کنند و از گوشت در ران بندد که
باد دارد سود کند اگر استخوان ساق کرکس بر پا شنا خداوند نقرس بندد
راست بر راست و چپ بر چپ درست شود و اگر بجوان کرکس سوزنی آب دهند
که گوشی که بدان سوراخ کنند و اهم نیاید **صفت کلنگ** اگر خایه کلنگ
بسرکین اسب اندر کنند چند روز و آنکه بپرورد آنکه بر سر موی سفید اندر
مالند سیاه شود **گوشت** گوشت کلنگ مجامعت را عظیم سود دارد
اما چون بپزند بسیر که باید بخت و چون از دیگ بر آرند بباید که نیند و بکلاتند
تا رگهای او بیرون آید و اگر گوشت و پیه او بپزند و چربش آن در گوش
افکنند کر را ببرد **زهره** اگر زهره او با روغن زنبق بیامیزند و در بینی
خداوند لقوه افکنند سه روز بجای چون بکار آید بیرون آید سود دارد
چشم اگر چشم راست او بجوشانند و در چشم کشند خواب نیاید **صفت**
بوم اگر سرگین او با خردل بسایند و بر جای کنند که موی از آنجا بر کنند
باشند دیگر باز نروید **خایه** اگر خایه بوم در دیگی بشکنند و آن دیگر
بر سر بوم بنهند بجوشد و کف بر آورد بی آتش **مغز** اگر مغز بوم بنام

بناء اگر بخورد کسی دهند اگر کسی را دشمنی گیرد و مغز او با روغن بنفشه بیامیزند
و از آن روغن کسی دهند که او را درد شقیقه بود یا در بینی افکنند نیک
بسازد **استخوان** اگر استخوان پای او بجای کاهی که بسیار باشند
بر آتش نهند و دود کنند میان ایشان عربده افتد **چنگال**
چنگال بوم دود کنند مگسان بگریزند ~~شب و بکند~~ **خون** اگر خون
بوم بسایه خشک کنند با تخم مرو دبکوبند و بر دنبل نهند ببرد و اگر
خون او با روغن زیت بیامیزند در سر مالند و شپش بکشد **گوشت**
اگر گوشت بوم بسایه خشک کنند و خرد بسایند و بطعام اندر نهند
و بکسی دهند که بخورد آنکس که بنام ایشان خواهد میان ایشان عداوت
افتد **دل** دل او بروباه آورند بر سینه زنی خفته نهند هر چه کرده باشد
در خواب بگوید **زغن** این مرغی بود همچون عقاب پوست او بر چشم خداوند
رمد بندند درست شود **زهره** اگر زهره او زنی آبستن بخورد کودک از وی
جدا شود و اگر بسیار خورد دیوانه شود **چنگال** اگر چنگال زغن بر کودکی
بر افکنند در رسته شود **صفت کلاغ** چون بچه آورد تعهد نکند و علف
ندهد مگر که مگس و پشه بر آن حوالی گرد آیند و بچه کلاغ دهان باز میکند
و از آن باد بخورد و خدای تعالی عز و جل اسم سبب روزی و عذا گرداند
سبحان الرزاق الحکیم پس چون قوی گردد خود بطلب غذا و معاش رود
اگر کلاغ را بکشند بسوزانند در روغن زیت بسرشند و بر جای کاری
کنند که موی نباشد موی بر آرد و اگر بکشند و بنهند تا عفن شود اگر خشک
کنند

برند و بسایند و بموی اندر مالند اگر سفید بود سیاه شود و اگر
اگر کسی را طحال از جای آمده باشد انجیر بستن یک در آب آغازد
پس کلاغ اندران آب بجوشانند و بخورند درست شود زهره
اگر زهرهٔ کلاغ و زهرهٔ گربهٔ سیاه بهم بیامیزد و در بینی افکند
کند او را موی سفید نشود اگر زهرهٔ او با روغن یاسمن بقضیب
اندر مالند بابرکه جماع کند دوستی افتد ایدون این مجربست و اگر بر
ذکر مالند ذکر قوی گردد خایهٔ کلاغ جبلی را در زیر سرگین اسب
کنند و بگذارند تا آن وقت که سیاه شود بعد بیرون آورند بسایند
و بموی اندر مالند موی سیاه شود مدتی بماند گوشت اگر کسی گوشت
کلاغ بخورد بادها بشکند و جادوی کار نکند خون اگر خون او خشک
کنند و بسایند با شکر سفید و قلاخشک و بخورند سرفهٔ کهنه
ببرد مغز اگر مغز او اندر شراب بخورد کسی دهند چنانکه بداند او را خواب
بیاید و اگر مغز او با سرمه بیامیزند و اندر چشم کشند تا اثر آن
سرمه اندر چشم او بود او را خواب نیاید و اگر مغز او بگدازند با روغن
زنبق بیامیزد و در جایگاهی که با دکرم گیرد براندایند سود دارد استخوان
اگر استخوان او خشک کنند و زیر کسی که برو جادوی کرده باشند دود کنند
با عود خام باطل گردد دل اگر دل او بگیرند و بسایند و با شراب بخورد
کسی دهند محبت او شود زبان او همان فعل کند که گفته خاصیت کلاغ
اگر خون کلاغ سیه بگیرند و خشک کنند کسی را که باد زشت گیرد سود دارد

پیه اگر پیه او با روغن بکر ازند و بر پیشانی اندایند در چشم بهم کشی عجز

و پیه کلاغ سیاه همین فعل کند خایه اگر خایهٔ کلاغ سیاه در شو

افکنند پس آنگاه با خود دارد جادوی کار نکند سرگین سرگین او از

خداوند سرفه بیاویزند سود دارد زهره اگر زهرهٔ او در موی مالد سیاه شود

صفت عقعق اگر استخوان او بر غالیه بیامیزند محبت انگیزد و اگر استخوان

پایکانی بر جایی مانده بود مغز او بر پارهٔ پنبه کنند و بر آنجا نهند آن را بدر

بیرون کند و اگر با روغن گل بکر ازند در جایی مالند که باد گیرد در بهت شو

و اگر کسی شب کور باشد ازین روغن در چشم مالد سود دارد گوشت اگر گوشت

عقعق بخورد کسی دهند حافظه در بزرگ شود زهره اگر زهرهٔ او خشک کنند و

و بخورد کسی دهند ابله گردد و نیم از تن او بهت گردد صفت کبوتر

سرگین کبوتر همه رنگها از جامه ببرد چون بدو بشویند و اگر سرگین کبوتر

با آب جغندر در موی سپید موی سیاه دراز کند گوشت اگر کسی گوشت

کبوتر بخورد بادهای پرد بشکند اگر گوشت کبوتر بچه بخورد سردی ببرد و آب

پشت بیفزاید استخوان اگر استخوان سر کبوتر بگیرند بسایه خشک کنند و خرد

بیامیزند با شکر سفید و کسی دهند که سبرز دارد سود دارد و اگر استخوان

پای او با باقلی بخورند سرفهٔ کهنه ببرد استخوان کبوتر بسوزانند و خاکستر او بر کلف

و بهق کنند با آب پیاز سود دارد خایه اگر خایهٔ او در زیر سرگین کنند یک هفته

پس بشکنند بچه بزودی بیرون آید اگر آن بچه را در زیر کبوتر بنهند تا بزرگ شود

پیش از آنکه پر تمام برارد او را بکشند و خون او بگیرند با موی خر بیامیزند که

بند مفلوج شود **صفت مرغ** کبک مرغی اگر با شیر زن بر مهق مالند ببرد **گوشت**
کبک چون بخورند بادهای گرم بشکند **پر** اگر پر از پشت کبک بر کنند و درمیان
ران زنی بمالند و دست باز دارند محبت فاعل شود بغایت **زهره** اگر زهرهٔ کبک
در چشم کشند شب کوری ببرد **پیه** اگر پیه کبک در گردن مالند فایده بار
و اگر با روغن یکجا زند بر سر زخم رسیده مالند درست شود **صفت بط**
اگر کسی بط بسیار بکشد و پوست او بر دارد با پاره پوست گرگ بر بازو بندد
و بر ریسمانی که زنان رشته باشند بدر جا که رود کس او را نبیند **چشم** اگر چشم او در
کاسه نهند و بر شکم خفته نهند هر راز و هر چه پرسند در جواب بگوید و اگر
خبر دارد جالینوس گوید گوشت بط گرم است اگر کسی بسیار خورد پیر شود
و تمام گردد اگر سرگین بط بر بهق کنند ببرد **مغز** اگر کسی مغز بط خورد آب
پشت بیفزاید و ذکر قوی گردد **زهره** اگر کسی زهرهٔ او با سایه خشک کنند
و خرد کنند و با سرکه کهنه در گلو مالند ببرد **استخوان** اگر استخوان پای او
بگیرند و بکوبند و در سوختگی پراکنند سود دارد **پیه** اگر پیه بط بر گلو مالند
ببرد اگر پیه بط با روغن یاسمین یکجا زند و سه قطره در گوش چکانند
هرگز در عمر خود کر نشود **صفت فاخته** اگر خون فاخته یکدرم سنگ
با هم چندان روغن جوز بر بینی مالند سود دارد و اگر خشک کرده بسایند
و کودکی را دهند که در جامه خواب شاشد سود دارد **گوشت** اگر کسی گوشت فاخته
خورد بروغن جوز بریان کرده کسی بخورد باد قتنج را درد زهار را سود دارد و شهوت
انگیزد مجامعت را قوت دهد **صفت موسیچه** گوشت او خورد باد لقوه ببرد

داگر روغن جوز بریان کنند بخورند باد فتق در روز بار را سود دارد پیه اگر پیه
موسیچه با روغن گل کوفی بیامیزند و شب بینی را بدان چرب کنند خشکی مغز
صفت تذرو اگر گوشت تذرو را با آتش بریان کنند و نان بدان روغن بیالایند
و بخورند مجامعت را قوت دهد و اندامها گرم کند و گونه از روی نیکو کند و گوشت
رو بهترین همه گوشتهاست پیه اگر پیه او بگدازند و بگوش اندر چکانند درد گوش
ببرد اگر پیش از آنکه بدگنند ویرا درد گوش نبود صفت باشق باشق
اگر زهره باشه با نیم درم سنگ آرد جو بخورد سود دارد دل کوبه را باشه و شاهین
و چرغ بهر سه بطبع یکدیگر باشند و زهره ایشان گرمتر است و سپیدی و ناخنه
چشم را سود دارد مغز مغز او بگیرند با نشاسته بجوشانند باز رده خایه آب بشستند
ببغزاید و ذکر قوی کند استخوان استخوان باشه اگر بگیرند و بسوزانند
و خاکستر آن بر جراحت بر اکنند درست شود گوشت اگر کسی گوشت باشه
با نیمه دانه بجوشانند و زیره بر وی بر اکنند و نان ها دهند کی بخورد
از حیض پاک شود چنگال چنگال باشه حمایل کنند کی تب لرزه
پر اگر پر او در بالش نهند خواب خوش آرد صفت کیکو این مرغ را ببارس دو نام
مکیه کبود یکی مرغ مبارک و بتازی او را ... اگر آن درخت که این
مرغ بران نشسته است در برگیرند هر حاجتی که از خدای تعالی خواهند روا شود
اگر خواهند که او را بگیرند بشب بر درخت روند و بگیرند هر جا که این مرغ
باشد مرغان بسیار برو گرد آیند و گویند او بگوید ... الا که او را ایمنی
ز آفت صفت کیکو اگر استخوان او بگیرند اندران سوراخ کنند و بر بازو
ببندند

شاهین

بندند و در دل بهم کسی شیرین باشند اگر بنام کسی بسوزانند آنکس مطیع او شود
گوشت او خشک کرده بخورد کسی دهند آنکس مطیع او شود **خون**
خون او با شکر سفید دشمن را دهند بخورد دوست گردد و اگر خون او
با آرد نخود در هم کنند هر کسی یک درم سنگ بخورد دیگر نگاید **مغز**
مغز او با غالیه آمیخته بدماغ کسی رسانند محب او شود و اگر بگدازند
در روغن او بنفشه کسی بر روی مالند هر که بیند مطیع شود **زهره**
زهره او در چشم کشند سفیده ببرد **چشم** اگر چشم او بر راست نکو بگیرند
بر روغن شیر بجوشانند در جامی مسین کنند هر که ازان در چشم
در مالد چشمش بشب روشن باشد **صفت غواص** غواص مرغی باشد گردنی
و منقاری دراز دارد و از جمله مرغان آبیست دارا ماهی خواره
خوانند و صید او عجب باشد ازانکه بهوا گیرد و خویشتن را در آب
زند و ماهی بر باید و براند و خاصیت است **صفت** خون او خشک و خرد کرده
با چیزی بخورد کسی دهند آنکس مطیع او شود **استخوان** اگر استخوان او بگیرند بنام
کسی بسوزانند اندیشه او بدل آنکس در افتد **گوشت** گوشت او هر که بخورد
بادهای زشت بشکند **مغز** مغز او با غالیه بدماغ کسی رسانند محب او شود
چنگال چنگال او بسوزانند بر سوخته بر اگنند درست شود **سرگین** سرگین او با شکر
بسایند و کودکی را دهند که بدخو بود سود و منافع او چون کمیوز باشد
این مرغ را بتازی زرزور گویند و او دو رنگ باشد سبز خام
و بعضی باشد سیاه و در وقت بهار و خزان بسیار باشند بوقت تمامی

درکمتر باشد کاه کاه بانگ کند بر همه حال زار دستان گوشت اگر گوشت او بسیار
خورند باد بواسیر را دفع بکند خون اگر خون او در طعامی کنند بخورد کسی دهند
آنکس بسیار اندیشه و سیاه دل شود خطاف اگر مرغ خطاف
را با دمی هوا نشی بکشد و طاقت سرما ندارد خاصیت اگر هفت
خطاف بگیرد و بریان کند و به هفت روز هر یکی را بکوبد کسی دهند که بخورد
در جامه خواب نشاشد مثانه را ممسک کند فهد خون او برد از مالد
در هنگام مجامعت آن زن جز او نخواهد و اگر بچه خطاف پیش از آنکه چشم
باز کند برگیرند و بکشند و خون او کسی را دهند که طاعت داراد شود و بچینین
خشک کرده با غالیه به دماغ کسی رسانند محبت افزاید ازو استخوان او در
بالش زیر سر کسی نهند آنکس را تا روز خواب نبرد و اگر استخوان خطاف با چیز
بیامیزند و سرگین موش و در خانه دفن کنند کر آبادانی باشد بزودی خراب
شود خایه خایه او برداریند و بروغن بنفشه در شکنبند و بهم بیامیزند
و زن آبستن بردارد زادنش آسان شود گوشت اگر زنی گوشت او بخورد
از حیض پاک شود کل فاد اگر کسی کل خانه او با شیر گاو بیامیزند و کمیز کودک را
دهند تا بخورد گشاده شود و اگر بسایند با روغن و بر زهار زن اندایند
زادنش آسان بود شکنبه اگر شکنبه او سگ گزیده را دهند شفا یابد
زهره اگر زهره او در بینی چکانند ریش سیاه گردد باید که وقت این عمل
دهان پر از شیر تازه دارند و گرنه دندان نیز سیاه شود چشم اگر چشم او
بسایند با شراب و اندکی شراب بخورد کسی را دهند که او را خواب نیاید

صعف

صفت همای همای مرغی باشد مبارک و سایهٔ فرخنده دارد چنانکه گویند هر کرا
این مرغ سایه بر افکند بدولتی رسد و برین اعتماد است آنرا بلفظی
دیگر استخوان شکن گویند از بهر آنکه کعب پای شتر در منقار گیرد
گیرد بیک حرکت خرد کند و بر فرق سر او موی نباشد والدرو خاصیت
خاصیت همای اگر استخوان او بپای راست او بر خداوند نقرس بندند
درد ساکن شود باید که آنکه برداشت ببندد وجب بر وجب تا خایه دهند
زهره اگر زهرهٔ او با زهرهٔ باشه و زهرهٔ مرغ آبی بهم بسایند و بماء الطلع
بیامیزند ماء الطلع آن آبی است که بشب برگلی افکند و در چشم کنند
بخار بار کنند و آب دویدن از چشم باز دارد و اگر زهرهٔ او از سر فرود
آویزند نزدیک چشم درد چشم ببرد مغز اگر مغز او و مغز کلاغ
سیاه و مغز شقراق و مغز گربهٔ سیاه خشک کنند جداگانه
بسایند پس بهم بیامیزند از هر یکی برابر بسایند و در سرمه دان
کنند هر که از آن در چشم کشد جنیان را به بیند چنین آورده اند
در کتاب تواریخ که مجربست اگر پر در خانه دود کنند مار کژدم و
هوام بگریزند صفت لقلق لقلق بسیار منفعت است
خاصیت لقلق لقلق بخورد کسی را دهند سیم هلاک باشد او را و چون
شکنبهٔ او بدهند شفا یابند گوشت گوشت لقلق بریان کرده معده را
قوت دهند و گرم تر است و شهوت افزاید و بچهٔ او از او بهتر شکنبه اگر

شکنبهٔ او بریان کرده با روغن گاو و سرکه کسی بخورد کسی دهند که زهرهٔ لقلق
خورده بود سود کند و مار گزیده را منفعت کند **خایه** اگر خایهٔ او حمل روز
بر کرین اسب اندر کنند بعد از آن بیرون کنند و بموی سفید اندر مالند
سیاه شود **صفت عندلیب** عندلیب در وقت گل او از بسیاری دهند
و اندر و خاصیت است **خاصیت عندلیب** گوشت عندلیب بریان کرده هر که بخورد
تشنگی بنشاند و جماع را قوت دهد و شهوت افزاید اگر گوشت او خشک
کنند و بسایند و با روغن بلسان بیامیزند و زنان برگیرد و کودک بیفگند
از کفتار مرسی اگر کسی گوشت او خورد بسیار گوی و سلیط شود **خون**
اگر خون او بخورد کسی دهند حافظ و زیرک شود و اگر بسایند و خشک کنند
و با گل اندر کشند و اندر بینی کسی کنند که خونش خوشش از بینی آید باز دارد
استخوان اگر استخوان پای او کسی بر دارد و پوشیده کند و در بر و پوشیده
کند و در بر کودکی افگند کودک از چشم زدگی ایمن گردد **صفت سنجشک** سنجشک
با مردم انس عظیم دارد و او را گیا است که چون ماده با او نسازد منقار شاخ از آن
بگسلاند و بماده نماید مطیع او شود و آن گیا ملست که باهم جا باشد اگر کسی نیز از آن
شاخ بگیرد و کسی را نماید محبت انگیزد و شناختن آن آنست که بیشتر جای
پاک روید و پیوسته سبز باشد و در زمین پهن باز گشته باشد شاخها دراز و با
رنگ و پیرامن شاخ برگ برآورده باشد بر گلی فرد اندر و خاصیت است **خاصیت سنجشک**
بر گرفتن سنجشک را با روغن گاو بریانی کند و بوزه ارزه مطبوخ و بریانی کند

دیگر

دیکهفته بسیر ازان بخورد فربه شود **زهره** اگر کس زهرهٔ سنجاب چند انکه خواهد
در پله حل کند و بر عورت اندازد پس ازانکه شراب خورده باشد با زن صحبت
کند آن زن بی ارحم شود **چنگال** اگر چنگال او بسر که بجوشانند و آب
پیاز بر کلو اندازند بیک هفته پاک شود **بچه سنجاب** اگر بچه او پیش ازانکه
موی برآرد برگیرند و در روغن کنجد بجوشانند و بخورند آب بسیار شود شب را
و اگر بچهٔ سنجاب بریان کنند بر آشیانهٔ زنبور بنهند تا آنرا بگزند چندانکه
بمیرد برآماسد پس آنرا بردارند و در روغن گاو بجوشانند در گاه مجامعت
یکقطره ازان روغن بر کف پای مالند چندان خواهد مجامعت کند تواند کرد
یا بر سر پای نشینند تا قوت بیفزاید **مغز** اگر مغز سنجاب با شکر
بیامیزد و بخورد آب پشت بیفزاید و اگر بر قضیب مالد قضیب سخت شود
و مجامعت را قوت دهد و بادی که از سردی بود نشکند
خایه اگر خایه او بگیرند و در زیر سرگین کنند سه روز بعد ازان بردارد و بروغن
ببرد و بجوشانند تا حصور بنهند ببرد **سرگین** سرگین او با آب باران
در چشم کشند شب کوری ببرد سرگین ناشتا بر آب دهن بر آن زخم کنند
پاک کنند **گوشت** گوشت او گرم بود هر که بسیار خورد آب پشت بیفزاید
استخوان استخوان سنجاب با خود دارد چشم بد نگزد **صفت کالسکینم**
بپارسی سقرق اگر کس گوشت سقراق خورد قوی گردد اگر خشک کنند سایند
و آب کل اندر و کنند کودکی را دهند زبان او درست شود **زهره** اگر زهرهٔ او با نوشادر
را سر کنند موی سیاه شود **صفت طوطی** الحامرطی در هندوستان بسیار باشد

دا ازان جا آورند خاصیت طوطی اگر پر او را برنج کبوتران افکنند کبوتران از آن
برج بگریزد سرگین اگر سرگین او بر جراحت نهند سود دارد خاصیت عوهک این
عوهک جنسی است از خطاف ترکی گویند و آشیانهٔ خود را فراخ سازند شخص
او کوچکتر از خطاف باشد اندر کوه وطن سازد در آستانهٔ او بجویند چیزی
یابند بر مثال طوطیا اگر بسایند و در چشم کنند سفیدی چشم را نیک است
اگر استخوان ساق این مرغ با خود دارد محبوب باشد و همه کس او را دوست دارد
فصل دوم در منافع هوام و حشرات مار ماهی نهنگ سقنقور ضب
کشف ضفدع سوسمار بیپا ارضه عظایه عقرب عنکبوت زنبور
ملخ مگس مور پشه کیک شپش خنفسا دو ساله حمار قبان
حراطین ذو الالف ناره علق خاصیت مار اندر مار منفعت
بسیار است و حکیمان گفته اند اگر استخوان گاو کوهی با فارپشت ماکیان بشنیه
ما عقاب یا اعضای از اعضای ایشان در خانه دود کنند مار بگریزد
و اگر مار را یک ضرب کشند بیست شود چنانکه نتواند جنبید و اگر بدو ضرب
کشند درست و گویند اگر مار را بدست چپ گیرند زخم نکند و اندرو خاصیت
خاصیت مار اگر سر و دنب مار چهار انگشت بیفکنند و شکمش پاک کنند
و بروغن بریان کنند و بخورند بسیار منفعت کند علتها ببرد حرکت زیادت کند
دندان اگر دندان مار بر خداوند تب چهارم ببندند سود دارد و همچنین خداوند
درد دندان و اگر نیش افعی از زن بیاویزند آبستن گردد و دیگر از گوش
خداوند درد دندان بیاویزند سود دارد زهره اگر زهرهٔ مار که داند که زهر ندارد
بگیرد

بگیرد و رشتی بتابد از موی سنبد و کسی تا نی باز کند اندر گلوی او افکنند
چنانکه بشکند پس اگر اندکی سه فرسنگ برود نفع او کرده نشود زیرا که افعی
زهر مطلق است در حال بکشد پوست مار و موی خروس و گوگرد
بسایند و در چشم متشعبفه کنند سخن آید سر اگر سر مار افعی
ببرند و از گردن خداوند خوک آویزند درست شود مغز مغز او سخت
ازو باشند همچون سنگ اگر بر زنی آبستن بندی تا آن بادی باشد
نتوانند زادن اگر دلی افعی از خداوند تب ربع بیاویزند تبش
برود ضعف صرع اجناس ماهی بسیار است اگر ماهی تازه بر روغن
گاو بریان کنند و گرم بخورند آب پشت بیفزاید و اگر پیر خورد آن فعل نکند
و اگر ماهی تازه بریان کنند همچنان گرم در خنبره آرد بنهند و سر آن
محکم کنند و دو هفته بگذارند پس بیرون آورند از بهر قاطل باشد و چون
بیرون خواهند آورد باید که تن خود نگاه دارد و بپرهیزد تا بوی آن بدماغ
نرسد که در وقت هلاک کند [illegible] اگر پیه ماهی در چشم کشند چشم روشن شود
و اگر جگر بشکم او چیزی بنویسند بر کاغذ مهره زنند مانند زر نماید
[illegible] اگر بر مهره ماهی چیزی بنویسند بشب بر توان خواند و بروز نه گوشت
گوشت ماهی سرد و تر است اگر ماهی رودی با روغن جوز بریان کنند و خونچا
رو بخکنند و بخورند مجامعت را قوت دهد چشم ماهی بشود کسی بجوشتن بردارد
شکم بگشاید [illegible] اگر سر شیر ماهی بگذارند بر سوختگی اندر ایند درست شود

ماهی آبه ماهی آب بخورد موی یا چیزی که برده مانده بود ببرد و بوی دهان خوش
کند و اگر بر زخم کلب الکلب اندایند درست دارد آب ماهی شور که در حال
اغشته بود بر نشکیت سوسمار اصل نهنگ سوسمار است و گویند
سوسمار چون ... دندان اگر دندان نهنگ بر خداوند تب ربع بندند سود دارد
ماهی سقنقور این امثال ماهی باشد اما در خشکی بود و اگر از آن نمک پرورده
کرده باشند کسی بخورد شهوت بیفزاید و مجامعت را قوت دهد گوشت پیه و یکهفته
گوشت سقنقور با عسل بخورد تجربه شود پوست اگر پوست او خداوند ناسور
بر خود دود کنند یا بر سوراخ برد سرده کرده او تریاک بزرگست نیمکوبه مارگزیده را
خرچنگ خرچنگ را در سرکه بیند اگر ... ده و دهان ببینه دارد و اگر چیزی به دندان گیرد
تا باد رسد رها نکند خاصیت خرچنگ خرچنگ را بر آفتاب خشک کنند و بکوبند و با روغن در
دیگ کنند بجوشانند نیکو بس بر روغن صافی کنند و فتیله کنند از کتان و آن روغن با این
فتیله در چراغ دانی کنند و بیفروزند چنان نماید که هر چه در آن خانه است رقص کنند
و این در باب عجایب باید اگر کسی را مار بگزد خرچنگ زنده بر دو نیم کنند و گرم گرم بر گزندگی
نهند زهر برکشد و درد بنشاند پوست جشنه خانه او خداوند تب ربع بازو بندد ببرد
چشم اگر بلبل پوست باز کرده با چشم او اندر پوست گوزنی بندد و بر ساعد کسی بندند
آنکس را خواب نیاید گوشت او زنی را دهند تا بخورد او را حیض نباشد کرکدن کرد ...
از او خداوند درد چشم بیاویزند سود دارد صفت کشف کشف را که با ماهی است در صحرا
گاه کشف بماده نماید ماده او مطیع شود خاصیت کشف چون کشف در بیشه ماند

بسی ببرد اگر بسایه خشک کنند با آب پیاز بکوبند و کلف مالند سود دارد خون کشف
اگر تمام برگیرند و یکی لیخ از آن نار و نمک بنفشه اندر هاون کنند و نیک بکوبند
و اندر شیشه کنند و بر آتش نهند تا گرم شود پس روغن برگیرند و آن روغن
بجایها اندر مالند بقدرت خدای تعالی بیک اندر شکنند و دیه از آن علت برهد
ذرح ذرح را دیوانه بخورد نیکو شود و کتان اندر چراغ دان کنند بر آتش نهند تا بجوشند
دانکه بیفروزد هر چه در آن خانه باشد برنگی دگر صفت سام ابرص سام ابرص
بپارسی اورا کربابه گویند و کسی بدهان در برد و بس بزرگ و اندرو خاصیت
خاصیت اگر دل سام ابرص بر بازوی زن آبستن ببندند کودک اندر شکم درست
بهیچ جز ریخته صفت عطایه ان عطایه هم از جنس کربابه است اما از
قیمت و جواهر آفتابست و اندرو خاصیت خاصیت اگر عطایه را بروغن
بپزند از آن روغن اندر کشت لنه موی از و ببرد و دیگر باز نروید و اگر روغن گاو
بپزند و بر گزیدگی کژدم اندر مالند درد به شود دنبال اگر دنبال بر زنی ببندد بوقت
زادن بتواند زادن صفت عقرب اگر کژدم در خانه بسوزند کژدمهای دیگر
همه بگریزند و کژدم بکوبند بر گزندگی کژدم مالند سود دارد و همچنین آب برگ زیتون
و آب مادروج در کژدم چکانند در وقت بمیرد و اگر کژدم در [illegible] کوبند تا خشک
شود آنگاه از کودکی خرد بیاورند آن کودک مانند عطارد [illegible] بود صفت عنکبوت
هیچ جانوری بجایگی شکار عنکبوت نکند خاصیت عنکبوت بر بازوی خداوند تب
ببندد سود دارد و همچنین اگر در سر بندند و خداوند بلغم دهند سود دارد و
اگر تار عنکبوت در جراحت نهند سود دارد و خون باز دارد صفت زنبور اگر زنبور

در زیت فکنند یا در عسل تا بمیرد پس در سرکه فکنند زنده شود والی خداوندان
زرق کنند و اندر آن اعجوبات نماید اگر شاسپرم از در خانه زنبور
بنهاد و بیزند هم بگریزند اگر افیون با سرکه بیامیزند بر زخم او کنند سود دارد
صفت ملخ اگر بعضی از ملخ بسوزانند دیگران ملخ بگریزند اگر خواهند ار در
بگریزد خفاش حبند بتیاید گرفت از درختهای بزرگ باید آویزند ملخ در آن
در نیاید خاصیت اگر ملخ سبز بر خداوند تب غب بیاویزند سود دارد مگس
گویند تولد از عفونت کنند و باز نبق بیامیزند بر دیوار خانه ان شاء الله مگس بر آن
نه نشیند اگر مگس در آب فکنند بمیرد پس در زیر خاک کنند حالی زنده شود
خایه خایه او بسایند با شکر سفید بخورند سرفه کهنه را ببرد اگر زرده خایه
بگیرند و خشک کنند و مقدار دو دانگ در بینی کنند و بخورند سرفه کهنه را ببرد
صفت ضفدع جانوری آبیست در خشکی نیز تواند بود اگر او را بدست اندر گیرند
و بمالند آنکه آتش در دست گیرد نسوزد و اندر و خاصیت است خاصیت غوک
اگر غوک را بدو نیم کنند و نیمه در آفتاب و نیمه در سایه خشک کنند آنکه در آفتاب
کرده باشد با زهر بود آنکه در سایه بود زهر قاتل بود اگر کسی را چیزی زهر داده بود پاره از آن
با زهر بجوشانند و بخورند در وقت بنشاند اگر غوک را بسوزانند و خاکسترش را
زنی دهند که کنه کار بود بچه کرده باشد بگوید اگر او را خشک کنند و استخوان
او ببرد دیگ جوشان بر نهاد جوشش باز ایستد و اگر غوک سبز خشک کنند و
بکوبند و با خطمی بر زنند بر جایگاهی کنند و آن جایگاه موی بر نیاید و اگر انبات
بیزند و جوشش آن نیز بچه مالند و دست بدیگ جوشان فرو برد نسوزد و اگر غوک سبز
بگیرند

بگیرند و قدری نشانند و زیت خالص در وی کنند و بآفتاب نهند تا پزیده شود
پس بهم حل کنند و بر اندام نهند جای که خواهند موی ببرد و اگر غوکی بسوزانند
و خاکسترش با نشو نیز بگویند با بیرکه بیامیزند بگیرانند و مالند که ببرد اگر خاکستر
آن با موم مرهم کنند بر سر کل کنند موی برآرد در ساعت شود **پیه** اگر پیه او کسی
در دست مالد و آتش بر دست نهند دستش نسوزد اگر پیه غوک بر زیر
دیگ در مالند هر چند که آتش کنند دیگ بجوش نیاید اگر پیه غوک با پیه ماهی
در اندام مالد بیهوده کار نکند اگر پیه او بر دندان مالند بی درد بیفکند **زبان**
اگر زبان غوک بر ناف خفته نهند سخنها گوید که اگر خبر دارد **خون** اگر خون غوک
با آب بجوشانند و بر مقعدی نهند که از کلو برون در ساعت شود اگر قوه
غوک کرم در ریش مالند درست شود **صفت سوسمار** سوسمار **صفت مگس** اگر مگس
با روغن زیت بگدازند تا آنکه که خشک شود پس بسایند و بموی در مالند موی
برآورد و سیاه شود و مگس بگیرند و شاخ موی مرده بسوزند و زیر خاک
کنند مردم از آن نان میخورند همه بیکبار بخندند و بجنگ افتند بر گذرده نکنند گی
مالند سود دارد **صفت مورچه** اگر قطره زیبق بر روغن کنجد حل کنند و در سوراخ
مورچه کنند همه بمیرند و اگر خواهند بدانند آب در ساعت یا نزدیک در مورچه زمین
نگاه کنند سطبر و سیاه و سنگین بود آب نزدیک است و اگر دونده و لاغر بود آب دور شود و نبود
خاصیت اگر ما حلقه مورد ر حلوا کنند و بخورد کسی دهند بی ادبی اختیار [illegible] بیاید آید
[illegible] پوست [illegible] بخورد و اگر مورچه بر روغن زیت بپزد پس آن روغن بپالایند و اندر
گوش کنند که درد کنند به شود **خایه** اگر خایه مورچه و کف دریا و زعفران در [illegible] طبر [illegible]

از بهر یکی برابر بکوبند و بپزند و بچشم اندر کنند سفیدی ببرد والله اعلم

طلسم اگر کسی خواهد که زنان نزدیک خرمن نشوند یا بیاورند هیچ مورچه از آن خرمن زیان نکند کوکرد و پوده اندر سوراخ او کنند بمیرند واگر زیره سرخ در کنند همین فعل کنند اگر کل مورچه که از خانه او بیرون آورده باشد بگیرند و با کوکرد و سرکه بیامیزند و اندر معدن مورچه کنند یکی نماند

صفت پشه اگر ورق سیر یا ورق سوسن در خانه دود کنند پشه بگریزد و همچنین چوب انجیر و اگر خانه‌ای با آب نمک پر کنند همین باشد و اگر یک شاخ از درخت بیرون آورده بنهند هیچ پشه با آن نزدیک نیاید صفت کیک اگر خواهد که کیک رنجه ندارد اندر میان خانه گوی باید کرد و پر از خون باید کرد و اگر سه چوب را میان تهی باید کرد و برگ خرزهره بیاکنند در میان خانه بنهادن همه کیک آنجا گرد آیند و اگر برگ سپیدار اندر جامه شب پر کنند یا در خانه کیک بگریزد اگر برگ او در خانه دود کنند همین بود و اگر در وقت خواب جامی پر آب کنند سه بار اذا الزلزلت بر آن جام خوانند و باد در آن دمند بر بالش بنهند هرچه در آن حوالی کیک و پشه باشد خوشتن را در آن آب افکنند و این معجز است و این سوره را

سفیدروی مدان

اگر پاره‌ای سند روس خرد کنند در آب افکنند و در آن خانه بریزند کیک همه بمیرد

اگر شپش در سر آدمی چون سیاه باشد شپش سیاه باشد و چون سفید شود شپش سفید شود و اگر به برگ انار سر و تن بشوید شپش نباشد سیر و پیاز نیز همچنین صفت خنفسا و اگر برگ چنار در خانه دود کنند خنفسا بگریزد حکایت اگر کسی خنفسا بگیرد و یک در طشتی پر آب افکند و ساعتی بگذارد و بعد از آن آب کسی را دهند

دهند کر بوش گرفته بکند تا باز شود دم دلحیه بالش مار از عفونت خیزد
و بوی خوش نتواند شنید و اگر اورا در میان گل نشانند بمیرد پس چون اورا در میان
سرگین نشانند زنده شود صفت اگر بالش مار در رکوی تجربه کنند خر از
هوش برود پس چون بیرون کنند باز بهوش آید بلحبابه اندرین صنعت
صرفه کنند حمار قبان اگر حرک گورستان که آنرا بهبادنی حمار قبان گویند
در دکو ببیچند و خداوند تب سیوم با خود دارد تب باز برد خراطین
ای خراطین کرمی بود در زمین نمناک بود خاصیت اگر آنرا بگیرند
و خشک کنند و با روغن گاو یا روغن زنبق حل کنند باد در ذکر مالند
بغایت بزرگ و قوی گرداند ذالفله و آن کرم بود سبز که در پالیز بود
خاصیت اگر اورا در سرکه و انگبین کنند و بنهند تا بهم آمیخته شود
بر کلف اندایند کلف را اندایند ببرد و پاک کند صفت نار و بذرک بگیرند و اندر
سایه خشک کنند [illegible] بسایند و بسرکه و کافور و [illegible] بسرشد
و در چشم کشند سپیده ببرد خون اگر خون نارد و وقتی که موی از چشم بار جای که دیگر
بکنند و چون نار و در وی اندایند دیگر باره موی بنرآید صفت علق اگر علق را
بسوزانند و خاکستر وی بسرکه بسایند و بر موی چشم طلی کنند باز نروید
ذکر بچوب نهند با آفتاب بعد بیامیزند و بسایند و مرد بزرگ طلا کنند
زن لذت عظیم یابد مقاله سیوم در اشجار و اسرار عام و حبوب و [illegible]
انچه بوی ماند و آن هفت فصل است و حد [illegible] بسته و نام [illegible]
انگور سیب انار آبی امرود شفتالو انجیر توت جوز نارجیل بادام [illegible]

فستق السفیدار کرنی چنار سنجد جلغوز عناب صفت خرما هیچ درختی
بآدمی نزدیکتر از خرما نیست و اگر از آهن میخی در درخت خرما کوبند
خشک شود و اگر خارک کیوان چون سبز باشد خاصیت خرما گرم و نرم است
هر که بسیار خورد قوت بیفزاید ولیکن خون سیاه انگیزد و سده جگر درد سر آورد
دندان را زیان دارد خارک اگر خارک کیوان بگیرند و کاغذ بسایند در پیچ
کسر کنند که خوش آید باز داده اگر با آب خارک چون هنوز سبز باشد کتابت
بنویسند سبز پدید آید و چون خرما زرد باشد زرد و چون سرخ باشد نسخه صفت
از شعیوثا گویند هر حبه انگور شیرین تر طبع او شیرین تر بود و انگور خشک باد انگیز
بود باد انگور از پوست است چون پوست آن بیفکنند باد انگیز نبود چه اگر
خواهند که او را انگور زیان نکند دانه و پوست بو باید انداخت از انگور دانه داد
ببرد خشک است و پوستش باد در معده انگیزد چون بی این هر دو خورند منفعت
کند و قوت افزاید و رنگ روی نیکو کند و هیچ زیان ندارد و انزا رنگ کردا
نیز او جا داده است چاره شعیوثا گوید انگور سفید را بباید افشارد
و شیره او بار دو چون بباید آمیخت و انوزین انگور سیاه انبار باید کرد در آن
وقت که از آب بجوش کند دیگر سال انگور سفید باشد در سما عکس این باید کرد
خاصیت محمد زکریا گوید هر که بیخ او را بکاوند و ده درم سنگ عاقرقرحا چون بیخ این
در کنند در آن وقت آب بجوشش باشد دیگر سال چون انگور برآرد هر که بخورد
شکمش براید چون علت صفرا هم فرود آرد و اگر بیخ رز بکاوند و ده درم سنگ
تریاک بود انه از نو دیگر سال چون انگور آرد هر که از آن بخورد در آن سال زهر برد

کار نکنند و زخم مار و کژدم او را گزند نکند و اگر برگ رز بکوبند و بر کژدم زده نهند از آن
در ساعت درد بنشاند و زنبور بگریزد اگر انگور سرخ بکبریت سرخ دود کنند سفید شود
و اگر انگور در میان جو هدفی بماند و اگر سوسن اندر رز بکارند انگور شیرین تر آید
و اگر در زیر رز مورد بود انگور آن خوشبوی آید اگر خواهند که زود برسد نیمی
نقط خراسانی اندرین درخت رز باید کرد زود برسد و اگر دبیت
با گلو اندر رز بکارند زیان دارد مارگیر آرد **شاخ** اگر شاخ از بر مصروع ببندند
فایده دهند و صرع باز دارد **آب** اگر آب برگ رز با آب کدو و کافور معجون
کنند بلکه که نبید خورند پاره از آن بخورند مستی باز دارد **انگور شیرین** گرم و تر است
چون بی دانه بی پوست خورند فربه کند و آب پشته بیفزاید و طبع نرم کند
مویز اسفید گرم و نرم است و مویز طایفی معده را قوی کند و دل را نشاط آرد
مویز سیاه گرم تر از کشمش است معده قوی کند خواهد که بی دانه خورند **کشمش** باز
هم لطیف تر است و گرمی قوی ندارد و حاجت او آنست که طبع نرم کند **بیخ رز**
اگر بیخ رز قدری بشراب در افکنند خوش گرداند و رنگش نیکو شود گرداند **آفت**
اگر خواهند که سرما رز را زیان نکند یک وجه بود بس از درختی که بلندتر
تر باشد بباید آویخت که سرما از آنجا بگریزد بفرمان خدای تعالی **خوردن انگور**
دبونی بچینند بس از بی او زباید خورد و بی پوست و دانه چون انگور خورده باشد
از پس آن مصطکی باید خورد تا دفع مضرت کند **صفت سیب** سیب ترش بطبع
سرد و تر است سیب شیرین گرم و تر است سیب میخوش حال از تری بیرون نیست و اندر گردیدن
رنگ او رخاده نیست اگر خواهند که سیب سفید را سرخ گرداند

مغاکی در بن درخت سیب بباید کند و در سال چهار بار قوت کنند یعنی روی نحاس
و خون مردم مردم دران مغاک باید کرد چون سیب بار آرد سرخ بود بسیار نیکو **عجوبه**
اگر خواهند که نبشته در سیب سرخ پدید آید سیب سرخ اندر گل باید گرفت و آنجا که خواهند که
سفید بود اندر گل نباید گرفت پس گوگرد دود باید کرد آنچه دود گوگرد بدو رسد سفید شود
همچنین اگر پیش از آنکه سیب سرخ شود بموم چیزی بر سیب بنویسند تا بگل چون سیب
سرخ شود آن نوشته باشد سفید باشد **خاصیت** سیب آنست که دل را نشاط
آرد هرکه سیب اندر بالین نهد بخسبد بخواب نترسد و اگر سیب اندر **نگاه داشتن**
سیب اگر سیب در عصیر انگور نهند دیر بماند و تباه نشود و اگر سیب اندر برگ جوز
گیرند هر چند که خواهند بتوان داشت که تباه نشود **صفت انار** انار شیرین بگرمی میل دارد
تر بود قی ببرد و جگر را قوی کند ولیکن آب پشت بکاهد و شهوت بنشاند اما دماغ تر دارد
و بعضی گویند که آب پشت بیفزاید اما انار ترش [illegible] بلغم ببرد و صفرا بنشاند و تبش دل
و معده و جگر زایل کند اما قولنج آرد و ترش و شیرین بهم آمیخته معتدل بود اگر در
پهلوی انار مورد و کارند بار بیشتر آرد اگر خایهٔ صفده به بن درخت انار در کنند بار بیشتر آرد
و آب دار شود اگر آب انار سرخ [illegible] سفید برسد یا آب انار سفید خواهند پاک شود در سفید عکس این
اگر دن گوشه که در میانهٔ گلوی انار است بکوچکی بیرون آرند انار بزرگ شود اگر انار را از بار باز کنند
و دانه آن بشمرند اگر انگبین بجوشانند و اندرین انار ترش کنند شیرین گردد و اگر بن
درخت مغاکی بکنند آنگه سفال انگور رقیق کوفته و خون مردم و سرگین گاو اندران مغاکی کنند
انار شیرین گردد **خاصیت پوست انار** اگر پوست انار بکوبند و بجوشانند بخورند شکم
برانند و اگر از زیر بر بالا تراشند قی آرد باید که از بالا بزیر تراشند تا شکم برانند **برگ** اگر برگ انار

سردی

~~کنند و به جا بنهد چون انگور رها کنند اگر سفید بود سیاه شود اگر~~

سر و تن بشویند شپش نشیند **صفت سفرجل** اگر سکی مرده انگور بن
درخت آبی انبار کنند اشتهای آن درخت بزرگ آید   سفرجل سرد
و خشک است و معده و جگر و دل را نیک است و پیش از طعام اگر بخورند طبع
سخت گرداند و تشنگی بنشاند و در کتاب فلاحه گویند که اگر آبی بنجا بر
تفلش بپیندازد و در شب بسیر خورده بر است شود البته شیر بوقی باز دارد
صفت امرود برگ او جای احتبار نیک بود   چون امرود خورند زنجبیل بعد
از پی آن باید خورد دفع مضرت کند **صفت شفتالو** اگر شفتالو سبوس
اندر کنند دیر بماند تباه نشود نزد شفتالو گل سرخ نشانند خوشبوی آید
طبع شفتالو سرد و تر است و تشنگی بنشاند و جگر و معده را سود دارد بسیار خورد
تبهای بلغمی آرد **برگ** برگ او بکوبند بر جای که کرم افتاده بود بنهند کرم بمیرد
اگر در خانه برگ شفتالو دود کنند مار از آنجا بگریزد و اگر برگ او بکوبند با آهک و زر
نیخ بر موضع اندایند تن نیکو گرداند و موی ببرد و آهک زیان نکند   اگر برگ او خشک
کرده کسی دو درم سنگ بخورد هر کرم که در شکم او بود همه بمیرد و بیفکند   اگر از
چوب شفتالو مسواک کنند بن دندان سخت کند و کرم بن دندان ببرد و بکشد
و بوی دهان خوش کند **مغز دانه شفتالو** بسوزانند در میان بهره بسپایند
در چشم کنند حرارت چشم زایل کند و سرمه نیکوتر نماید و اگر سوخته بر ریش کند راه بر ده
آرد **خورد شفتالو** کمتر باید خورد که معده سست کند **صفت زردالو** چون زرد
بود و طبع شفتالو دارد و صفرا بنشاند و چون سخت شیرین بود اندر مایه گرمی دارد

و معده را ساکن کند و اگر بیخ درخت زردالو بخایند و ده درم سنگ بستانند یا
بیخ قوی کنند بوقت آب بجوشانند و دیگر سال بار آورد هر که ازان بخورد شکمش براند
سنگ را خرد آرد و اگر دو درم سنگ رب بکوبند و آن آب را بر زنند دیر بماند و تباه
نشود و اگر مغز او بسلایه بسایند تا روغن برآید و آن کس را که جنبنده در گوش افتاده
بود بدان نهند روی آن جنبنده را بسوی بیرون آید برگ او اگر بخایند دندان کند شده را تیز کند
صفت انجیر بخورند منفعت کند هر که انجیر بجوشانند و آبش بخورد سرفه بنشاند و اگر انگشت
و اگر کسی بر سر نهند درد و شقیقه که از سردی بود ببرد اگر بکوبند بر پهلو که چیپ طلا کنند برز
با حاجت برد اگر با سرکه بجوشانند در دهان گیرند درد دندان ببرد اگر بکوبند در رفایه بندد آماس
بنشاند صفت جوز خوردن جوز با عسل با به خوردن تا زیان نکند اگر مغز جوز بنیا
خورند منفعت کند زهر را کشنده را صفت بادام اگر مغز بادام تلخ را کوفته
بکوبند بسگ دهند بمیرد صفت فندق اگر کسی فندق بسیار خورد بسیار جماع
تواند کرد اگر شاخ او برکنده گرد بر گرده بندد درد ببرد و طبع او بغول سرد است

بادام کوهی را
زیبق خوانند

صفت اسفیدار اگر چوب اسفیدار بسوزانند خاکسترش بر جایهای بر کنند که در آن کرم
کرد را بکشد اگر شیره او بگیرند در شراب کرد دهند بیهوش شود صفت طرفا از چیزی برون
آید مانند عسل قطره قطره از شاخ او بر آید و طبع او سرد است و معده قوی کند و اگر کسی
طعام خورده بود بسیار پاره از آن بخورد بزودی بشکم هضم کند کنز برک اگر برگ او بر
آماس نهند سود دارد و اگر آب برگ او بر آبله زنند بستر در نشود صفت بیخ اگر بیخ گز در دندان
مانند درد بنشاند صفت چوب گز و اگر چوب گز کسی را دهند آن کس بیم هلاک بود و جماع
نتواند کردن و اگر طشتی بکوش سازند و زیر آن آتش از چوب گز کنند باد ود

برطرف

طشت نشیند پس بشویند وآن آب بگیرند بدهند باسیکی حرق درد دل بنشاند
صفت نی رسیسجی قصب گویند اگر جای دود کنند مار از آن حوالی بگریزد
اگر مار را بقصب بزنند سست شود چنانک نتواند جنبید بیک ضرب دیگر زنند
درست شود صفت بیخ نی اگر بیخ نی بجوشانند با آن سر بشویند موی دراز گردد صفت چنار
اگر شاخ او دود کنند ما حشرات بگریزد فصیل از مقالت سیوم در رفتانی
مشموم هفت جنس فهرست ترنج نارنج مورد سرو صنوبر
لیمو گل صفت ترنج حکیمان گفته اند که پوست ترنج بگیرند و خشک
کنند و بیابند و بسوزانند و اندر کوفتی تنگ کنند و زنی را دهند که اورا المرخه آید
درست شود خاصیت پوست ترنج گرم و خشک است و دانه او سرد و تر است و پوست او
دل را قوی کند و معده را قوت دهد و نشاط افزاید ترشی اگر زنگی بجامه بگیرد رسد
بترشی ترنج بشویند ببرد اگر مرواریدی بپوست نارنج بترشی ترنج اندر نهند
حل شود مغز او زهر کشنده را سود دارد صفت نارنج پوست نارنج
گرم و خشک است و ترشیها صفرا بنشاند اما آب بشت ببرد و تخم مغز او
زهره است ترشی او لکهای سیاه را ببرد و اگر روغنی بپوست او در موی
مالند موی را قوی کند و سفید نشود صفت لیمو طبع لیمو سرد است
و خشک و خون را تسکین دهد درد سر که از خون بود ببرد دهان خوش کند
و معده قوی کند و مستی باز دارد صفت مورد طبع او سرد است و هر که
از شاخ او خلال کند مانند انگشتری در انگشت کند که او را آماس
باشد بهتر شود اگر آب مورد با مورد و اسنگ و صندل بزنند بغل را آن بشویند

هر که نداند ونباید اگر برگ مورد با چغندر بپزند و سر بدان بشویند
بن موی قوی کند و سبوسه ببرد و برگ روغن مورد دانه در موی مالند موی
جعد و سیاه و روشن کند اگر آب مورد بر سر دردمند نهند درد شقیقه
ببرد و اگر مورد بکوبند با سفیدهٔ خایهٔ مرغ بر کوفتگی نهند درست شود
و اگر مقداری بجوشانند بر مقعد که بیرون آید نهند درست شود و اگر
مقدار دانه بجوشانند و آبش بخورد سرفه ببرد و خون از شکم باز دارد
بقراط گوید هر که دانهٔ مورد بریان کند و هر روزی مثقالی بخورد چندان
خون که از مقعد آید باز استند و ناصور را سود دارد

صفت گل احمر

هر که هر بامداد در آب گرم در زمستان در بن گل کند ممکن بود که هر سال
دو بار بشکفد و اگر غنچهٔ گل سرخ پیش از آنکه بشکفد در میان نی نهند و هر دو
سر او بگیرند و نهند تا آن وقت که خواهند هر گه که خواهند آن نی باز کنند آب گرم
بر آن گل زنند بشکفد در ساعت همچون گل تازه و اگر گل سرخ را بگوگرد دود کنند
سفید گردد همچنین اگر با آهک دود کنند و اگر خواهند که گل را وصل کنند شاخ گل را به پیاله
خمانند و میانه بباید شکافت و این شاخ که وصل خواهند کرد بمیانه او در باید نهند
و گل لاله را باید گرفت تا بگیرد و طبع گل سرد است و خشک و خوردن و بوییدن دل را
و معده را سود دارد و سبز قوی کند و آب گل موی را زود سفید کند درد سر که
از صفرا باشد بنشاند اگر برگ او خشک کرده و کوفته در چشم کسی مالند نابینا شود
پس اگر خواهند که نیک شود بفرمایند که چیزی در سر کشند و تخم کنجد پیش او دود
جدا کرده دود آن به بینی و چشم او رسد روشن شود.

صفت سرو طبع

سرد

برد بغایت گرم است بدان دلیل که در زمستان چون سبزها همچنان سبز ماند است و برگ ریزد

برون کار نکند و طبع کسی که گرم باشد چون بوی آن بشنود درد سر انگیزد و آب برگ او

در شراب انداخته بکسی بدهند تا بخورد زود مست شود و بخسپد اگر برگ او در خانه دود

کنند مار بگریزد و جوز سرو بکوبند و بر درد شقیقه بدهند و دود کنند بهتر شود صفت

صنوبر اگر زنی صمغ صنوبر بگیرد و بساید و شافه کند شهوت و جماع لذت ساکن کند

قطران از صنوبر آید و اگر زنی بردارد آبستن نشود **فصل از مقالت سیوم**

در شبر عام سیزده نام فهرست نرگس سوسن لاله لفاح یاسمن ضیمران

مرزنجوش بنفشه ادرخون نسرین نیلوفر خیری شنبلید صفت

نرگس چون شکفته باشد در آب دان بیخ نهند حنا نگران آب جوشیده باشد تا بقم چون

بشکفد سرخ فام باشد و سخت نیکو بود او را گویند در وقت نماز عصر در حال

آب ریختن اگر مردی را چشم به نرگس افکند دماغ را قوت دهد و چشم روشن کند

اگر زنی آب نرگس بگیرد و پنبه بدان تر کند و بر گیرد آن وقت که مرد از وی باز گردد و نهد الشی

بپیچد هرگز آبستن نشود بهر که آب نرگس در چشم کند شب کوری ببرد و برگ نرگس

بکوبد بر زهار نهد مثانه را بگشاید صفت سوسن طبع او گرم و خشک است

بلغم را بنشاند و بگدازد لیکن دماغ گرم را زیان دارد و سرع و فالج را سود دارد

و سوسن سفید درد شقیقه را نیک بود و سوسن آسمانگون معده را قوی کند

پیچش عصب ببرد و اگر بکوبند و در گوش فکنند کری را ببرد صفت لاله

بکر رستن و دلاله چشم را روشن کند اگر آبش با شکر بخورند صفرا را ببرد و اگر او درد چشم

بود لاله را بکلاه و بنفشه بکوبند و بران طلا کنند آماس بنشاند اگر لاله بر سر نهند

اگر آب او بر سر نهند موی را نیکو کند خاصه اگر با روغن بادام بجوشانند و بر سر نهند
و آب گرم در شکم بکنند خداوند قولنج را سود دارد صفت لفاح اگر لفاح
در مجلس نهند عنبا بوی آن مردم بشنوند زود مست نشوند اگر پوست
اگر پوست او بجوشانند بهم در آتش اندازند همین فعل کند و مار چون بیمار شود
بوی آن بشنود درست گردد صفت یاسمین طبع او گرم و خشک است و باد
را بشکند و دماغ را از رطوبت صافی کند و روغنش درد بند ها را نیک کند
و اگر برگ او بگیرند و خشک کنند با شکر بسایند و کلف کنند کلف ببرد صفت ضیمران
اگر شاهسپرم در مجلس پیش نبیذ خواران نهند چون بوی بر ایشان رسد خواب بر ایشان
افتد و هم مست شوند و طبع او گرم و لطیف است و چون گلاب بروی افشانند
بوی آن خواب آرد و نشاط دل و دماغ را قوت دهد و بوی برگ شاهسپرم درد شقیقه
ببرد و چشم روشن کند و اگر بکوبند و بر آماس نهند از سردی بود آماس را ببرد و درد
بنشاند اگر آب شاهسپرم بر خایه آماس گرفته طلی کنند آماس ببرد و اگر بجوشانند
و آب دود در زیر کس مالند که او را بن فرو آمده بود باز جایگاه شود و خون باز گیرد
و اگر یک سیر تخم آن بکوبند با یک مثقال مازو بپزند و هر شب از آن بخورد کودکی
دهند که شب در جامه خواب شاشند فایده دهد و شاهسپرم با روغن گل بریان
کنند و هر روز یک مثقال از آن بخورند خون شکم باز گیرد برگ او با دانه از زرد آلو
هر زنی که شافی کند و بر گیرد زهدانش گرم شود مرزنجوش و خنک گوگرد زرد و روغن
زیت بگیرند و هم بیکجای بیامیزند و آب بر آن زنند و بیفروزند و از آن آتش پرهیز کرد
خیزد و اگر مرزنجوش زیر بالین مست نهند از خواب دیر بیدار شود دارو و طبع

ازنجوش گرم و خشک است بلغم ببرد فالج و لقوه و رعشه و صرع را علتی که از رطوبت
خیزد بوی آن روغن و آبش سود دارد صفت بنفشه اگر بنفشه یک ربت
زرد و روغن زیت دو دو کند سفید کرده و آنکه همین فعل کند و طبع او سرد و تر است
خواب آرد درد سر بنشاند و طبع نرم کند و اسهال صفرا کند چون بخورد و اگر طلی کنند
بر آماس و درد ها سود دارد و بوییدنش گرمی و خشکی مغز بنشاند و خواب آرد و دل را
نشاط دهد تب گرم را سود دارد صفت آذرخون اگر آذرخون ببویند هرچه از
فضایل اندر دماغ او بود بیرون آید چون اندر نبید کنند مستی باز دارد و گل او چون
بخورند خون صافی آرد چون به برگ آن سر بشویند سبوسه ببرد صفت نسرین
طبع نسرین گرم و خشک است مصروع چون بوی آن ببوید منفعت کند صرع ببرد
صفت نیلوفر اگر نیلوفر اندر نبید خوردن ببویند مستی باز دارد و گل آن
چون بخورند خون صافی آرد و چون بکوبند بر روی بمالند نشان آبله ببرد بسیار بوییدن
معده تر کند درد سر ببرد و خواب خوش آرد و برگ او در جای نهند که حشرات آید باز گردد
طبع او سرد و تر است صفت خیری اگر خیری بر مقعد خداوند سرفه مالند سرفه ببرد
و اگر تخم خیری و خون ... و روغن زیت بیکدیگر بیامیزند و زنی دهند تا برگیرد
بکند آبستن نشود صفت سنبلید سنبلید را طبع معتدل است

فصل چهارم

آماسها نرم کند درد ها ببرد دماغ را تری و لطافت دهد و دل را نشاط
آرد و بوییدنش معده را سود دارد

فصل چهارم مقالت سیم در باب تره

نام تره ها خربزه کدو بادنجان ترب پیاز سیر چغندر گندنا
شلغم عشقل

صفت خربوزه تابستانی گرم و تر است هم کس را بیازد

وهیچ علت نکرد الا چون بافراط خورند صفرا انگیزد واز عقب او آب کامه و مغز دانه
بادام باید خورد واگر زنجبیل پرورده خورند سود کند وهرچه شیرین تر باشد طبع او
گرم تر دهد بجنه گوارنده تر وخربوزه هندی سرد وتر است وجگر ومغز را نیک گرم
زکام را ونزله را نیک وتشنگی بنشاند وطبع نرم کند وتب را نیک چون
از پی طعام خورند معده را بپالاید اگر پوست او در تنور افکنند نان چون
خطیر شود اگر تخم او بکوبند با آب تر کنند ودر تنور رس مالند هر که بدان تنور نان شود
سخت واگر تخم او در شکر آغازند پس بکارند شیرین آید واگر کودکی را تب گرم گرد
وخیار بزرگ بزرگ بیارند یکی پر دست راست او نهند یکی بر دست چپ در شب او بهتر
شود وخیار دو کانه هر دو گرم شود صفت کدو طبع کدو سرد وتر است
درستی زایل کند وتب گرم ببرد وتبش معده وجگر ساکن کند آب برگ او بر اماس
گرم نهند سود دارد واگر بر کنند سبوسه ببرد تخم کدو اگر تخم او با شکر بخورند
مجامعت را قوة دهد اگر تخم او سه روز در روغن کنجد کنند پس بکارند کدو بی دانه
آید پوست کدو پوست اگر پوست کدو در خانه دود کنند مار بگریزد اگر پوست کدوی
کهنه بسایند باز عوان بر کلف اندایند کلف ببرد صفت بادنجان بادنجان
بغایت سودایست چون بروغن بریان کنند بهتر بود واگر با گوشت بپزند طبع او گرم
وخشک است وهر که بافراط خورد سودا پدید آید درد وشقیقه انگیزد وهر کسی هر روز
بادنجان خورد بیم بود که دیوانه شود دمادم وسواس وسرفه انگیزد بادنجان
شامی علت کمتر دارد وکسی که بادنجان خورد سلامت درانست که در آتش کرده خورد
آتش علت بسوزاند برگ بادنجان اگر با حینان بیامیزند وپای در ان بندند هر
رنجها

رنجها و دردها که در پای ممکن بود زایل کند صفت ترب ترب گرم و خشک است اگر ناشتا
بخورند بلغم ببرد و معده قوی کند خوردن آن و آب شبت بیفزاید و سرفه بلغم ببرد و لیکن
دیرگوار است و معده گنده کند اگر خشک کرده در خانه دود کنند کژدم بگریزد آب ترب
اگر آب ترب در بهق مالند ببرد اگر یک قدح آب ترب با یک سیر انگبین در گرمابه بخورند قی
آرد اگر آب ترب در گوش فکنند درد باد را سود دارد و اگر با برگ او بیامیزند با خبز مردم بر بهق
کنند ببرد و اگر تخم او زرد خود دود کنند شپش را پاک کند صفت پیاز طبع پیاز گرم و تر است
اگر یک پیاز در آسیا فکنند از گردیدن باز استد اگر بسیار خورد درد شقیقه پیدا آید
اگر پیاز با آتش بریان کنند بکوبند بر ناسور نهند ببرد و خون باز بگیرد اگر پیاز پخته
خورند بلغم در معده کند پیاز خام چون بسیار خورند چشم تاریک کند دردها کند باد سموم
کار نکند اگر در دندان مالند خون باز گیرد و عیب دندان ببرد اگر آب پیاز با سرکه بگذارند
در آبگینه اندازند و با آتش گرم کنند آن آبگینه سخت شود و شکسته نشود اگر او را با نمک
سوخته طلی کنند موی برآرد اگر آب او اندر چشم کنند شب کوری ببرد و آب پیاز با گوشت
بکار دارند شهوت بیفزاید و اگر آب پیاز با سرکه بر خود مالند گزند ببرد تخم اگر تخم
با روغن گل بریان بخورند باد از خایه ببرد صفت سیر اگر سیر و قسط کارند که ماه بکاسته بود
و بوی آن گنده نبود و اگر اره بسیر بیالایند هر درختی که بدان ببرند آن درخت را کرم نخورد
و اگر باد انه موی بکارند چون برویند ترین بود و اگر بکوبند بر کژدم گزیده نهند درد ببرد و اگر
نطفه بجام رسد سیر با نمک بکوبند بدان بشویند ببرد و سیر از جمله تریاق است اگر کسی را مار
گزیده بود دانه سیر بدو دهند کند بر زخم نهند درد بنشاند اگر دانه سیر در روغن بریزند گوش
صاف کنند خارش مقعد بنشاند و خوردن سیر بسیار بوی دهان خوش کند و بلغم از معده

پاک کند و لرزه از دست و پای ببرد و لقوه را نیز کند ولیکن صفرا انگیزد و شقیقه و خارش اندام
و درد چشم آرد بعد آنکه طبع او گرم و خشک است و اگر در آتش فکنند تا پخته شود و بخورند
بواسیر را و درد ناف را ببرد اگر یک مشت سیر پوست باز کرده بروغن گاو بریان کنند پس کاغذ
کهنه بسوزانند و خاکسترش بکوبند و مرهم کنند و بر زخم بنهند که ریشش کشته باشد
بنهند درست شود و اگر سیر و زهره گوسفند بجوشانند و اندر گوش افکنند کری ببرد
بوی پوست سیر با روغن زیت بیامیزند و بر جای کنند که موی بر آرد صمغ چغندر حیوانا چغندر
نشانند و تخم با انگشت میانی و دیگر انگشت که پهلوی وی است ببایدگرفت تا چغندر ریزه
نباشد و طبع چغندر سرد و تر است اگر بیخ او چهار ساعت در شراب افکنند آن شراب
ترش شود چون سرکه اگر بپزند و سر بدان بشویند موی سخت کند و قوی اگر بعد از بعد از پیاز
چغندر بخورد بوی پیاز ببرد چون بسیار خورند سینه نرم کند ولیکن قولنج را زیاده کند
و سرفه ببرد آب سکر برگ چغندر با روغن گل بجوشانند و طلی کنند موی
اگر سر را آب برگ او بشویند سبوسه ببرد و موی جعد کند و بنی موی سخت کند
صمغ کندر طبع کندر گرم است و نرم چون پخته باشند بخورند او از بلغم باید و سرفه
ببرد - محمد زکریا گوید اگر کسی کندر خوردن را عادت کند عجب دارم اگر ده کنیزک باشد
همه را خشنود کند اگر بجوشانند و انگبین با آب بخورد شهوت قوت دهد و کرده را قوت
و خوردن کندر و خوردن کندر شیر آب و نان کند و بینی قضیب ببرد تخم کندر اگر تخم
زیر زنی دود کنند که کودک مرده در شکم دارد بیفکند و اگر درم سنگ فانید بجوشانند
و آب آن صاف کنند و بخورند سنگ از مثانه ببرد آب اگر آب کندر بر خود مالند
خارش اندام ببرد صمغ کشنیز جالینوس گوید اگر کشنیز بجوشانند بخورند سینه او
نرم شود

نرم شود و لیکن باد اندر شکم فکند و خوابهای آشفته و سودا انگیزد و اگر نبید خواره
بریان کند و با نمک بخورد مست نشود و قی بکند تخم اگر تخم او با زهره بره بسایند و بر مواضع
کنند که کنده بر آن موی نروید در طبع او خلافست صفت شلجم که گزر شلجم پخته
بخورد بنا[illegible] سینه نرم کند و سرفه ببرد و درد از بگشاید و اگر پای را که سرد رسیده باشد
شلجم پخته در بندد سود دارد اگر شلجم بگوشت بپزند بخورند شهوت بیفزاید و درد
[illegible] چشم را نیک بود آب اگر آب برگ او در خود بمالند گر تر را ببرد اگر آب او را
مالند بثور [illegible] ببرد اگر تخم او بر پای ببندند درد گردن را سود دارد و درد بن زانو را
صفت عنصل در عنصل خاصیت عجیبست چون گرگ پای بر آن نهد بیمار شود اگر بساید
بر ناصور کنند ظاهر و باطن را سود دارد روباه چون بیمار شود عنصل بخورد درست شود
فصل پنجم از مقالت پنجم در رنجها نوزده جنس صفت باد روج کند تا کیک
کابوس دواب [illegible] زغن زنجبیل کشنیز تفاح السفناخ [illegible] نان خواره [illegible]
اگر کسی باد روج خورد بمیرد که گرمی در شکم وی افتند اگر برگ را بخایند و در میان نان گرم
نهند بمدتی نزدیک آن گرمی گرد آب اگر آب او با سرگین کبوتر در رگها به بخود بمالند
ببرد اگر آب او با خون اسب در بینی چپ طلی کنند باد سبز ببرد اگر آب او با
زهره خرگوش کنند بایدی ببرد و اگر یک سیر آب او جوشیده با تخم چندان آب
بپیست زنی دهند حیضش باز ایستد اگر آب او با کافور در بینی کنند
خون باز دارد صفت کندنا که کندنای خام بسیار خورد بوی دهنش
ناخوش شود و دندان معیوب کند و لیکن قضیب سخت کند اگر تخم کندنا در سرکه
افکنند ترشی سرکه ببرد و اگر آب کندنا اندر بینی افکنند خون باز دارد

طبع کننده تا گرم و خشک است معده را موافق بود اما دندان را معیوب کند صفت کیکر

اگر کسی آب کیکر بگیرد و تا خود برو آغازد سه روز آنگ خشک کند و بکوبند

در چیزی کند و با پنیر و فانید و روغن بخورد آب پشت را قوی کند و جماع آرزو

کند و اگر برگ او بر دست مالند و مار بگیرند زخم نکند و اگر آب او در چشم کودک از

رق چشم کند چشم او سیاه شود برگ کیکر و زهره بز کوهی بجوشانند و بر قضیب

مالند سستی ببرد و قوی گرداند تخم اگر تخم او بخورد چندانکه جوی گر او را زن نشر

جستن نتواند کرد اگر تخم او با عاقرقرحا و سیر بکوبند با روغن زیبق بیامیزند

بر قضیب اندایند و جماع کنند زن لذت عظیم یابد اگر سه شب هر شب یک مثقال

تخم کیکر با دو زرده خایه مرغ بخورد کده قوی کند و شهوت بیفزاید و طبع او

گرم و خشک است بلغم را ببرد اگر اندر گر مالند خارش گر ببرد صفت کاهو طبع کاهو

ببرد و تر است خواب آرد و درد سر بنشاند و سرفه ببرد و نزله و زکام را سود دارد و درد

و درد گوش و درد چشم اگر زرگی بود نیک بود بسیار خورد آب پشت ببرد و

چشم تاریک شود اما معده را نیک است و تپ گرم ببرد و تشنگی بنشاند و جگر قوی

کند اگر از قضیب خون آید سه روز با سرکه بخورد خون باز ایستد و خوردن او خواب

کند برگ اگر برگ کاهو و دگاه نبید خورد ابخورند زود مست شود اگر موی

خوک در برگ او بوردند در زیر کسی بنهند دیر بیدار شود تخم اگر تخم او با گلاب بیامیزند

در بینی اندایند خون باز ایستد و اگر در زیر زمین کنند یک روز و یک هفته گرم شده [illegible]

او همچنین آب اگر آب او با کافور در بینی فکنند درد سر ببرد صفت سداب

طبع سداب گرم و خشک است طعام بگوارد و بادها بشکند و بلغم ببرد و لیکن آب پشت

بجوشند

بجوشانند و بسیار خورد خون سوخته انگیزد و شهوت ببرد و اگر برگ سداب قضیب ببندند
اگر کسی مار گزیده باشد برگ سداب و برگ انجیر و مویز و جوز کهنه با پیه یکجای
بکوبند و بخورند زهر بروی کار نکند و جای نیز پاک کهنه کنند و اگر کسی را
درد معده بود شاخ سداب بخایند درد بنشاند و اگر برگ سداب
اندر روغن بجوشانند اندر خود مالند شپش اندر جامه بیفتند و اگر
شاخ سداب بر مصروع آویزند بهتر شود و اگر سداب پس از سیر
بخورند بوی سیر ببرد تخم اگر تخم سداب بخورند پیشتر ببرد و بقوه
و بادهای طبیعت بنشاند اگر تخم سداب با روغن زیت بریان کنند و با انگبین
معجون کنند و هر روز ازان یک مثقال بخورند سپستی بقوه و بادهای
زشت بنشاند آب اگر آب سداب اندر دهان گربه کنند گربه را صرع
رسد و اگر آب او و فلفل کوفته زنی را دهند تا بر دارد و کودکی
و کودکی بیفکند و اگر فلفل و آب سداب و انگبین معجون کنند و کاکر
ازان پاره بخورند مستی باز دارد و آب سداب بود و درد زهر کارا اگر زود
باز خورند زنی را اگر حیض بسته بود و درم سنگی آب سداب با یک درم شکر
روغن جوز بخورند در ساعت حیض بگشاید اگر آب او در خانه امورچه کنند
مورچه بمیرد اگر آب سداب در بینی فکنند درد اللثه و دندان گیرند
در ساعت درد بنشاند اگر آب سداب با سرکه بجوشانند و در کوبدانی
تر کنند و بر پهلوی چپ نهند باد سپرز بنشاند و درد پهلو ببرد و اگر

واگر کسی را خوره در اندامی باشد بیخ وی با آب بید لب تر کنند و بروی نهند خوره را بکشد و سود دارد
واگر آب بیداب و آب کشنیز بهم بجوشانند و بر چشم اندر کشند شب کوری ببرد واگر چه
ده ساله باشد صفت کاسنی طبع کاسنی سرد و خشک است سده جگر
و تب های گرم را و طبع منطق را و درد سینه را و تب هر روزه را نیک است و تشنگی
بنشاند هر علتی که از جگر خیزد و از دل و معده و تپش دل را ماسکی قوی بنشاند
و چون بسیار خورند خون صافی کند و جگر تازه کند و آب زهره بنشاند و چون
بنان و سرکه خورند زردی روی ببرد و اگر کسی با نمک بخورند آب دویدن
از دهان و معده قوی کند و اگر بکوبند و بر اماس نهند که از خون باشد سود دارد
واگر مرغی بکشند از شاه او بکاسنی بر کنند و بریان کنند و بخورند خون از کسی
باز دارد و تب ببرد تخم کاسنی در قدح نبید افکنند و نبید خواره بخورد
مست شود و اگر بکوبند و گلاب بر پیشانی کنند درد سر ببرد اگر آب
کاسنی با کافور اندر بینی فکنند درد شقیقه ببرد صفت کرفس محمد زکریا
گوید که تابستان کرفس خورده باشد در تابستان او را زخم کژدم هلاک کند
واگر در زمستان خورده بلغم ببرد و معده قوی کند و بوی دهن خوش کند
و باد بشکند اما مصروع را زیان دارد و او را نباید داد البته اگر تخم او با نمک ناشتا
بخورند چون نبید خورند مست نشوند اگر تخم او با انگبین بیامیزند و بر قضیب اندایند
جماع لذیذ باشد و قضیب سخت شود و تخم آن با شکر بخورند سده ها بگشاید و جگر قوی
کند اگر تخم او بجوشانند و آبش بخورند اماس شکم را و قولنج را و تب حادم
سود

سود دارد و اگر یک سیر تخم آن بکوبند و با انگبین معجون کنند و بخورند ریگ در گرده زهار را ببرد
و طبع نرم کند آب اگر آب کرفس با سرکه و روغن گل در اندام بر خود مالند گر ببرد
و آب او چون با شکر بخورند سده‌ها بگشاید و اگر آب کرفس با نوشادر غرغره کنند
او را از گلو بگشاید صفت ترنج طبع ترنج سرد و تر است آب اگر آب تخم او
بخورند تمام زهرها را قوت دهد اگر با ترنجبین بخورند طبع نرم کند و صفرا براند و حرارت
معده و جگر ساکن کند و اگر برگ او در جامه خواب افکنند سود دارد صفت
گشنیز طبع او سرد و تر است تب‌های گرم را نیک بود اگر گشنیز تر با بیخ بکنند
و زنان آبستن بر ران بندند زود بار بنهند اما چون فارغ شوند زود بیاید گشاد
که زیان دارد اگر گشنیز تر نزدیک دماغ شیرخواره بنهند از خواب دیر بیدار شود
اگر از پس شیر بخورند بوی شیر ببرد و چون آب او صافی کنند و بسیار خورند خون
بسوزاند و شهوت جماع نقصان کند و اگر بر سر آماس نهند درد بنشاند و اگر یک مثقال
شکر سفید با کسی دهند که در جامه خواب شاشد آن علت از وی ببرد و نیز درد دندان
و درد دندان را بنشاند و بر [illegible] اقی افتد یک درم گشنیز و یک درم گل ارمنی بکوبند و با آب
بخورند بخورند قی باز ایستد آب گشنیز زهر است از غایت سردی و بخارهای گرم را
سودمند بود و از سر و مغز باز دارد و بوی دهان ناخوش کند تخم اگر تخم گشنیز
بر پاره پنبه دود کنند بعد از آن پنبه به شیر مردم تر کرده باشد و بر چشم [illegible] مند
بندند بعد از آن اگر شیر دختران در چشم او چوشیده باشند شفا یابد و اگر تخم
او در روغن بریان کرده بخورند درد معده ببرد جگر را قوی کند و خون صافی کند اگر برگ

سر بر لحاف افکند کیک از لحاف بگریزد و اگر در خانه دود کنند همچنین و اگر گرم است
بلغم را سود دارد صفت نعناع طبع نعناع گرم و خشک است معده قوی
کند و شکم به بندد و طعام بگوارد و شهوت طعام و جماع بگشاید و چشم
را روشن کند و نفاع دستی اگر با نان بسیارند بلغم ببرد و بادها بنشاند و اگر
و اگر نعناع تازه بخورند کرم در شکم و اگر در میان جام کنند دیو جبه نباه نکند و خشک
و کوفته چون بخورند اندوه دل ببرد و اگر از پس نبید بخورند بوی او ببرد و بسیار خورند
شهوت ببرد و اگر مقدار ده درم سنگ آب او کسی بازخورد خون از دماغ باز کند و اگر
با شکر بجوشانند بر پهلوی جب طلی کنند درد ببرد صفت اسفناخ اسفناخ
سرد و تر است درد تشنگی بنشاند و طبع نرم کند و اگر بکوبند آشش بر سر خداوند
درد سر صفرائی کنند ساکن شود و اگر بر آماس گرم نهند ساکن شود و بر جشم ریش
شده مرهم کنند شفا یابد صفت راسن راسن گرم و خشک است بلغم ببرد و معده
قوی کند و بگوارد و بادها را ببرد و خاصیت خوردن او آنست که معده از باد پاک
کند و فواق و بلغم برد و اگر بجوشانند و آب او با انکبین معجون کرده بخورند
و هر روز یکمثقال ریگ از مثانه پاک کند زنی را که حیض بسته بود آب او در روغن
جوز بخورد حیض بگشاید صفت نانخواه نانخواه گرم و خشک است با شکر بخورند معده
قوی کند و طعام بگوارد و بادها بنشاند و کرم اندر شکم بکشد و بلغم ببرد و بوی
دهن خوش کند و آب رفتن از دهن باز دارد و سدها بگشاید و گرده قوی کند
و ریگ از مثانه پاک کند و درد معده بنشاند و بادهای مخالف و شهوت بیفزاید

و حکر

١٥١

و جگر قوی کند و طعام آرزو کند و گر را اگر آب تا خنق بسیار شود فایده کند

اگر یکسیر تخم نانخواه و یکسیر تخم گندنا و یکسیر تخم سیب و یکسیر تخم کرفس و یکدرم

عاقرقرحا و یکدرم سنگ قرنفل و یکدرم سنگ عود خام همه بکوبند و بیزند

و معجون کنند با شهد چندان که فانید و هر روز درم سنگی بخورند معده قوی کند بادها

بشکند و کرم اندرون شکم بکشد و بلغم ببرد و بوی دهن خوش کند صفت سپندان

سپندان گرم و خشک است بلکه بکار دارد سده ها بگشاید و زهار را گرم کند

و ریگ از مثانه پاک دارد اگر سپندان در شیر آغازند و بخورند تخم پاک کند و اگر

بکوبند اندر بهق مالند بهق ببرد و اگر در خانه دود کنند مارها بگریزند و هر که

سه روز هر روز یک مثقال با روغن گل بریان کنند بخورد تباه گرم رشتگی

در اندرون معده بود ببرد و پاک کند در وقت خفتن بخورند معده

تباه کند و بوی دهن ناخوش کند صفت سماروغ سماروغ

سه گونه است یک گونه دشتی دیگر در زیر سرگین ستور بود سیم از

خنب نبید خیزد و آنکه خشت زهر بود و آن سفید با زهر نبود

سماروغ که از سرگین خیزد چون بخورند تن را قوی کند بادها بشکند

و لیکن کرم در شکم افکند و آنکه از زیر خم خیزد چون خشک شود مرا او درم سنگ

در شراب دهند بی عقل شود و بوست آن زهر است و سماروغ سرخ

با زهره گرگ بر قضیب طلی کنند باز چون جماع کند و ستی فزاید لیکن

فرزند نیاید و اگر پوست آن با زعفران بپالایند مرا او در شراب

قدری اندک بدبهند در حال نیست شود صفت طرخون طبع او اختلاف است
اندر خشکی او اختلاف نیست و دردهای اینکه هست در بن دندان سخت
کنند و بوی دهان خوش کند اگر کوفته یا خاییده بر گزدم گزیده مالند درد
بنشاند اگر با نان خورند معده قوی کند و سدها بگشاید و چون بسیار خورند شهوت
ببرد و گرده ضعیف کند و اگر طرخون در دهان دارند سموم کار نکند و اگر
در دندان مالند خون از بن دندان ببرد و عیب ببرد صفت ریباس طبع
ریباس سرد و خشک است صفرا بنشاند و زهره قوی کند و خون صافی کند
چون که خورند جگر را سود دارد و آبله و لرزه و درد سر ببرد و اگر در شراب او بکار
دارد قی باز دارد و تب را سود دارد و تشنگی بنشاند چون بسیار خورند شهوت
ببرد و گرده ضعیف کند و برگ او بکار دارد خون از سر قضیب آید باز دارد و اگر
تخم او به روغن تازه بجوشانند و اندر خود مالند گر از تن ببرد و اگر مقدار سه درم
تخم او بخورند در شراب بجای سقمونیا کار کند و اگر برگ او بکوبند و آب او
در روی مالند بی هنگام موی سفید نشود صفت سعتر طبع سعتر
گرم و خشک است بلغم را ببرد و علتها که از سردی بود سود دارد و چون با شترغاز
کوفته خورند با گور را سود دارد و معده قوی کند و بادهای گرد بشکند اگر
سعتر با همچندان سپندان بکوبند و آسا در آن کنند و بیامیزند و بیا
لایند و یک کفچه عسل در آن در فکنند و گرم کنند و گر آن غرغره کنند
جای بلغم ببرد و قوت بیفزاید

گندم و جو باقلی نخود [illegible]

طبع گندم معتدل است بقولی گرم و نرم و از نشاسته سازند و طبع نشاسته سرد
و تر است و نان نشاسته آماس و گرمی را سود دارد و گندم گران بقوه است
و باد انگیز و اگر گندم با گوگرد زرد بپزند و جای براکنند هر مرغی که از آن
بخورند بیفتند و همچنین اگر بروغن گاو بپزند و کاغذ تازه در میان گندم
نهند بچند روز چنان شود کاغذ ده ساله صفت جو طبع جو سرد
و تر است درجه جو سرد است لیکن پوستش خشکی کند چون پوست باز کنند و بپزند
بخورند تشنگی بنشاند بر روی سینه نرم کند و اگر مواد بجام رسد بار و جو شویند
پاک شود اگر پوست کنند بپزند و آب آن باز خورند کرم دراز و زنکم باز کنند و چون
بهتر چون آب بر و زنند در زمانی بروید صفت باقلی اگر روغن چراغ بجامه
رسد باب باقلی پخته بشویند پاک شود و اگر بار برگ خربزه بکبریت زرد
بپزند و بط با کلنگ بخورد بیفتند و طبع او گرم و خشک است چون بپزند گرم
و نرم است جماع را قوت دهد لیکن گشتن زرد یا اند بود و چون خشک بسیار
خورند تب ربع را ببرد و منفعت کند صفت نخود طبع نخود گرم و نرم است
و آب پشت بیفزاید و لیکن سودا انگیزد و گرفتن جگر را سود دارد
و زنی که دشوار زاید بروی بندند سود دارد و گفته اند که مار از نخود تر
بگریزد

183

دعای فراوان و تحیات بی‌حساب از جانب

بی بی عفیفه ارجمند به جان بجانب عمه کل جان خانم زبیده

[illegible] بدعای [illegible]

مسموع [illegible] الحمد لله رب العالمین صحت [illegible]

[illegible] و لا قدر الله [illegible] روانه [illegible]

مشغول باشیم بعد از [illegible] ما الوقت [illegible]

صحت [illegible] باقی [illegible] بود [illegible] گفته بعض [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] معاصره [illegible]

[illegible]

اگر سیم در بالین کسی نهند خوابش بگیرد و اگر سحاله سیم با سرگین بیامیزند
و زنی برگیرد هرگز آبستن نشود و طبع او سرد و تر است و از جواهر ماست
مس اگر مس بسوزانند و اندر آتش گرم کنند و اندر روغن تازه
آب دهند بعد از آن گوش کودکی بدان سوراخ کنند هرگز بسته نشود و اگر
از مس پیکانی کنند و همچنین آب دهند هر درختی که آن بزنند بخوشد
و اگر نخاله مس در تنوری ریزند نان همه افتد و از جواهر زهره است
و طبع آن سرد باعتدالست آهن اگر مسمار از آهن گرم کنند
در هیچ درخت کوبند آن درخت خوش شود و اگر سحاله آهن
بر کسی بندند که در خواب ترسد فایده دهد و اگر در روغن بلسان
فکنند یا در آب کافور پس چون بنزدیک آتش برند بیفروزند
در آب فکنند کفی سفید بر سر آب فکند طبع او سرد و خشک است
و بطالع مریخ سرب اگر جای که گوشت افزون بود
برتن مردم سرب بر آنجا بندند بگدازد و اگر سرب طوق کنند در
شاخ درختی افگنند بار بسیار آرد و هیچ نیفکند و اگر
پاره سرب بر شکم بندند جماع را منع کند و از قیمت جواهر
زحل است طبع او سرد و خشک است ارزیز اگر ارزیز طوقی
کنند در شاخ درختی کنند بار بسیار آورد و هیچ نیفکند و اگر ارزیز
در تنور افکنند نان زود بپزد و از قیمت مشتریست

حصه

طبع او گرم و تر است رود . اگر رود بگیرند در سنگی لادن و بنیم

در سنگ کنند و سفید هم بکوبند در روغن زیت کنند و بر

آتش نهند تا بپزند و انگه روغنها صافی کنند بر موی اندایند موی سیاه

گردد

فصل پنجم از مقالت ششم در احجار یازده نام فهرست حجر الدم حجر الیرقان حجر السود حجر الصبیان حجر الجدی حجر الذهب حجر [illegible] حجر الخطاف

حکایت گفته اند که سنگی هست که مردی را جذب کند ببرد و سنگی هست که جذب

مردم کند و سنگی هست که جذب خون کند و سنگی هست که جذب سود کند

و سنگی هست که جذب مگس کند و سنگی هست که جذب عنکبوت کند و سنگی است که

جذب یرقان کند و سنگی هست که جذب کودک کند و سنگی هست خواب آرد و سنگ

هست که منع حمل کند آنچه اعتماد است باید گفت حجر الدم اگر حجر الدم

با زر بگدازند نرم گرداند و آنرا نیز شاه گویند جذب خون کند و اگر با اندام

مردم خون مرده بود حجر الدم بر آنجا نهند خون از آنجا جذب کند و عجب آنست که

حجر الیرقان چنانک بتوانی یافت که بچه خطاف بگیرند و بزعفران زرد کنند

در خانه خطاف باز جای نشانند خطاف بیاید و بچه را زرد بیند برود

سنگی بیاورد و پیش بچه افکند در آشیانه آنست که جذب یرقان کند

حجر السود اگر حجر السود بر خداوند سود البدن سود الاهل [illegible] درست

و جذب سود کند حجر الصبیان اگر حجر الصبیان زنی با خود دارد

کودک از سکی وی بیفتد اما اگر در کودکی بسته باشند در آن جرحها است

از بهر آن حجر الصبیان گویند و اگر بر فرج زنی که می زاید ببندند تا آسانی زاید

حجر السوم اگر حجر السوم با خود دارد خواب آرد و این از تشیت است

حجر دستحل حجر دستحل را

حجر الحدید سنگ مقناطیس است حجر الحدید در سرکه فکنند بر خیزد

سیر یا ضیوی مردم در ریش مالند جذب آهن کنند و باید که ضیوی مرد دو کس

باشد پس خاهند که جذب کنند سیر که یا بخون بره بیاید ثبت و اگر این سنگ

بر پای منقوس ببندند دردش برود اگر خداوند در مفاصل ببندند سود دارد

و زن چون زاید درد دست گیرد و بر رنج بار بنهد و اگر سوراخ مور سنگ مقناطیس

بگیرند همه بگریزند اگر زر زنی دود کنند دود دیگر پای او بدر شود و دو شیر است

و اگر بدو من بدر شود و این را حجر الحدید گویند که جذب آهن کند حجر التبن

اگر حجر التبن را سداب در مالند جذب نکند و این که کهربا است و نه سنگ است

لکن ده مقالت احجار یاد کردیم حجر الفضه این سنگیست که جذب سیم

کند و به عجوبه گویند که آن سنگ در دهن ماهی از آبگینه نشناسند چنانکه

سلسله یا رشته در وی بسته بود و درم سیم اندر حوض آب فکنند و آن ماهی

آبگینه بر عقب آن بر حوض افتد و زمانی بیله کنند بهم بیرون آید درم در دهن

او گرفته باشد و این لطیفه است حجر الیهود آن است که چون بهم دانگ سنگ تا شیر اندر

مثانه گیرد بیرون آید فصل در

اگر مغنیسیا اندر سرکه فکنند و بر کژدم گزیده مالند بهتر شود طلق اگر طلق محلول با خطمی
و سرکه بسایند در چیزی اندایند در آتش افکنند نسوزد همچنین اگر طلق محلول و شبه
یمانی و مغز دانهٔ پنبه بهم بکوبند بر کاغذ اندایند و بر آتش نهند نسوزد و محلول کردن
او را فصلی بباید شبه یمانی اگر شبه یمانی در نبید فکنند که با آب آمیخته
بود آب از وی جدا کند اگر شبه با روغن زیت بسایند بر شمشیر و کارد یا استره کنند
بعد از آن کار نکند سرمه اگر زنی سرمه با سرکه باز خورد آبستن نشود و اگر
کودکی داشته باشد بیفگند و چون چشم کشند قوت زیادت کند و درشتی وی بکاهد و زنان را از بی نمازی
باز گیرد زاج اگر زاج با سرکه بسایند بر خایه مرغ نویسند با آب نمک بپزند چون پوست
باز کنند نوشته از وی پدید آید و عجیبست اگر زاج در نبید کنند و نبید اندر قدحی کنند
و به آب بر سر او ریزند آب با نبید بیامیزد در مالند با آفتاب خشک کنند سرخ شود و چنانکه
با آتش سرخ کرده باشند نمک اگر رگ قلقندیس بکنند و چون نبید خورند آن رگوی بوینده
مستی باز دارد اگر نمک در آب گرم کنند در شود اگر نمک اندر آهک در زرنیخ
کنند موی ببرد و اگر خواهند که کمتر بران باید کرد اگر نمک بسیار در دیگ کرده باشند
خواهند شیرین شود چوز رحیند سوراخ کنند در دیگ فکنند مرقشیثا اگر مرقشیثا
با خود دارند خواب آرد و طبع آن ببرد درخشک است کف دریا کف دریا در آب کنند و کودکی باز
خورد فهم او تیز شود این گرم و خشک است نیک بود گر را و بهق را و داء الثعلب را اگر کف دریا
بر ران راست زن ببندد زود بزاید اگر چشم زن آبستن ناگاه بر وخفتد ناگاه بزاید کف دریا
با صدف بحری در آب فکنند و آن آب را در بن درخت ریزند میوه آن بسیار مر بی باشد

اگر نوره برهم کنند ریشهای سوخته نهند سود دارد. اگر خایه مرغ بر آن بنهند
و در آب برف ریزند بپرد. اگر سنگ آهک در میان کاغذ نمناک نهند چون نم برود سنگ
گرم گردد اگر درو کنند و خایه خام در آن نهند و دلو در چاه گذارند چون دلو بر کشند
خایه پخته بود. مرداسنگ در سرکه فکنند شیرین شود و چون نبید کهنه گردد
اگر مرداسنگ در آهک و زرنیخ فکنند اندام مردم سیه کنند و چون خواهند
که سفید شود با آب نمک بشویند سفید شود و اگر در طعام بخورد موش دهند
بمیرد. اگر الماس که بر چوب صنوبر مالند شکسته شود و طبع او سرد و خشک است خوک از
مرد بجنبد و رشتها آهک بود با کلاه پرورده بوی سقبل را ببرد. چون آب
قلقطار بر جامه رسد که سبز باشد سیاه شود و طبع آن گرم است و اصبعها بکار دارند
اگر سفیداب با آب زیت بسایند در شمشیر نگارد مالند گند گرد دو
نوشادر گرم و خشک است گلو را و خناق را سود دارد و چون در چشم کشند سفیده
ببرد و اگر با آب چیزی بر کاغذ نویسند نزدیک آتش برند سیاه شود

طبع کبریت گرم و سوزنده است چون مالند گر ببرد و دمامل را سود دارد اگر کوفته در
حوض گرمابه ریزند هر که از آن آب بخوره زند در خواب شود چون آب سرد بر وی ریزند بیدار
گردد. طبع زرنیخ گرم و سوزنده است سود کند گر را و شپش را بکشد و چون در اندام
مالند موی ستره کی ریش را سود دارد مار مار را سود دارد و چون مرده کرد در اندام
هر آنکه نابود بر و اندامها سود دارد اگر زرنیخ زرد و سرخ اندر طشتی کنند بر وی حل کرده
در

نند مگسانم درو افتند اگر ناب حی العالم در زهره گاو بیامیزند در دست مالند آتش

ند نسوزد و اگر با شیر اسب بیامیزند و در حره کنند زن با خود دارد آبستن نشود

سع زنبیق گرم است چون با کشنا بد دیگ شد شور زنده بود نیک بود گر را

بسم الله الرحمن الرحيم

مکه اشرف شریفه که جبلی یک دروازه دارد از مکه تا مدینه این هر دو
دوازده دروازه دارد و مدینه شریف شش دروازه است
از مدینه تا بیت الله میانه هر دو سه روزه راه است و هر دو شریف استنبول
بلکه یک ماهه راه است شام شریف چهل روزه راه است روم تا
هشتاد روزه راه است ... روم تا بیع روم است اسکندریه هم
تابع روم است باز کوفه و بصره هم تابع روم است و نیز مصر کنعان هم
تابع روم است بغداد هم تابع روم است نیز حلب تبریز هم
تابع روم است شهر غازان و شهر قزان و شهر بلغار
تابع اوروس نیز شهر قزاق تابع خوارزم است

و نیز بهشتر هم یک بهشتر بهشت تابع طیرانست ایران هم تابع طیرانست

اسپهان شش ولایت دارد طهران محمد قزاق جلال آباد و

فیض آباد و شاه جهان پایتخت حضرت سلیمان از چوبی خواجه

کنده و قلچه کابل و قندهار و حلب دروازه شیخ خان تابع بلخ

تیز شهر [illegible] باز شهر روده پانیز شهر زنان و جنگل مازندران

جای فیل و شهر مرغ بسیار است تابع قندوز است

و از آنجا به منظار رفتم آنجا قافله طوالی بوده است از مشهد

طیران رفتم تخت قزلباش بوده است از طیران همدان

رفتم خواجه یوسف را زیارت کردم از همدان پادشاه

خواجه رفتم پادشاه خواجه بغداد را زیارت کردیم

قبر شاه موسی اعظم بوده است از آنجا به شیراز رفتم.

۱۹۸

کف در کوب حرجانی کعوا

لفت در کوب حرجانی کعوا اصد آب باولی

ارنج

فنجر درود قسم لفت اصدو ابد لفظ عفور آهه

باد لیغط دو وجه لوی

بت

ا ب ح د ر س

ص ط ع ف

رخ بای حسن تو نوشته خط عنبرین

معجز نگر مه و ی باغبان نشست

شاه امام اعظم را زیارت کردیم از بغداد رفتیم حضرت امام

کاظم را زیارت کردیم از امام کاظم رفتیم حضرت ابو حنیفه را زیا

رت کردیم از ابو حنیفه حضرت پیر پیش را زیارت کردیم

از بو پیسی بحیره رفتیم در درگاه کبریای شاه عباس را

زیارت کردیم در روضه ابو بکر فرزند حضرت را زیارت

کردیم در شام شریف رفتیم مسجد اقصی اسنگ معلق بوده است
از قودوس شریف خلیل الرحمن رفتیم ابراهیم پیغمبر و اسحاق پیغمبر
و یعقوب پیغمبر و یوسف پیغمبر اینجا بوده است زیارت کردیم
از خلیل الرحمان بمصر رفتیم قبر حضرت امام شافعی را زیارت
کردیم از مصر برآمدیم حضرت ماما حوا را زیارت کردیم از جده مبارک
بکعبة الله القدیم حرم شریف جلیل دوازده دروازه دارد با ادب درآمدیم
حجر الاسود را زیارت کردیم با محراب و حطیم از خانه کعبه جدا
اگرچه چهار ستون دارد نام او یا حنان یا منان یا دیان
یا سبحان داخل شدیم مقام ابراهیم علیه السلام دور کعبه نماز
خواندیم صفا و مروه رفتیم هفت بار گردیدیم ملاقات اخضر پیغمبر
مسجد عرفات رفتیم نماز ظهر را با جماعت خوانده خطبه
امام را شنوده بعده دعا کرده بمدینه آمدیم نماز شام خفتن
را خوانده از آن جایگه سنگ ریزه گرفتیم از آنجا رفتیم

بعده از موز دلیقه بمینا آمدم قربان کردم و هفت بار طواف
کعبه کردیم و هفت بار صفا و مروه را زیارت کرده مقام
ابراهیم علیه السلام نماز خواندم سجده بار کعبة الله را بحر اتار
خطیم زیارت کردیم حجر الاسود را بوسه کردیم و برآمدیم
بمدینه منوره آمدیم از شام شریف آمدم از حضرت دوم
به جزیره آمدیم از جزیره به تیران آمدیم از تیران به
هیرات آمدیم از هیرات به کربلا آمدیم از کربلا به نجف
آمدیم از نجف به هیرات آمدیم از هیرات خوقند
آمدیم والله اعلم بالصواب باهم وارنده ملا حکیم
چاده حاجی

اندر بیان مجامعت که چگونه باید کرد تا محمود
باشد و نقصان عارض نشود اما شرعی آنست که مذکور شد
اعضای رئیسه ... کنند و زن به پشت خسپد و رانها
از یکدیگر گشاده دارد و پایها فرو کرده مرد در میان
او در آید و بدو مشغول گردد و طریق دو میان آنکه
پشت باز داده و رانها بر ران او نهاده دست در
سر او مطوق کرده و دخول و خروج بتدریج میکنند
افلاطون میگوید صحبت سعیدان باشد که
مفعول را شلوار در گردن افکند تا پای و سر وی بهم
آید و همچون گوی میشود و فاعل هر دو ران وی بجانب
خود کند و مشغول گردد که این بغایت محمود باشد
آنچه ناکردنی است آنست که مجامعت ایستاده
کنند البته ازین فعل احتراز باید کرد طپیدن دل عرق
النسا و درد سر تولد کند مجامعت بر پهلو نباید کرد که
گرده را ضعیف کند خاصه کسی که سینه و پهلوی او از گوشت

از این فصل

خالی باشد وگاه باشد قولنج تولد کند واماس در حوالی
قضیب وزهار پیدا شود   حکمای ما تقدم تجربه یافته
اند که اگر مرد بر زهار زن در وقت جماع نظر کند بر یک
عضوی خلل رسد چون فرزند تولد کند غالب است که
نابینا باشد وگویند پدر دجال بای فسق عادت داشتی
ازان سبب بسرش یک چشم آمد   اگر کسی در وقت جماع
آب دهن بکار برد فرزند لاغر و ضعیف زاید و اگر
دران حالت آب خورد همین خاصیت دهد   اگر قضیب را
در وقت جماع بحنا یا زعفران وامثال آن رنگ کند
فرزند بهمان رنگ تولد کند   اگر مرد در وقت مباشرت
بیفتد یا بگردد فرزند ناقص اندام و مبتلا تولد کند
اگر مرد در وقت مباشرت بگل سرخ نظر کند ده
وقدری مشک و گلاب و دارچینی کوفته و بیخته در وحل کند
و بر ذکر مالد و مشغول شود فاعل و مفعول ذوق و لذت
و حلاوت تمام یابند بحدی که از غایت خوشی هردو را

بیهوشی

بیهوشی دست دهد و فرزند که تولد کند خوب روی و
خوش اندام و خوش طبع و کم علت و قوی ترکیب بود
اگر در وقت طلوع و زوال و غروب شمس صحبت کند
فرزند مخنث آید یا از دین بیگانه باشد نعوذ بالله منها ذکر
و بعد از فصد و حجامت جماع نباید کرد که فرزند کل باشد
یا بر اعضا هیچ موی نداشته باشد فرعون بدین صفت بود
و بعد از ریاضت که قوی مانده شده باشد جماع کند
خفقان و طپیدن دل حاصل شود و فرزند ضعیف و بیمار تولد کند

در بیان چیزهای که مجامعت را قوت دهد

بدانکه غذاهای که منی را زیاده کند باید که گرم تر باشد چون
گوشت تیهو و نان میده و نیز باید که غلیظ و نفاخ باشد
تا باه را تقویت کند چون نخود و باقلی و زردک و امثال آن
و بهترین سبزیها در تقویت باه پیاز است و بهترین غذاها
قلیه زردک باشد که نخود و باقلی و پیاز بزنند و دارچینی نیز
دخل تمام دارد چراکه در وی حرارتیست محرک و در منی بیفزاید

واکر قوی تر خواهند شیر تازه که خرما دروی اغشته

باشند مناسبت اما محرور مزاج ادویه و اغذیه کرم

بکار نبرند ولیکن بر دغنهای کرم که در آلت مالند

تقویت جماع کند اما غذاهای مفرد که مجامعت را

شاید اینست که تعداد کرده میشود نان فطیر کوشت

بره مرغ جوان کبوتر بچه ماهی تازه سر بریان کبک

مرغ آبی کنجشک و زرده تخم مرغ و زردک و شلغم و نخود

و کشک کندم و کندنا و بودینه و عسل و روغن کاو

و فانید و چلغوزه و پسته و فندق و مغز بادام و انجیر

و جوز هندی و کنجد سفید و خرمای تر این همه غذاها

قوت باه بیفزاید و منی زیاده کند و فرح بخشد

غذاهای مرکب که تقویت باه کند بکیرند پیاز سفید

هفتاد مثقال و ریزه کند و در دیک سنکین بروغن

کاو خالص بریان کند و چند کبوتر بچهٔ فربه پاک کرده

باوی ضم کند و اندکی آب ریزد و یک کف لوبیا سرخ

دیکر کو

و یک کف نخود اضافه کرده سر دیک بپوشد و بآتش نرم
بپزد تا مهرا شود بعد ازان خولنجان دو درم دارچینی
نیم درم کوفته ببیزد و بنمک خوش کند و نان فطیر
میده ترید کند و نان و گوشت سیر خورد و شوربا بیاشامد
که آلت سخت کند و منی بیفزاید و گرده قوی کند
و دل را قوت دهد و نشاط انگیزد و روشنی دیده
بیفزاید بکمره گوشت تغلی فربه چندانکه
خواهد و دو مقدار گوشت پیاز سفید پاره کند و در دیگ
اندازد و بقدر حاجت آب ریزد و بآتش نرم بپزد
تا مهرا شود بعد ازان یکدرم قرنفل صلایه کند و بیامیزد
و با نمک خوش کند و نان فطیر اشکنه کند و بخورد مزاج را
گرم کند و صفرا بنشاند و گرده را قوی کند و خون بیفزاید
و موضع مخصوص زنان گرم و نرم و خشک گرداند و منی
زیاده کند و نشاط آرد و معده را قوت دهد و قضیب
سخت کند بحدی که هرچند خواهد جماع تواند کرد

بپاره
دارچینی دارچینی

که همین خاصیت دهد بگیرد گوشت بره تعلی

و بر چه سنگ در آتش سیخ کند و این گوشت نمک کرده

بر وی نهد تا بریان شود پس بمقدار حاجت نمک

سقنقور و انگیزه بر وی افکند و بخورد بعد از پنج ساعت

مجامعت کند تا عجایب بیند که منی افزاید

و قضیب سخت کند بستانند گندم سفید مقشر دو سیر

و گوشت فربه پنج سیر در دیگ اندازد و بمقدار حاجت

آب ریزد و آتش نرم کند چندانکه پخته شود پس مقدار

آب که دیگ شیر تازه بگیرد و ده سیر نارجیل کوفته

و پنج درم پیه بط جدا در وی بجوشانند پس هریسه را

کفچه زنند و شیر را اضافه کنند و یکدرم دارچینی و نیم

درم خولنجان نرم سوده بر روی آن هریسه باشد

و بمقدار حاجت روغن جوز هندی بر روی او کنند

و بامداد بخورد که قوت عظیم دارد منی بخواهد و دل را

قوت دهد و نشاط آورد و اعضای رئیسه را قوت تمام

دهد و روی را سرخ کند و زنان را فربه کند و اندام ایشانرا
گرم کند و سودا و صفرا زایل کند هرچند خواهند جماع توانند کرد
که مباشرت را قوت دهد بگیرند بیاز سفید
رنده کرده یک رطل عسل مصفی مثله هر دو را در دیگ
سنگی کنند و اندکی شکر طبرزد اضافه کنند و آتش
نرم کنند و کفچه برنند تا قوام گیرد دیگ را فرو گیرند و بنهند
تا سرد شود بعده دو درم زعفران صلایه کرده بروی پاشند
و بکفچه برنند تا هموار گردد بعد از آن در خمره کنند و هر روز
مقدار سی درم بخورد منی بیفزاید و جماع را قوت تمام دهد
هیچ شربتی در تقویت باه بهتر از ماء العنب
نیست چنانکه استاد گفته است   آنچه در ماهی سقنقور است
نصف آن در زبان عصفور است   وانچه زین هر دو میشود حاصل
در یکی قطره آب انگور است .   بهترین آن شربت سرخ رنگ
و خوشبوی است که اندکی بزردی زند اطبا از شراب
ریحانی گفته اند اما باید اندک خورد نه بسیار که اندک او

تریاق است و بسیار او زهرهار است خواص‌های شربت اگر خواهی

در کتابهای طبی مطالعه کن اینجا گنجایش نداشت اختصار کرده شد

طریق ساختن او دانست که شربت انگور لعل خام

پس من عسل مصفی یک من هر دو را ممزوج کنند و دارچینی در جیحل

و جوزبویا از هر یکی یک درم کوفته و بیخته در خریطهٔ کرباس

نو کشند و همه را در دیگ انداخته و بجوشانند و کف بردارند

و بعده دیگ را فرود آرند و بنهند تا سرد شود پس بیندرم

مشک و نیم درم عنبر اشهب و نیم درم عود هندی و سه درم

زعفران همه را سوده در شربت حل کنند و در ظرفی گیرند

و بوقت حاجت سی درم از این شربت با نیمن آب ممزوج کرده

بیاشامند بغایت نافع باشد و آنچه مدعا باشد بوجود آید

در بیان لباسها و کمرها که مجامعت را

قوت دهد بدانکه جامه در تابستان کتان بهتر خاصه کتان

ادویی بجهت آنکه بدن را سرد دارد و مسام را ببندد

تا عرق بافراط بیرون نیاید و حرارت غریزی خرج نشود

تا مجامعت

تا مجامعت را قوت دهد   در زمستان فرد از اجاج
از پنبه خاصه سمرقندی و در تر آن موینه سمور یا روباه
موافق بود و پیراهن و شستو جامه از کرباس نرم شسته کرده
مناسب باشد اما جامهای ابریشمین پیران و زنان را
مناسب و در تقویت جماع بی نظیر بود اما جامه خشک و درشت
منی را خشک کند خاصه قرینه که بغایت خشک بود
که مجامعت و منی بیفزاید انست که از ابریشم زرد زعفرانی
سازند بس نافع است گرده قوی کند و منی در اوعیه نگاه
دارد که بی وقت نبراید و بتجربه معلوم شده که زرد از سفید
انفع است و ایزار بند از پشم شتر نر بغایت نافع است
قوت باه بیفزاید و منع احتلام و سرعت انزال کند
دیگر از موینه سمور بقدر چهار انگشت سازند و در زمستان
بر میان بندند نافع بود اگر از قاقم سازند نیز در زمستان
نافع بود و صحت کند و منی در اوعیه نگاه دارد
دیگر از ادیم پاکیزه سازند و میان از اپر کرکس پر کنند و در میان
بندند در همه وقت نافع باشد

عیبه بدا

و نرگس بالخاصیه بدن را فربه کند و اگر کمر از دیبا یا خز
که زعفرانی باشد دوزند و درون بموی قفای شیر پر کنند
و بر میان بندند بغایت مفید بود خاصه در زمستان و حکما
گفته اند جوانان موی روباه از خود دور کنند که منی خشک کند
والله اعلم   در بیان ادویه خوردنی و مالیدنی
و عمل کردنی که باه را قوت دهد   ادویه مفرده که باه را
قوت میدهد اینست که شمرده میشود مشک زعفران
عنبر شقاقل فلفل نارجیل حب الصنوبر لسان العصافیر
قرنفل قسط شرس عود هندی پوست ترنج خولنجان
دارچینی زنجبیل پیه سوسمار سقنقور تخم خشخاش
تخم معصفر روغن بلسان هلیله بلیله آمله افیون
طبرزد ای جمله قوت مردی بیفزاید   داروهای مرکب که
باه را قوت میدهد و مجامعت بیفزاید و خاصیتهای دیگر هم
دارد درینجا گنجایش نداشت گذاشتم وانچه مقصود است آوردم
اجزای آن فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی آمله هلیله

بلیله

بلیله وشیطرج وزراوند مدحرج بابونه مغز چلغوزه و
نارجیل خصیة الثعلب از هر یکی ده درم موز منقی یعنی دانه
گرفته سی درم رازیانج هفت درم عسل مصفی دو وزن
ادویه شربتی یکمثقال نافع باشد

منقول از شیخ الرئیس بوعلی سینا — بوعلی گفت آن حکیم پرخرد
آدمی را هفت علت هست بد — فالج و عرق النسا کم شهوتی
باد قولنج است از و در زحمتی — همچنین باد بواسیر ای امیر
مردمان را زو دگر دانند پیر — درد چشم و درد دندان گاه گاه
می فزاید زین همه تن را اندُه — یک روایت گوییمت بشنو ز من
تا بگردی سرفراز انجمن — جوز بویا قرنفل قاقله
دارچینی سعد هندی آمله — سنبل خوش بوی باید اندرو
تا دماغت تازه گرداند بهو — انگبین صاف را بجوشی ده
کف از و بستان و یکسان بنه — بس برو افکن داروها را ای پسر
زانکه هستی تو ز حکمت با خبر — نام این ترکیب جاویدان بود
دردها را جملگی درمان بود — هر که یکمثقال خورد از وی تمام

که در تقویت باه بی نظر است بگیرند خولنجان شقاقل

تودری زرد و سرخ حصیة الثعلب بهمن سفید و ج لسان العصافیر

از هر یکی سه درم حب البان مقشر و حب بلسان و حب الفلفل

و بهمن سرخ از هر یکی پنجدرم رکحسل بوزیدان مشک خالص از

هر یکی دو درم مغز تخم خربزه و مغز تخم تره و بادرنگ و تخم گندنا

و تخم پیاز سفید و تخم زردک و تخم شلغم و تخم شبت و مغز تخم معصفر

و تخم خشخاش سفید و تخم انجیر و تخم هلیون خشک از هر یکی دو درم

دارچینی و قرنفل و خرفه و جوز بویا و عود خام و زعفران

از هر یک پنجدرم نارجیل ده مثقال مغز چلغوزه و مغز پسته

و مغز جوز و مغز فندق و مغز بادام و مغز حب القطن

و کنجد سفید از هر یک پنجدرم قند شیرین و حب الرشاد

و دیج عقربی از هر یک دو درم ادویه را جدا جدا کوفته

و بیخته بدو چندان عسل مصفی ترکیب کنند شربتی

دو درم بوقت حاجت بکار برند که مجربست

که مقوی باهست بگیرند سنبل الطیب و قرنفل و جوز بویا

در کحسل

در قضیب مالند

دارچیل و دارچینی از هر یکی نیم درم کنجد سفید شش درم همه را
کوفته و بیخته بدو زن ادویه عسل مصفی ترکیب کنند مقدار
یک درم میل نمایند نافع باشد		که در قضیب مالند
سخت شود و باه را قوت دهد خصوصا مردمی که مزاج ایشان
گرم بود و از خوردن معجونهای گرم احتراز کنند ای دارو
موافق بود بستانند بیاد زرکس و مویزج و عاقرقرحا
از هر یکی یکدرم بکوبند و بیبزند و بزهرهٔ گاو حل کرده
بر قضیب مالند بعد از ساعتی مشغول شوند تا قوت
تمام ببینند و عجایب بمانند	و اگر زن خواهد که قضیب بروی
سخت شود ای طلا در درون فرج مالد چندان لذت یابد که
وصف آن نتوان کرد	دیگر تخم سیند انسیخ سه درم خورد
بکوبند و در روغن یاسمین حل کنند و بجوشانند و بر قضیب
مالد که بغایت سخت شود	دیگر فلفل سیاه و حبه سبز
و انگیزد از هر یکی نیم درم مغز پنبه دانه دو درم مشک خالص دانگی
مجموع را بر روغن یاسمین جوشانیده بر قضیب طلا کنند مجرب

که در دهن گیرند تا قضیب سخت شود و تا در دهن
باشد قایم باشد و کار کند چون از دهن بیرون کنند فرو نشیند
بگیرند علک رومی یکدرم مشک خالص دانگی و نیم قرنفل یکدرم
جمله را خرد بساید و بشیره زنجبیل پرورده سرشته حبها
سازند هر یکی قدری نخودی و بوقت احتیاج یک حب
در دهن گیرند که قوت تمام دهد داروی که
در کف پای مالند تا قضیب سخت شود بگیرند گنجشک بچه
کلک خانگی و ببرد در خانهٔ زنبور عسل بیاویزند و زنبور
خانه را بشورانند تا زنبوران گنجشک بچه را بگزند چندانکه
ورم کند بعد از ان گنجشک بچه را بکشند و پاکیزه کنند و در روغن
یاسمین اندازد و باتش نرم بجوشانند تا مهرا شود بعد از
اتش فرو گیرد و به لته صاف کند و یکدرم فرفیون سوده
در ان روغن حل کند و در شیشه کند و سر شیشه بموم محکم کند
و بوقت احتیاج اندکی از ان روغن در کف پای و میان انگشتان
بمالد و پای بر زمین ننهد و بمباشرت مشغول شود تا عجایب بیند

دا کر پای

و اگر پای بر زمین نهد فی الحال بخسبد که مجامعت را
قوت دهد این تدبیر ها گی کند که معجونهای گرم نتواند خورد
چنانکه مذکور شد بستانند لعبه بربری پنجدرم نرم کوفته
با عسل و شیره زنجبیل پرورده خمیر کرده مقدار دانه خرما
شیافها کند و بوقت خواب یکی را حمل کند روغن چرب
کرده که قوت مردی بفزاید بگیرد قنطریون

شاف

دقیق یکدرم زفت رومی یکمثقال موم کافوری یکدرم ادویه را
بروغن نارجیل سرشته شیاف کند و هر شب یکی را بر دارند

ل

نافع باشد و لذت عظیم دارد که مجامعت را
نافع باشد بگیرد کله گوسفند پخته فربه و ده عدد خایه بره
تازه و اندکی دنبه تازه و یک کف نخود نیم کوفته و یک مشت
گندم مقشر نیم کوفته و یک مشت تخم شلغم و مجموع را در دیگی نهد
و بقدر حاجت آب ریزد و سر دیگ استوار کند و شب در تنور
بریان گری نهد تا مهرا شود و دیگر یکدسته برگ چکندر
و یک کف گل خیرو در آب بجوشانند و صاف کند و یکدرم بوره
در وی حل کند

اول به این آب حقنه کنند تا امعا پاک شود بعد از این دیگر
از تنور برارد مقدار سی درم آب از آن بر دارند و ده درم
روغن شیر خشت و دو درم روغن جوز بر هم زنند و بدان حقنه کنند
تا عجایب بینند در ماهی سه نوبت بدین ترتیب عمل کنند

در بیان حبها که لذت جماع را زیاده کند

سنبکر دارچینی نیم درم و در دهن نهاده و بخاید و همچنان
در دهن نگاه دارد و بوقت صحبت جماع اندکی از آب دهان
بر سر ذکر بر قضیب مالد و بمجامعت مشغول شود که لذت
کامل حاصل شود دار فلفل و عاقرقرحا و کبابه و مویزج
از هر یکی دو دانگ ... یکی ادویه را کوفته و بیخته
بعسل و شیره زنجبیل پرورده معجون کرده ... آلت طلا کنند
و بوقت مباشرت لذت عظیم یابد بگیرد زنجبیل و عاقرقرحا
و دارچینی و شکر طبرزد همه بوزن برابر بکوبد و بپزد
و باب بادیان خمیر کند مقدار فلفل حبها سازد و در سایه
خشک کند و بوقت مجامعت اندکی بکوبد و بر روغن قسط حل

علامت مرض

دیگر طلا علامت کورده مروارید ناسفته و برص به بود دارد

[illegible] نخود و گوهر دارو

دیگر طلا دم کوته سقاقو مروارید ناسفته

دارو را با روغن فیل و دنبه عن زیتون و روغن سقاقوش و مغز

یا پای آدم [illegible]

مسئله [illegible] ام الاسلام [illegible]

[illegible] الاسلام [illegible]

[illegible] الی [illegible] من

[illegible] العلة [illegible]

وانقضت [illegible] و منه [illegible]

لا [illegible]

51

85

265

مثقال
وزن طلا

درم
وزن تنکه

یک دانک
وزن چهار نخود

یک پسیر
وزن بست مثقال

پنج پسیر
وزن یک صد مثقال

رطل
وزن نود مثقال

چهار یک
وزن دو رطل

ده پسیر هم
وزن دو رطل

یک من
وزن دو نیمچه

پر پسیر شاهی
وزن چهار نیم مثقال





Restauré par D. Des Fontaines
Avril 2004.   1671 €